هدية المحدثين در علم درايه
ظاهراً طبع شده

۷۱ هدیة المحدثین در علم درایه

ظاهراً طبع نشده

تقی تحون

۱۲۶۸ ——

ص ٢ هذا كتاب هدية المحدثين در بشتعين

بسم الله الرحمن الرحيم

افضل خبر يحكيه الفضلاء واحسن حديث يرويه
العلماء حمد الله الواحد الفرد العليم الذي هدينا
الى الطريق المستقيم واخبرنا باحوال السابقين واللا
حقين واضمر في قلوبنا محبة الصالحين وصلوات
الله المتواترات وتحياته المستفيضات على نبيه المرسل
الموضح لنا كل مشكل ومعضل ومختلف ومجمل ومؤتلف
ومولى الذي اسمه المشهور في السماء احمد وفي الارض محمد صلى
الله عليه وآله وسلم وعلى عترته المهديين الهادين الذين هم
اصول الدراية والرواية ورضوان الله على فقهاء الامة
ورواة احاديث المعصومين الذين خاضوا في بحار
اخبارهم وغاصوا في لجج آثارهم ولم يضطربوا

(بل)

٣ بل التقطوا جواهر ثمينة شاذة ولئالي غرر نادرة
فصححوا صحاحها واستحسنوا حسانها وضعفوا ضعافها
وعرفوا معروفها وحفظوا محفوظها وقبلوا مقبولها
واعتبروا معتبرها وانكروا منكرها واهملوا مهملها
وردوا مردودها وتركوا متروكها وبينوا ناسخها من منسوخها
ومحكمها من متشابهها والمتصل
لسل المزيد على المنقطعين من بابهم والمطروحين
عن بابهم ابد الابدين اما بعد بعرض اخوان
ديني واحباء روحاني از اهل علم وسلسله جليله
منير زاد الله توفيقاتهم لتبليغ احكام دين وايدهم
ترويج شريعة سيد انبياء صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم ميرساند اين بسته زنجير علائق وبال شكسته
دام عوائق احقر الخلائق وافقر الخلق الى الخالق ابن
غلام محمد على اكبر الشهير بمروج الاسلام عفى الله عنهما

که چون با بعضی از اساطین و اساتید اهل هنر
مذاکره از علم درایه واحتیاج بان در بین امد فرمودند
اگر رساله در این علم بزبان فارسی نوشته میشد بطرزی
سهل التناول بسیار بجا و بموقع بود چه انکه تاکنون هیچ
رساله نوشته نشده پس باین ناچیز بی مقدار امر
شد که بر تو لازم باشد اقدام باین امر نمائی تا یادگار
از تو بماند و بعضی نفعی عاید شود لذا این داعی با
قلت بضاعت و قصور ید از این صناعت نظر به
حدیث شریف المامور معذور والمیسور لا یسقط
بالمعسور امر جناب ایشان را امتثال نموده و این رساله
را از ماخذ معتبره فراهم اوردم و انرا هدیة المحدثین
نام نهادم و مترنم باین ابیات که در اول نخبة المقال است
گردیدم

سبحانک اللهم ذا الجلال ... من منتهی درایة الرجال

صل علی النبی ذی المکارم ... محمد و اله الاعاظم
و بعد فالاخبار شرع الهدی ... لها الی شرع القویم یهتدی
طریقنا تناقل الرجال ... و یلبس الناقل بالجعال
فللتمیز اسند والروایة ... وانتقروا لذا الی الدرایة
ثم تفحصوا عن الرواة ... واعتمدوا النقل عن الثقاة
امید وار از ارباب کمال چنانم که هر گاه بر زلت قدمی
و طغیان قلمی واقف ایند غمض عین نموده
هدف تیر ملامتم نسازند و بمصداق ایه کریمه ان
فاصلحوا بین اخویکم بقلم اصلاح در رفع
بکوشند و ما ابرء نفسی انی بشر اسهو و اخطی
ما لم یحمنی قدره و ارجو التوفیق من الله سبحانه
للعلم والعمل و اسئله الرعایة من البدایة الی
النهایة و این رساله مشتمل است بر یک مقدمه
در بیان امور لازمه و فضیلت و شرافت علم حدیث

و ده فصل و خاتمه و فصول بدین ترتیب است

اما مقدمه پس در بیان چند امر است **اول**
در معنی درایه بدانکه درایه بکسر دال مصدر مشهور

دری یدری است مثل رمی یرمی و ان در لغت
بمعنی علم است و بعضی گفته اند که اخص از علم
است یا بجهت انکه درایه وقتی استعمال شود که
معلوم مسبوق بشک باشد و یا انکه مورد
استعمال درایه وقتی است که معلوم بنحوی از حیله
تحصیل شده باشد و لذا اطلاق درایه بر ذات
مقدس الهی جل شانه العزیز نشود لعدم تعلق
سبق الشک و لا الحیله منه تبارک و تعالی با
لجمله چون علم را اضافه بسوی درایه نمایند مراد
معنی لغوی درایه نباشد زیرا که ان از قبیل اضافه
الشیء الی نفسه شود و جائز نباشد بلکه مقصود علم
اصول احادیث بعبارة اخری درایه علم شده است
برای علم اصول احادیث و پس از علمیت اضافه
شده است علم بسوی ان و در تعریف علم درایه

تعریف علم درایه

فرموده الله هو علمٌ یبحث فیه عن سند الحدیث
ومتنه وکیفیة تحمله وآداب نقله حاصلش این
است که علم درایه علمی است که در ان از چهار خبر
بحث وگفتگو میشود اول از سند حدیث وسند طریقی
بمتن است وطریق متن کسانی باشند که راویان
متن میباشند دویم از متن حدیث ومراد از متن الفاظ
حدیث است که قوام معنی بتوسط ان الفاظ
است سیم از چگونگی اخذ حدیث که ان شاء
الله تعالی در فصل هشتم بیاید چهارم از آداب نقل
نمودن حدیث وان نیز در ضمن فصول ذکر
خواهد شد امر دویم در موضوع وغرض از
علم درایه وفرق میان علم درایه ورجال وتاریخ
است اما موضوع پس ان عوارض سند ومتن
حدیث واوصاف ان دو است واما غرض و

در فرق بین درایه ورجال

فائده از علم درایه پس معرفت اصطلاحاتیست که
بدان سبب تمیز بین احادیث از مقبول ومردود
داده شود تا هنگام عمل واستنباط مقبول اخذ
ومردود طرد شود واما فرق بین علم درایه ورجال
وتاریخ پس بدانکه در درایه بحث اجمالی میشود
از مجموع من حیث المجموع احوال سند مثلا میگویند
هرگاه رجال سند همه عادل امامی باشند خبر
صحیح است وچنانچه تمامی امامی وممدوح باشند
بمدحی که معارض نداشته باشد خبر حسن است
وهکذا صفات دیگر برای سند میباشد و
چنین عوارضی که برای متن است ولکن در رجال
از اوصاف راویان سند علی وجه التفصیل بحث
میشود واز احوال فرد فرد ایشان مدحا وقدحا
ذکر میشود بعبارة اخری بحث در درایه بحث

کبرو نیست و در رجال صغری و کبری نیست چه آنکه در
درایه میگویند کلما کانت الروایة بصفة کذا
محکمه کذا و در رجال مثلا میگویند زراره
کیست و حال او چیست و وصف او کدام است
و اما علم تاریخ پس وضع آن بجهة شناختن
افعال صادره از اشخاص و موالید و وفیات
ایشان است ۲ امر سوم در معنی حدیث است
پس آن در لغت مرادف با کلام است که گفته اند
الحدیث مرادف الکلام و آن را حدیث گویند
لتجدده وحدوثه شیئا فشیئا پس حدیث از
حدوث است بمعنی وجود الشیء بعد ما کان
معدوما و ما صنف القدیم و در اصطلاح دو تعریف
برای آن ذکر شده اول تعریفی که گفته اند حدیث
چیزی است که حکایت کند قول معصوم یا فعل

(یا تقریر)

او یا تقریر او را دوم بعضی گفته اند انه هو قول المعصوم
او حکایة قوله او فعله او تقریره پس بنا بر تعریف
اول نفس قول معصوم داخل در مصداق حدیث
نباشد و فقط داخل در تعریف سنت است و
بنا بر ثانی داخل در مصداق حدیث و سنت هر دو
باشد چنانچه در معنی سنت عن قریب ذکر خواهد شد
و مخفی نماند که در نزد محدثین امامیه کلامی که
از غیر معصوم حکایت شود حقیقة اطلاق حدیث بر
آن ننمایند بلکه مجازا حدیثش گویند بخلاف
عامه که ایشان اطلاق حدیث مینمایند بر محکی
از معصوم و غیر معصوم از صحابی و تابعی سؤال ۱
حکایت فعل معصوم و تقریر معصوم چگونه
است جواب اما نقل فعل معصوم مثل اینکه راوی
بگوید که وجود مقدس نبوی صلی الله تعالی علیه و آله

پیوسته قبول نمی‌نمود و اما تقریر معصوم مثل
اینکه راوی روایت کند که در محضر امام معصوم
فلان فعل بجا آورده شد و انکار نفرمود یا اینکه
معصوم در عصر خود مطلع بر فعلی باشد و انکار و رد
نکرد یا اینکه مانعی مثل تقیه یا خوف یا معلوم بودن
عدم فائده در منع یا سبق منع نداشته باشد **امر چهارم**
در معنی خبر پس آن در لغت بمعنی اعلام بچیزی است
اعم از اینکه آن چیز کوچک باشد یا بزرگ خلاف
نبأ که گفته اند نبأ وقتی استعمال شود که مخبر به
امر عظیمی باشد و بعضی گفته اند الخبر ما ینقل
عن الغیر و بر این تعریف اشکال است چه آنکه
شامل نمیشود خبر کسی را که از جانب خود خبری
دهد و حال آنکه آنرا نیز خبر گویند و اهل عربیت
گویند خبر چیزی باشد که احتمال الصدق و الکذب

ان لذاته داده شود و صدق مطابقه با واقع و کذب
عدم مطابقه با واقع است و در این مقام بحث
طویلی است که از وظیفه این رساله خارج و هر
کس خواهد باید بکتاب مطول و قوانین الاصول
و غیرهما مراجعه نماید و در عرف عام خبر را
در مقابل انشا اطلاق نمایند و سابقا گفتیم که
اهل حدیث خبر را بمعنی حدیث استعمال کنند
لکن مجاز است نه حقیقة **امر پنجم** در معنی سنت
پس آن در لغت بمعنی مطلق طریق است و بعضی
گفته اند خصوص طریق محمود مستقیم است و در
اصطلاح محدثین عبارت است از آنچه از معصوم
صادر شود از قول یا فعل یا تقریر در حالیکه آن
چیز از امور عادیه نباشد و مرحوم شیخ محمد حسین
در فصول فرماید و قولهم و لا عادی یخرج افعالهم

دانوا الهم العادیه مما اشتمل علیه کتب التواریخ
وشبهها فانها لا تسمی خبرا ولا حدیثا وذلک
لحکایته فعل غیر المعصوم او قوله نظما او نثرا و بالجمله
بنا بر تعریف دوم که برای حدیث ذکر شد قول
معصوم را هم سنت میشود گفت و هم چنین و اما نفس
فعل و تقریر معصوم پس فقط اطلاق سنت بر آن دو
شود نه حدیث و معلوم شد که سنت اعم از حدیث
است زیرا که هر جا حدیث باشد سنت نیز میباشد
ولکن میشود سنت باشد و حدیث نباشد یعنی حکایت
نشده باشد امر ششم در معنی حدیث قدسی و
فرق آن با قرآن و با حدیث نبوی بدانکه حاصل
فرمایش عالم جلیل و ادیب بی بدیل حاجی میرزا
ابوالفضل طهرانی در شفاء الصدور فی شرح
زیارة العاشوراء اینست که کلام قدسی کلامیست که

بلفظ معین و ترتیب مخصوص نازل شده باشد از
از جانب حضرت احدیت بر قلب شریف نبی صلی الله علیه و آله
لکن نه بغرض اعجاز یعنی ممکن است بشر را که اتیان
بمثل آن نماید مثل سایر کتب یزدانی و صحف
آسمانی و قرآن کلام منزل از طرف حضرت باری
جل شانه العزیز است بالفاظ معینه و ترتیبات
مخصوصه بغرض اعجاز یعنی کسی نتواند که بمثل
آن بگوید و اما حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
آن است که معنی آن وحی شده باشد و تعبیر از آن
معنی بالفاظ خاصه مفوض بخود نبی باشد چه
مذهب امامیه اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جز از وحی نمیگفت چنانچه در قرآن کریم است که
وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و مناسب
که ما در این مقام برای تیمن و تبرک ترجمه یکی از

در ذکر حدیث قدسی

(۱۶) احادیث قدسیه را ذکر نمائیم و آن اینست که شیخ
جلیل و عالم نبیل شیخ حر عاملی قدس سره در
جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه روایت
نموده حدیثی که حاصل مضمونش اینست که حضرت
کاشف الحقایق والدقائق مولانا جعفر بن محمد الصادق
علیه السلم فرمود که وحی نمود خداوند عزت جل جلاله
بسوی حضرت آدم علی نبینا و علیه السلم و الصلوة که بد
ستیکه جمع میسازم از برای تو همه خیر را در چهار
کلمه عرض کرد ای پروردگار من آن چهار کلمه چیست
خطاب آمد که یکی از آن چهار خاص من است
و یکی خاص تو و یکی بین من و تو و یکی بین
تو و مردم است حضرت آدم عرض کرد ای پروردگار
من بیان فرما آن چهار را تا بدانم خطاب رسید اما
آن یکی که خاص من است آنست که عبادت کنی مرا

> اسم شیخ حر عاملی [illegible] مؤلف وسائل الشیعه رضوان الله علیه [illegible]

(و چیزی)

در معنی اثر و روایت

و چیزی را برای من شریک قرار ندهی و اما آن یکی
که خاص تو است اینستکه جزای عملت را بتو دهم وقتی
که احتیاج تو بآن بیشتر است و اما آن یکی
که بین من و تو است پس بر تو است دعا و بر من
است اجابت و اما آن یکی که بین تو و مردم است این
است که بخواهی برای مردم آنچه را که برای خود
میخواهی و مکروه داشته باشی برای ایشان آنچه
برای خود مکروه میداری امر هفتم در معنی اثر
است مخفی نباشد که شیخ بهائی رحمة الله علیه در
وجیزه فرموده اثر نیز بمعنی حدیث است و
بعضی گفته اند اثر اعم است از حدیث و خبر و بعضی
مساوی با خبر دانسته اند و بعضی گفته الاثر ما
جاء عن الصحابة و در نهایه فرموده اظهر قول اول
است امر هشتم در معنی روایت و آن در لغت

> مردم

> نهایة الدرایه
> شرح وجیزه از
> سید حسن صدر
> [illegible]

(۱۸) بکسر را، از باب ضرب و بمعنی حمل و برداشتن
است چنانچه گفته میشود رَوَیتُ الحَدیثَ رِوایَةً
یعنی حَمَلتُهُ و رَوَّیتُ الحَدیثَ تَروِیَةً یعنی حَمَّلتُهُ
علی روایته و در اصطلاح خاصه چنانچه از مجمع البحرین
استفاده شود روایت خبریست که دست بدست
برسد تا معصوم پس معلوم میشود که کسیکه
تحمل حدیث نماید بیکی از طرق معینه که در
فصل هشتم بیاید آنکس راوی نباشد بلکه
اگر حدیثی ذکر نماید ناقل و حاکی خواهد بود
زیرا که حدیث را نقل و حکایت کرده نه روایت
بمعنی اصطلاحی و در مصطلح عامه چنانچه بعضی
از اعلام علماء فرمایند مختلف فیه است چه بعضی
اثر را عبارت از سنت دانسته و بعضی مثل صاحب
مجمع السلوک اثر را عبارت از نقل افعال صحابه دانسته

و در مقدمه شرح مشکوة اثر را عبارت از حدیث
موقوف و مقطوع دانسته الی غیر هذه من الاقوال
امر هفتم در معنی شیخ که در کلمات اهل درایه [ائمه]
گفته میشود بدانکه در لغت شیخ کسی را گویند
که رو به پیری گذاشته باشد ولی در مقدار عمر شیخ
اختلاف است که آیا شیخ کسیکه عمرش از چهل
گذشته یا از پنجاه یا از پنجاه و یک است تا
آخر عمر یا از پنجاه تا هشتاد اقوالی است که در
قاموس [المحیط] نقل شده و بعد از ذکر اقوال فرموده
و اینکه در السنه و افواه متعارف است که
اطلاق مینمایند شیخ را بر شخص کثیر العلم
و رئیس طائفه و کثیر المال و کثیر الاولاد و امثال
در کلمات اهل لغت اثری از این معانی
ذکر نشده و شاید در اصطلاح اهل درایه و رجال

جا که شیخ گویند مقصود کسیست که روایت از او اخذ
میشود امر دهم در معنی مشیخه است بدانکه بعضی
گفته‌اند مشیخه جمع شیخ است مثل اشیاخ و
شیوخ و مشایخ و بعضی فرموده‌اند که اسم جمع شیخ
است و جمع آن مشایخ است و از برای شیخ جموع
بسیاری است که از جمله این لفظ مشیخه است بنا
بقول اول و این لفظ به پنج نحو قرائت شده اول
شیخه دوم و سیم مشیخه بفتح و کسر میم و سکون شین
و فتح یاء چهارم و پنجم مشیخه بفتح و کسر میم و سکون
شین و ضم یاء و مراد اهل حدیث و درایه و رجال
از مشیخه کسانی باشند که حدیث از ایشان روایت
میشود لکن مرحوم میرداماد در رواشح فرماید
انکه جمع شیخ است مشیخه بفتح میم و یاء است و
اما مشیخه بفتح میم و کسر شین اسم مکان است از

(مشیخ)

شیخ ای محل ذکر الاشیاخ والاسانید فالمشیخه
موضع ذکر المشیخه امر یازدهم در فرق بین مملی و
مستملی چیست بدانکه مملی انکسی است که القاء مینماید
حدیث یا کلام را برای کاتب تا آنکه بنویسد آن
را و مستملی انکس باشد که طلب املاء و القاء
حدیث و کلام را از شیخ مینماید و مراد بمستملی
در فن درایه آن شخصی است که وقتی که شیخ حدیث
را ذکر مینماید و جمعیت بسیار است بحدی که صدای
شیخ را حاضرین نمیشنوند آن شخص واسطه باشد و
تبلیغ نماید بعبارة اخری از شیخ بشنود و بمردم بشنواند
و لذا در خبر وارد و حضرت ثامن الحجج علی بن
موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء در نیشابور جناب
مرحوم علی بن عیسی الاربلی ره در کشف الغمه نقل
فرموده‌اند که کثرت مردم بحدی بود که وقتی

که امام علیه السلام خواست حدیث ذکر فرماید بیست
وچهار هزار قلمدان بیرون شد بغیر دواتهای
نوشتن حدیث والمستملی ابو زرعة الرازی و محمد بن
مسلم الطوسی بوده امر دوازدهم در اینکه مقصود از صحابی
کیست بدانکه هشت تعریف از برای صحابی ذکر شده
ولکن در هفت از ان مناقشه وارد شده و هشتمی
قبول کشته و چون ما را احتیاجی بذکر ان وارد
نیست لذا صرف نظر کرده تعریف هشتم را ذکر مینمائیم
وان اینست که در مقباس الهدایة فرموده است که
جمعی از محققین که از جمله ایشان مرحوم شهید ثانی
علیه الرحمة است در کتاب بدایه فرموده اند الصحابی
هو من لقی النبی صلی الله علیه واله وسلم ومات علی الایمان
والاسلام وان تخللت ردته بین کونه مومنا وبین موته
مسلما علی الاظهر یعنی صحابی کسی باشد که ملاقات
کرده با

[illegible]

کرده باشد پیغمبر را صلی الله علیه واله وسلم در حالیکه
ایمان بانحضرت آورده باشد و با ایمان واسلام
هم از دنیا رفته باشد و هر چند که در بین ایمانش
به پیغمبر و بین مردنش با اسلام مرتد شده باشد
بیان لازم مخفی نماند اینکه تعبیر بملاقات نموده نه
بروئیت از برای اینستکه مثل ابن ام مکتوم که نابینا بوده
داخل باشد زیرا که خلافی نیست در بودن ابن
ام مکتوم صحابی واینکه فرمود ایمان به پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم آورده باشد بجهت اینستکه کافر خارج شود
اگر چه انجناب را ملاقات کرده باشد واگر چه بعد
وفات انحضرت اسلام آورده باشد مثل رسول
قیصر که او را صحابی نگویند وایضا قید ملاقات با
ایمان خارج مینماید کسی را که انکس پیغمبر را دیده
ولکن بعد از وفات و قبل از دفن دیده مثل خویلد

بن خالد هذلی دیوا که او را نیز در اصطلاح صحابی
نگویند و اینکه فرمود مؤمن به پیغمبر ص باشد
خارج میکند کسی را که ایمان بغیر پیغمبر خاتم از پیغمبران
داشته باشد و اینکه فرمود با اسلام نیز از دنیا
برود خارج مینماید کسی را که مرتد شده باشد
و با حال ارتداد هم مرده باشد مثل عبد الله بن
جحش و ابن خطل و اینکه فرمود اگرچه در بین
ایمانش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بین مردنش
با اسلام مرتد شده باشد برای اینستکه داخل
باشد در تعریف کسی که از اسلام رجوع کرده باشد
در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از رحلت
حضرت ولی عاقبت با اسلام از دنیا رفته باشد
مثل اشعث بن قیس که ایمان برسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم آورده بود و بعد از وفات آنحضرت مرتد
شد

شد و پس از آن در خلافت ابوبکر اسیر شد و اسلام
آورد و در دست او ابوبکر خواهر خود ام فروه را که عوراء
بود باو تزویج کرد و از او محمد متولد شد و محمد هم
چند که اول از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و الصلوة
بود و لیکن چون خبیث النفس بود ثابت نماند و از طریق
هدایت منحرف و عاقبت بکربلا رفته و در خون فرزند
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شریک شد لعنه الله بالجمله
اشعث داخل در تعریف صحابی است بلکه نقل اتفاق
بر بودنش صحابی شده و اینکه فرمود علی الاظهر نظر
بر آن اقوال دیگر است در معنی صحابی و امیرالمؤمنین علیه السلام
افضل اصحاب شمرده بوده چنانچه انشاء الله در محلش
با همین بسیار ثابت و مدلل شده **سؤال** آخر کسی
که از اصحاب از دنیا رفته که بوده است **جواب**
در مقباس الهدایة فرموده گفته شده آخر کسی که از صحابه

بر نحو اطلاق یعنی بدون اضافه بسوی نواحی و
بلاد از دنیا رفت ابو الطفیل عامر بن واثله بود سنه
صد از هجرت و اما نظر بسوی نواحی پس آخر ایشان
در مدینه جابر بن عبد الله الانصاری یا سهل بن
سعد یا سائب بن یزید بوده و در بصره انس بوده
در کوفه عبد الله بن ابی اوفی بوده و در مصر عبد الله
بن الحارث بن جزء الزبیدی بوده و در فلسطین ابو ابی
بن ام حرام بوده و در دمشق واثلة بن الاسقع بوده و در
حمص عبد الله بن بسر بوده و در یمامه هرماس بن زیاد
بوده و حکایت شده از ابی زرعهٔ رازی که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که از دنیا رحلت فرمود یکصد
و چهارده هزار صحابه برای آنحضرت بوده امر سیزدهم
در اینکه تابعی اطلاق بر چه کس شود بدانکه تابعی
کسی را گویند که ملاقات کرده باشد صحابه را در حالت

و بنو والله نسخه طها فرموده صح

ایمان

ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده باشد
و با اسلام بمرده باشد و هر چند در بین مرشد شده
باشد سوال مخضرمون چه اشخاص میباشند جواب
کسانی هستند که درک زمان جاهلیت و اسلام را
نموده و لکن ملاقات و درک صحبت پیغمبر صلعم را نکرده
اعم از اینکه تشرف ایشان باسلام در زمان رسول صلی الله
تعالی علیه و سلم بوده مثل نجاشی یا بعد رحلت آن
حضرت مثل غیر نجاشی مرحوم شهید در هدایه
فرموده و اولی اینست که ایشان در عداد تابعین الخ
و از ایشان است سوید بن غفله صاحب علی علیه السلام
و احنف بن قیس سوال مقصود از طبقه که در علم
درایه ذکر میشود چه باشد جواب طبقه در اصطلاح
ارباب درایه عبارت باشد از اشخاصی که در سن و
و ملاقات مشایخ شریک باشند در یک زمان ثم

بعد هم طبقه اخری و هکذا تا این زمان امر چهارم
در اینکه واضع علم درایه کیست بدانکه در الشیعه
و فنون الاسلام فرموده اول کسیکه متصدی این
امر شد از حضرات علماء شیعه بوده و او جناب ابو
عبدالله محمد بن عبدالله معروف بحاکم نیسابوری
است که در سنه چهارصد و پنج هجری وفات یافته و
کتابی در این علم نوشته در پنج جزو مسمی به معرفة
علم الحدیث و در آن کتاب حدیث را بر پنجاه نوع
نموده و از اهل سنت اول کسیکه این علم را تدوین نموده
و متابعت ابو حاکم کرد ابن الصلاح بوده که در سنه
ششصد و چهل و سه وفات کرد مؤلف گوید ولکن
فرید وجدی در جزو سیم دائرة المعارف گوید که اول
کسی که این علم را وضع کرد ابو محمد رامهرمزی بوده که
که کتاب المحدث الفاصل را تالیف نموده و در کتاب

(کشف)

کشف الظنون کاتب چلپی اسلامبولی در ذکر این حدیث
کتاب مذکور گوید وفات ابو محمد رامهرمزی در
سنه سیصد و شصت بوده بالجمله چنانچه در
واضع اصطلاح قدیم اختلاف است در واضع
اصطلاح جدید نیز اختلاف است در الشیعه و فنون
الاسلام فرماید بعد از حاکم نیشابوری ره از علما
شیعه نضرهم الله کسیکه این علم را تدوین نمود سید
جلیل ابو الفضایل احمد بن طاوس ره بود که در سنه
ششصد و هفتاد وفات یافت و او است واضع
اصطلاح جدید و او است که توزیع و تنویع کرد احادیث
را با نواع اربعه صحیح و حسن و موثق و ضعیف و
بعد از او جمعی از شیوخ علم حدیث از علماء شیعه
امامیه بر همین منوال مشی کردند و آن اصطلاحات را
تدوین نمودند و شیوع دادند شکر الله مساعیهم الجمیله

شیخ نمودند مرحوم ابن بابویه صدوق علیه الرحمه
در من لا یحضره الفقیه و حکم فرموده بصحت اخبار را
که در آنکتاب وارد نموده با اینکه همه اخبارش باصطلاح
متاخرین صحیح نباشند **سؤال** باعث بر اینکه متاخرین
از طریقه قدما اعراض کرده و این اصطلاح جدید را
تاسیس نمودند چه باشد **جواب** مرحوم مغفور میرزای
قمی در قوانین الاصول از شرح الشمسین مرحوم شیخ بهائی
قده نقل فرموده کلماتیکه حاصلش اینست که بر واضح
است که قرب بزمان ائمه هدی علیهم السلام و معاصرت
با ایشان کمال مدخلیت در صحت و سقم روایات
دارد و هم معلوم است که هر مقدار زمان از مبدء دورتر
باشد خطا و نسیان بیشتر ظاهر میشود چنانچه گفته اند
کثرة الوسائط تدل علی کثرة المفاسد پس چون
تطاول ازمنه پیش آمد و از زمان ائمه علیهم السلام دور

و بعضی از بزرگان فرموده اند که اول کسیکه از
متاخرین این طریق را پیش نهاد نمود و این اصطلاح
جدید را وضع فرمود مرحوم علامه جمال الحق والدین
حسن بن مطهر حلی نور الله مضجعه بود والا در نزد
قدما صحیح اطلاق میشد بر آن حدیثیکه معتضد
بود بآنچه اقتضاء میکرد اعتماد ایشان را بر آن مثل بودن
بودنش در بسیاری از اصول اربعمائه یا مکرر بودنش در
یک اصل یا دو اصل یا بیشتر بطرق متعدده یا بودنش
در اصل یکنفر از کسانیکه اجماع شده بر تصحیح ما یصح
عنهم مثل صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر یا بودنش
در کتابهائیکه بر ائمه علیهم السلام عرضه داشته شده
و امام ثنا بر مولف نموده یا بودنش در یکی از کتابها
ئیکه شیوع داشته بین السلف و وثوق و اعتماد بر آنها
مثل کتب بنی سعید و علی بن مهزیار و این اصطلاح

(امشی)

در ساخت و اصول معتمده کهنه شد و از برای تسلط
ظلمه و جبابره از اهل ضلال خوف از اظهار و ا
ستنساخ آنها پیدا کردند و بعضی اخبار با آنها منضم شد
که مشتبه گردید ماخوذ از اصل معتمد بغیرش و بسیاری
از قرائن هم مخفی گردید فلهذا ملجا گردیدند متاخرین
بسوی جعل این اصطلاح تا آنکه تمیز داده شود احادیث
معتبره از غیر آن **تذنیب** در شرافت علم حدیث
است بدانکه عظیم الشأن و بلندی رتبه علم حدیث
بسی واضح است چه آنکه این علم راجع بامور دینیه که
تمامی مردم را احتیاج بآن میباشد من الدنیویه و الا
خرویه و در حقیقت این علم عمده و اصل همه معارف
علوم دینیه است و این علم است که وسیله مطلع
شدن انسانی است بر بیانات حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و سبب است برای متادب شدن

شدن بآداب ایشان و متخلق گشتن بمکارم اخلاق
و محاسن شیم ایشان و در نزد ما امامیه فهم قرآن
مجید و احکام مستنبطه از آن منوط باین علم
شریف است بلکه هر چه از زبان غیر ائمه دین جاری
شود و مطابق با کتاب خدا و علوم آل محمد صلی
الله تعالی علیه و آله و سلم نباشد اباطیل و اساطیر و
زخرف است و آنچه ماخوذ از غیر این خانواده است
لهو الحدیث خوانده میشود و لقد اجاد من افاد
اِذا شِئتَ اَن تَرضی لِنَفسِکَ مَذهَباً ۞ یُنجیکَ یَومَ
البَعثِ مِن لَهَبِ النّارِ ۞ فَدَع عَنکَ قَولَ الشّافِعیِّ وَ
مالِکٍ ۞ وَ اَحمَدَ وَ المَروِیَّ عَن کَعبِ الاَحبارِ ۞ وَ والِ
اُناساً قَولُهُم وَ حَدیثُهُم ۞ رَوی جَدُّنا عَن جَبرَئیلَ
عَنِ الباری ۞ بالجمله هر کسی که از علم محمد و آلش علیهم السلام
محروم شد خیر عظیم بلکه همه خیر را محروم شد و هر که

[illegible]

واجب شد همه را خیر را دراک کردید و ما در اینمقام در کتابها
طالبین احادیث اهل بیت را بنا بر چهار حدیث
دو نشین نمائیم **اول** در جلد اول بحار از فضیل منقول
است که گفت فرمود ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام یا
فضیل اِنَّ حَدیثَنا یُحیِی القُلوبَ **دویم** ایضاً در آن
کتاب از مولانا جعفر الصادق علیه السلام مرویست که فرمود
حَدیثٌ تَاخُذُهُ مِنْ صادِقٍ خَیْرٌ مِنَ الدُّنیا وَما
فیها مِنْ ذَهَبٍ اَوْ فِضَّةٍ **سوم** شهید رحمه الله در منیة
المرید از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم روایت
کرده است که فرمود تَذاکَرُوا وَتَلاقَوا وَتَحَدَّثُوا
فَاِنَّ الحَدیثَ جَلاءُ القُلوبِ اِنَّ القُلوبَ لَتَرینُ
کَما یَرینُ السَّیفُ جَلاؤُهُ **چهارم** محدث طهرانی مرحوم
حاج ملا محمد باقر واعظ در خصایص الفاطمیه از امام
صادق علیه الصلوة والسلام نقل نموده که فرمود [illegible]
تعطف

[illegible]

تَعْطِفُ بَعْضَهُم عَلی بَعْضٍ فَاِنْ اَخَذْتُم بِها رَشَدْتُم وَ
نَجَوْتُم وَاِنْ تَرَکْتُم ضَلَلْتُم وَهَلَکْتُم فَخُذُوا بِها وَاَنا
بِنَجاتِکُم زَعیمٌ حال که احادیث معصومین علیهم السلام
موجب رشد ونجات وباعث دوری از ضلالت و
هلاکت است با ضمانت ایشان چرا ما در مقام اخذ
وحفظ ونقل آنها از طریقش نباشیم و چنانچه مردم
طلا ونقره وجواهر را اکثر مینمایند و اهتمام در تحفظ
آنها دارند لااقل همین قدر در اخذ وحفظ احادیث
نکوشیم چه آنکه هر حدیثی از احادیث نیکوتر جوهریست
از جواهر نفیسه وبهتر کنزی است از کنوز ذهب و لآلی
و ذخیره ایست از ذخایر فضه و رجحان بیشتر است از
تملک دنیا وما فیها وبالجمله چون معلوم شد شرافت
علم حدیث بباید دانست که مراد بآن نه صرف اخذ
وروایت نمودن آنست بلکه مقصود دانستن معانی

ان و علم بحقایق الفاظ و مجازات و منطوق و مفهوم
ان و پی بردن باسرار و حقایق و نکات سند وجد در ان
و تحصیل ان از طریقیکه معین شده است و تعبد و عمل
بمضمون ان میباشد و ناظر بما ذکر است اخبار دیگر از
ال عصمت علیهم السلام در عدم اکتفا بصرف روایت
رسیده از جمله در منیة المرید از امام صادق علیه السلم
منقول است که فرموده خبر تدریه خیر من الف ترویه
و از طلحة بن زید روایت نموده است که قال ابو عبدالله علیه السلام
رعاة الکتاب کثیر و رعاته قلیل فکم من مستنصح للحدیث
مستغش للکتاب و العلماء یحزنهم الدرایة و الجهال یحزنهم
الروایة و فی البحار از حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعایة
لا عقل روایة قال علیه السلام رواة العلم کثیر و رعاته
قلیل پس البته با اهل علم لازمست که در مقام فهمیدن

کلمات

کلمات ال عصمت علیهم السلام جد و جهد و کوشش
نمایند تا در زمره و رعایة قلیل محسوب ایند و بعد از
دانستن و فهمیدن باهلش برسانند فرمایشات ایشان
را که در بحار است که امیر المومنین علیه السلام فرمود قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه و اله و سلم اللهم ارحم خلفائی
اللهم ارحم خلفائی اللهم ارحم خلفائی عرض کردند که یا رسول الله
چه اشخاص باشند خلفاء جناب فرمود کسانی که بعد
از من بیایند و روایت حدیث من و سنت مرا و درس
کتاب شریف مستدرک از رسول خدا صلی الله علیه و اله
و سلم نقل نموده است که هر کس دو حدیث بیاموزد
که برای او نفع دهد و یا بغیر بیاموزد که از ان نفع
ببرد بهتر است از برای او از عبادت شصت
سال فصل اول در اقسام خبر از حیث صدق و
کذب بدانکه هر خبری هر چند گفته اند لذاته احتمال

صدق و کذب را داراست ولکن باعتبار عوارض هفت
قسم شود اول معلوم الصدق بالضروره مثل الواحد
نصف الاثنین چه انکه سامع بمجرد شنیدن بدون
تامل قبول میکند که یک نصف دو است دویم معلوم
الصدق لا بالضروره بلکه بنظر و تامل صدقش معلوم
شود مثل خبر دادن معصوم چه انکه شنونده چون
فکر کند که کذب گناه باشد و از معصوم معصیت صادر
نشود قطع حاصل خواهد کرد که فرمایش او صدق
است سوم معلوم الکذب بالضروره مثل خبری
که مخالف با خبر متواتر باشد یا مثل خبر کسی بر برودت
آتش یا سفیدی قیر زیرا که بالبداهه کذب این دو
خبر معلوم است چهارم معلوم الکذب لا بالضروره
است بلکه بتامل کذبش دانسته میشود مثل قول دهری
العالم قدیم پس شنونده چون تامل کند میفهمد که عالم

متغیر و هر متغیر حادث است و این خبر کذب است
و مطابق با واقع نیست پنجم مظنون الصدق مثل
قول عدل واحد ششم مظنون الکذب مثل قول دروغ
گو هفتم متساوی الطرفین یعنی چنانچه لذاته احتمال
صدق و کذب دارد نظر بعوارض ایضا این دو احتمال
دارا هست مثل قول مجهول الحال فصل دویم در تقسیم
خبر بمتواتر و آحاد و بیان متواتر لفظی و معنوی
بدانکه خبر من حیث هو هو قطع نظر از حالات
روات یا متواتر است یا غیر متواتر و اخبار غیر متواتره
را آحاد گویند و تواتر در لغت عقب در آمدن
یکی است بعد دیگری با فاصله بخلاف تتابع که
آن پی در پی در آمدن خبر است بدون فاصله و در اصطلا
اصطلاح اهل درایه تواتر خبر جماعت بسیاری است
در هر طبقه عددی که محال باشد عادة اتفاق ایشان

بر کذب و علم حاصل شود بمضمون خبر و حق اینست
که خبر متواتر وجود دارد کما اینکه مولانا شیخ محمد حسن
در معالم الاصول فرموده لا ریب فی امکانه و وقوعه
و اعتنائی نشود باینکه حکایت شده که براهمه و بعضی
از اهل ملل فاسده انکار کرده اند وقوعش را و قول
باینکه از خبر متواتر علم حاصل نشود باطل است چنانچه
شیخ بهائی ره در وجیزه فرموده الصدق فی المتواتر
مقطوع والمنازع مکابر و اما حصول علم از متواتر ضروری
است یا کسبی یا میشود ضروری و کسبی باشد اقوالی است
که در این مختصر مقام بیانش نیست و آنچه لازم است دانستن
آن اینست که عدد مخصوصی در مخبرین شرط
نیست که بآن عدد علم حاصل شود بلکه معیار
علم است بسبب کثرت مخبرین و در اینجا اقوال کثیره
است که هر یک قائل بعدد خاصی شده از چهار
تا سیصد و چند بعدد اصحاب بدر که همه آن اقوال

[illegible]

میشود

از درجه

از درجه اعتبار ساقط است و بعد آنکه از برای خبر
متواتر شروطیست که بعضی از آن راجع بسامع و بعضی
تعلق بمخبرین دارد اما شروط سامع یکی اینست که
عالم بمضمون خبر اضطراراً نباشد مثلا اینکه کسی بچشم
خود دیده است که زید عمرو را زده است حال هر چند
باو این خبر را بگویند فائده برای او ندارد و تحصیل
حاصل خواهد بود دیگر آنکه سامع با شبهه مسبوق
بشبهه یا تقلید نباشد زیرا که هر یک از این دو
وا میدارد سامع را بعدم قبول خبر و این شرط از جمله
سید مرتضی علم الهدی ره نقل شده و گفته اند که باین
شرط دفع میشود اشکال کفار از یهود و نصاری و غیر
هم بر مسلمین و هم اشکال اهل سنت بر شیعه چرا که هرگاه
کفار بگویند که شما اهل اسلام بمعجزات پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم خود از اخبار متواتره علم دارید [illegible] علم

برای ما از همان اخبار حاصل نباشد و همچنین مخا
لفین شیعه اگر بگویند که شما علم بخلافت بلا فصل
علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام از تواتر قائلید و ما
مادا این علم حاصل نشود پس جواب این دو اشکال باین
شرط داده شود بانکه خواص شما مسبوق بشبهه سابقند
و عوام تقلید از پیروان و پدران خود مینمایند و لذا
علم برای شما حاصل نشود فقیر گوید و بعضی از محققین
فرموده اند که این شرط بلکه شرط سابق نیز شرط در تحقق
تواتر نیست بلی در حصول علم است و کفار و اهل سنت
برای شبهه و تقلید و عناد علم حاصل نمایند و
الا تواتر محقق است و اما شروط مخبرین پس اینها
است اول انکه کثرت مخبرین بحدی باشد که عادةً
محال باشد که اتفاق و جمعیت موافقت بر کذب نمایند
دویم خبر ایشان از امر محسوس مشاهد باشد نه امر معقول

معقول پس خبر دادن بحدوث عالم یا وحدت صانع
هر چند مفید علم است از باب اتفاق عقلاء و
لکن افاده علم نمیدهد از جهة تواتر چرا انکه از امر
معقول است سوم مساوی بودن همه طبقات
در کثرت یعنی در هر طبقه بر فرض تعدد طبقات
مخبرین بحد مذکور باشند و لکن در طبقه اولی
از حس خود خبر میدهند و در طبقات بعد از
تواتر خبر میدهند تقسیم بدانکه خبر متواتر یا لفظی
است یا معنوی اما لفظی پس ان خبریست که با الفاظ
مخصوصه همه مخبرین بان خبر دهند مثل این حدیث
که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرموده من کذب علی
متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار و از شهید ثانی ره
نقل شده که متواتر لفظی محقق نشده الا این حدیث
و لکن در نهایه فرموده متواتر لفظی در اخبار ما امامیه

و لو کان ... لوازم ... [illegible] ... علم الاصول

قليل الوجود نيست واز متواتر لفظى است حديث غدير
كه فرموده من كنت مولاه فعلى مولاه وهم حديث منزلت
حقير گويد مرحوم سيد جزائرى در انوار نعمانيه در
اين حديث كه فرموده من مات ولم يعرف امام
زمانه مات ميتة جاهلية ادعاء تواتر فرموده واما
متواتر معنوى پس آن معنائى است كه سامع علم بان
حاصل نمايد از اخبار مخبرين بسيار كه همه از حيث
خود خبر داده باشند وحصول علم بان معنى يا بدلالت
تضمنيه است يا التزاميه اما تضمنيه مثل اينكه كسى
خبر دهد كه زيد عمرو را زد وديگرى بگويد زيد بكر را
زد وثالثى اظهار دارد كه زيد خالد را زد وهكذا عدة
خبر دهند كه شنونده بيك جزء از خبر كه صدور ضرب
از زيد باشد علم پيدا كند هرچند علم بمضروب
حاصل نشود كه جزء ديگر است واما دلالت التزاميه
پس آن معنائيست كه لازم اخبار مخبرين است كه

وجزائرى ادعاى تواتر
در اين شده زياد
براين شده معنى
است نه معنوى

سامع علم بان لازم حاصل نمايد بان اخبار مثل اينكه
خبر داده اند كه امير المؤمنين عليه السلام در جنگ مرحب
را كه از ابطال بوده بقتل رسانيده ودر روايت
شده كه در احد جبرئيل از كفار قريش عباد اسود
دوانده كرده و نقلكرده اند كه در غزوه خندق
عمرو بن عبدود را بجهنم فرستاد وهكذا دلاورى
در جاهائى كه از آن سرور بروز كرده كه هر يك خبر واحد
نيست ولكن از مجموع اين اخبار علم بمعناى لازم شى
حاصل شود كه ملكه شريفه شجاعت باشد وازين
قبيل تواتر معنويه التزاميه است علم ما بجود
حاتم وهرچند باعتبارى بعضى از نحوه تضمن را نسبته
تنبيه در نهايه فرمايد ثم اعلم ان الخبر المتسامع و
المتظافر يشاركان الخبر المتواتر فى باب افادة العلم
ويفترقان عنه بوجوه كما حرر فى الاصول وليث

الثلاثة من مباحث علم الاسناد والدرایة لانها
لا یبحث عن رجالها و یجب العمل بها مطلقا

فصل سوم در تنویع کل اخبار احاد را بپنج نوع

بدانکه متاخرین علما اهل حدیث جمیع اخبار
احاد را باعتبار اختلاف احوال راویان در اتصاف
ایشان بعدالت و ایمان و غیر ذلک بچهار نوع قرار
داده اند و فرموده اند این انواع اربعه اصول اقسام
است و بقیه اقسام رجوعش باینها میباشد و
بعضی به پنج نوع نموده اند مثل مرحوم شیخ بهائی ره
در وجیزه و ما هم پنج را ذکر میکنیم **نوع اول** صحیح است
و آن حدیثی است که متصل باشد سندش بمعصوم
و روایت کرده باشد افراد اوی عادل امامی از
مثل خودش در همه طبقات اگر طبقات متعدده
باشد و مرحوم شیخ حسن صاحب معالم رضوان الله علیه و

و بعضی دیگر از بزرگان علما فرموده اند و اطلاق
دیگر از برای صحیح میباشد اول آنکه اطلاق میشود
صحیح بر جمله که حذف شده از جمله برای اختصار
حال آنکه آن جمله جامع شرایط است سوای اتصال
بمعصوم مثل آنکه گفته میشود مروی الشیخ فی الصحیح
دوم آنکه گاهی اطلاق میشود صحیح بر آن روایتی که
روایت کرده از راوی معینی که جامع شرایط صحت
است ولکن بعد از او در سند وجهی از وجوه اختلال
مثل ارسال و غیره پیدا شده مثل آنکه گفته میشود
صحیح فلان یا صحیحه فلان عن بعض اصحابنا عن
رجل عن الصادق علیه السلام و باید دانست که
این صحیح نه مثل صحیحی است که بنفسه حجت باشد
بلکه اصطلاحی است برای مطلع شدن بر صحت سند
براوی معین و این دو اطلاق در حسن و موثق هم جاری.

میشود کما اینکه بیاید ذکرش عن قریب بدانکه
در مقباس فرموده جمعی تقسیم کرده اند صحیح را با
عتبارات درجات بسه قسم **اول** صحیح اعلی
و آن خبریستکه اتصاف همه روات بصحت بعلم باشد
یا بشهادت دو نفر عادل یا اینکه اتصاف بعضی از
روات بعلم و بعضی از ایشان بشهادت عدلین باشد
دویم صحیح اوسط و آن خبریستکه اتصاف تمامی
راویان بصحت بقول یک نفر عادل باشد که مفید بعلم
ظن معتمد است یا اتصاف بعضی از ایشان باین نحو
مذکور و بعضی دیگر بیکی از انحاء صحیح اعلائی باشد
سوم صحیح ادنی و آن خبری باشد که اتصاف همه روات
بظن اجتهادی باشد یا اتصاف بعضی باین نحو مذکور
و بعضی دیگر بظن معتمد یا بشهادت عدلین باشد
ولایخفی که در وجیزه مرحوم شیخ فرموده که صدق

در حدیث صحیح مظنون است و متاخرین بمضمون
خبر صحیح عمل نموده اند و هر چند که سید مرتضی
و ابن زهره و ابن براج و ابن ادریس رضوان الله علیهم
موافقت با قدما نموده و عمل ننموده اند **نوع دویم**
حسن است و حدیث حسن حدیثی را گویند که متصل
شود سند حدیث بمعصوم بتوسط راوی امامی که همه ایشان
شیعه امامی باشند ولکن نص بعدالت ایشان نشده
و با اینکه مدح شده باشند بمدح مقبول معتد به و آنکه
مدح هم معارض بمذمت نشده باشد و اگر بعضی از
مراتب و طبقات این وصف مذکور را داشته باشند و باقی
از رجال صحیح باشند زیرا که اگر یکی از ایشان غیر امامی
باشد حدیث موثق میشود و اگر یکنفر ضعیف میبود
باشد حدیث ضعیف میشود کما اینکه خواهد آمد در
اقسام ضعاف **تذکرة** دو اطلاق دیگر که در صحیح ذکر

شد در حسن ایضاً جاری است چنانکه گفتیم **تبصره**
در هدایه نقل فرموده است که مدار اکثر احادیث
عامه بر حسن است و حدیث حسن نزد ایشان مقبول است
و بمضمون حدیث حسن عامه علماء عامه عمل مینمایند
بنای قاعده ایشان که عدالت را شرط نمیدانند و لکن
اکثر علماء شیعه امامیه عمل بان نمیکنند زیرا که عدالت
در نزد ایشان شرطست و لکن بسیار احتجاج میجویند
باحادیث حسنه کما اینکه باحادیث صحیحه احتجاج
مینما و ایضاً عمل مینمایند بمضمون حدیث حسن هرگاه
تقویت کند انرا عمومی یا حدیث دیگر و شبههای
نوع سوم قوی است و ان حدیثی باشد که سلسله سند
تمامی امامی باشند و لکن در مدح و ذم ایشان تصریحی
بدست نیاید و ایضاً قوی گویند حدیثی را که
مدح و ذم بعض رواتش معلوم نشود ولی بقیه از عدول
باشند

باشند و این نوع را در اصطلاح قوی گفته اند لقوة
الظن فیه یعنی چون همه ایشان شیعه امامی میباشند
ظن انسانی قوت پیدا میکند بحیث صحت **نوع چهارم**
موثق و آن حدیثی است که سند آن متصل شود بمعصوم
بتوسط راویانی که تمامی ایشان موثق باشند یعنی
اصحاب و ارباب رجال نص بوثاقت ایشان نموده
و لکن فاسد العقیده باشند باینکه غیر امامی از فرق
مختلفه از شیعه و غیر شیعه باشند و اینکه گفتیم من
الشیعه و غیرهم برای این است که بسا میشود شیعه
باشد و امامی نباشد مثل واقفیه و فطحیه و ناووسیه
و زیدیه و غیرهم که قائل بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام
بلا واسطه میباشند و اما اثنی عشریه نیستند لذا در اصطلاح
ایشان را امامی نمیگویند و اگر همه راویان متصف باین
وصف نبودند و بعضی متصف بودند پس باقی از

از رجال صحیح باشند زیرا که هرگاه ضعیفی در طریق
باشد خبر ضعیف خواهد بود چرا که سند تابع اخس
اخس رجالش میباشد چنانچه نتیجه تابع اخس مقدمات
است و سابقاً ذکر شد که بر اطلاق دیگر که در صحیح بیان
شده در موثق هم جاری است و بعضی حدیث موثق
موثق را قوی هم گفته اند **نوع پنجم** ضعیف است و آن
حدیثی است که جمع نباشد در شرایطی که ذکر شده در
رجال صحیح و حسن و قوی و موثق و احادیث ضعاف را
اقسام عدیده ایست و اسامی مخصوصه و ما همه را انشاء الله
در فصل آتی ذکر خواهیم کرد **فرع فیه نفع** بدانکه با
عتباری تقسیم دیگر برای خبر تصور شده چنانچه
در مقباس از لب اللباب مولی محمد جعفر استرآبادی
نقل نموده و چون بر بعضی از آن احتیاج است زیرا که
در کلمات بزرگان ذکر شده لذا ما هم آنها را ذکر نمائیم

مینمائیم **اول** الحسن کالصحیح و آن خبری باشد که
همه سلسله راویان آن امامی مذهب و ممدوح باشند
ولی بعضی مدحش بحد وثاقت رسیده باشد و ایضاً
حسن کالصحیح است خبری که اوائل رجال سند امامی
و ثقه باشند ولکن اواخر ایشان امامی ممدوح باشند
بمدحی که بحد وثاقت نرسیده باشد با بودن ایشان
بعد از یکی از کسانیکه اجماع بر تصحیح ما یصح عنهم
شده **دویم** الموثق کالصحیح و آن خبریست که تمامی
راویان آن ثقه ولکن همه ایشان امامی نباشند بلکه
بعضی غیر امامی باشند یا غیر امامی از کسانیکه باشد
که اجماع بر تصحیح ما یصح عنهم شده مثل ابان بن
عثمان یا غیر امامی بعد از یکی از اشخاصی باشد که
اجماع شده باشد بر تصحیح ما یصح عنهم **سوم** القوی
کالصحیح و آن خبریست که تمامی روات آن امامی باشند و لکن

در باره بعضی مدح و ذمی فهمیده نشده یا اگر مدح
شده مدح بحد حسن نشده و بوده باشند بعد از
ثقات و بعد کسی که اجماع بر تصحیح ما یصح عنه
شده **چهارم** القوی کالحسن و آن خبریست که همه راویان
ان امامی باشند و همه ایشان مدح شده باشند بمدحی
که قابل مدح حسن باشد یا اگر بعضی باین اندازه مدح
شده اند باقی بحد وثاقت باشند یا نحو وثاقت
پنجم القوی کالموثق و آن خبریست که بعض روات
مسکوت عنه باشد یا از مدح و ذم و واقع باشد بعد
از کسیکه اجماع شده بر تصحیح ما یصح عنه ولکن
باقی ثقه باشند **فصل چهارم** در بیان اقسام
خبر واحد و اسماء آن باعتبارات مختلفه بدانکه
هرگاه خبری متظافر و متواتر و متسامع نبود داخل
در احاد خواهد بود اعم از اینکه راوی آن یکنفر باشد

یا بیشتر و خبر واحد یا مفید قطع است بقرائن داخلیه
یا خارجیه و یا مفید ظن و یا نه قطع و نه ظن و افاده
میدهد و ایضاً باید دانست که خبر واحد باعتبارات
اوصاف مختلفه اسماء مخصوصه در اصطلاح اهل
درایه دارد و آن اسماء گاه بلحاظ تمام سلسله سند
است و گاه بلحاظ بعض سند و گاه باعتبار تمامی
متن است و گاه باعتبار بعض و گاه بلحاظ امر
خارج است مثل روایت مدبج و غیره و بسا بود
برای یکخبر باعتبارات عدیده اسماء چندی باشد
مثلاً ممکن است که یکخبر را ببینیم باعتباری صحیح
و بلحاظی مستفیض یا عزیز یا غریب است و باعتباری
مسلسل و باعتباری بلحاظی مهمل و باعتباری محفوف
بقرائن و بلحاظی مشهور و بجهتی معتبر باشد و
هکذا و ایضاً معلوم باشد که اوصاف مختلفه که گفتیم

یا اوصافی است مشترکه بین انواع پنجگانه و یا اوصافی
است که اختصاص بخبر ضعیف دارد و ما بعون الله
تعالی تمامی را در دو مقام بطرز مرغوبی ذکر نمائیم
مقام اول در اوصاف مشترکه اول خبر محفوف بقرائن
قطعیه است مثل خبر شخص بمرض از حال خود نزد
طبیب چه آنکه با او است قرائن قطعیه بر صدق مثل
رنگ رخسار و سرعت نبض و ضعف بدن و
غیر ذلک یا خبر زیدی بمردن بکری در حالیکه
سامع میدانسته مریض بودن بکر را هم میبیند که
کسان او لباس ماتم پوشیده و گریبانها پاره کرده
و گریه مینمایند و هم میشنوند صدای نوحه و ناله
از خانه او بلند است لذا باین قرائن قطع بمضمون
خبر مینماید **مقام دویم** مستفیض آن خبریست که
تکثرت رواته فی کل مرتبة عن ثلاثة یعنی در هر

طبقه

طبقه راویان آن از سه نفر زیادتر باشند و بعضی
فرموده اند که از دو نفر بیشتر باشند علمای حال خبر
مستفیض علم آور نیست مگر بضم قرائن داخلیه یا
خارجیه یا هر دو و اگر بضم قرائن علم حاصل شود
داخل در قسم اول است و هرگاه بسبب کثرت مخبرین
افاده علم نماید داخل در متواتر است خواهد بود و در
هر دو صورت از نام خبر که مستفیض است خارج باشد
تبیین بدانکه خبر مستفیض فرموده اند بمثل متواتر
میشود لفظی باشد و میشود معنوی **سوم** عزیز است
و آن خبریست که لا یرویه اقل من اثنین عن اقل عن اثنین
و هکذا الی ان ینتهی الی المعصوم یعنی عزیز است که
اقلا از دو نفر آنرا روایت نکرده باشند و در همه طبقات
و وجه اینکه عزیزش گفته اند یا برای اینست که اینگونه
از خبر عزیز الوجود است و یا عزیز در اینمقام بمعنی قوی است

و خبر یکه از طریق دیگر در هر طبقه روایت شده باشد
البته قوی خواهد بود و اینکه فرموده اند اقل از
اثنین از اقل از اثنین برای اینستکه بعضی فرموده اند
روایتی که دو نفر فقط از دو نفر فقط و هکذا الی آخر
نقل کرده باشند ندادیم **چهارم** غریب السند است
و آن حدیثی باشد که یکنفر انرا روایت کرده باشد از
یکنفر و هکذا تا آخر ولکن بسبب طریق دیگر یا بیشتر متنش
متنش معروف باشد **پنجم** غریب للمتن است
و آن خبریست که یکنفر بیشتر انرا روایت نکرده از یکنفر تا
وقتیکه منتشر شده باشد مثل حدیث انما الاعمال
بالنیات بنا بر اینکه گفته اند میان اصحاب فقط ابن
عمر روایت نموده و از علقمه فقط روایت کرده و از
علقمه فقط محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی روایت
نموده و از محمد بن ابراهیم یحیی بن سعید فقط روایت
کرده

کرده و پس از او منتشر شده و روایتش زیاد شده اند
و مشهور شده حتی اینکه گفته اند که از یحیی از دویست نفر
زیاده این خبر را روایت کرده اند پس بنا بر علی هذا
خبر غریب است فی طرفه الاول و مشهور است فی
طرفه الآخر ولذا انرا غریب مشهور ایضا گفته اند و بنا بر
اینکه بعضی ادعا کرده اند که این خبر را علی امیر المؤمنین
علیه السلام و ابی سعید خدری و انس بلفظه روایت
شده انما لحن فیه که غرایب است خارج خواهد شد
بود و بعضی فرموده اند غلطا و این قسم در احادیث
بسیار است فان کثیرا من الاحادیث تیفرد به واحد ثم
متعدد روات اند **ششم** غریب المتن والاسناد است و آن
خبریست که راوی آن در همه طبقات یکی باشد و متن هم
از طریق دیگر معروف نباشد و انرا مفرد مطلق
نیز گویند چنانچه بعد از این در مفرد بیاید **هفتم**

لفظی است وان در عرف رواة و محدثین حدیثی است
که مشتمل باشد متن آن بر لفظ خاص غامض بعید از فهم
بجهة شیوع نداشتن استعمال ان در لفظ دیگر در لغت
مقباس فرماید که هر کسی را نمیرسد که تصرف در ان
نماید زیرا که فهمیدنش فن مهمی است از علوم حدیث
و محل لغزیدن اقدام است و در احادیثی که غرابت
لفظی دارد جمعی از علما کتابها نوشته اند **هشتم** مشترک
است وان حدیثی باشد که یکنفر یا بیشتر از رواتش
مشترک باشند در اسم بین ثقه و غیر ثقه مثل انیکه خبری
از محمد بن قیس روایت شده و محمد بن قیس مشترک
بین چهار نفر است که دو نفر ایشان ثقه باشند که یکی محمد
بن قیس اسدی است و دیگری محمد بن قیس بجلی و یک نفر ممدوح
است من غیر توثیق و از محمد بن قیس اسدی مولی بنی نصر
نصر است و یکنفر ایشان ضعیف است و او ابو احمد محمد بن قیس

است

است پس برای فقیه و محدث لازم باشد که تمیز دهد
هر یک از ایشان را زیرا که توقف دارد معرفت حال سند
بر تمیز و در مقباس فرماید که جمعی از بزرگان کتابها در
تمیز مشترکات تصنیف نموده اند **تتمیم** هر گاه مشترکین
در اسم همه از ثقات باشند و یا تمیز حاصل شود
پس بمقتضای ان عمل میشود والا محل توقف در عمل
نمودن بمضمون انست و تمیز گاهی بقرائن زمانیه و گاه
از راوی و گاه از مروی عنه و گاه از غیر این هر یک است
از ممیزات **نهم** مسند است وان حدیثی است که
متصل باشد سند ان بمعصوم باینکه ذکر شده باشد
جمیع رجالش وابدا عارض نشده باشد در بین قطعی که
ساقط شده باشد کسی از روات **دهم** متصل که
موصولش هم گویند وان حدیثی که متصل باشد
اسنادش بدون سقوط باینکه ذکر شود همه رواتش

تا آخر مثل مسند و لکن فرقی که با مسند دارد این است
که متصل اعم است از اینکه منتهی الیه معصوم باشد
و بعضی از ایشان فرقی بین متصل و مسند نکنند
یازدهم مرفوع است و از برای مرفوع دو اطلاق است
اول آنستکه ساقط شده باشد از وسط یا آخر سند
یکنفر یا زیاده یا تصریح بلفظ رفع مثل اینکه گفته شود
روی الکلینی ره عن علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه مرفوعا
عن ابی عبد الله علیه السلام و مرحوم حاجی سید علی قزوینی
رحمه الله در حاشیه بر قوانین فرموده و مرفوع باین
اطلاق شایع است و اما اطلاق دویم آنستکه اضافه
شود خبر بمعصوم از قول و فعل و تقریر اعم از اینکه
قطع یا ارسالی باشد یا نباشد که اگر قطع نباشد مسند
است و اگر از اول سند باشد معلق است و اگر از آخر سند
باشد مرسل است که ذکر این خواهد آمد دوازدهم

معنعن است و آن حدیثی است که گفته شود در سندش
عن فلان عن فلان الی آخر السند بدون ذکر تحدیث
یا اخبار یا سماع یا روایتی و بعضی فرموده‌اند که از قسم
معنعن است هرگاه فاصله بضمیر آورده شود مثلا
بگوید روی الکلینی عن علی بن ابراهیم و هو عن ابیه
و هو عن ابن عمیر الخ سیزدهم معلق است و آن
حدیثی است که حذف شده باشد از اول سند
یکنفر و اگر زیاده از یک نفر حذف شده باشد
باید عقب یکدیگر افتاده باشد پس نسبت داده
شود بسوی من فوق المحذوف از رواة مثل
اغلب روایات کتاب شریف کافی و کتاب استبصار
تهذیب که جمله از رواة از اول حدیث سقط
شده و در آخر کتاب افتاده‌گان را بیان
فرموده چهاردهم شاذ است و آن حدیثی است که

که روایت نموده باشد از شخص ثقه و برای آن غیر
همان یک اسناد نباشد و مخالفت داشته باشد
با آنچه که جماعتی از ذکر روایت نموده باشند و در
وجیزه فرموده و مخالف المشهور شاذ و بهمین بنا بر
این خبر مخالف با شاذ باید خبر مشهور باشد و شاذ
را نادر هم گویند ولکن استعمال اول که شاذ است
شائع است و استعمال ثانی که نادر باشد نادر است
و بعضی فرموده اند که گاهی شاذ اطلاق میشود
بخبری که بمضمونش عمل نشود هر چند که اسنادش
صحیح و معارض هم نداشته باشد **پانزدهم** محفوظ
است و آن در اصطلاح اهل درایه خبری است که
در قبال شاذ باشد یعنی از جماعتی روایت نموده
و مخالفت با خبر شاذ داشته باشد **شانزدهم**
مفرد است و آن بر دو قسم باشد اول مفرد

(مطلق)

مطلق و آن حدیثی باشد که منفرد است با آن حدیث
راوی آن یعنی بغیر او کسی از او روایت نکرده باشد
و اگر گفته شود که این همان حدیث شاذ است
که ذکر شد میگوئیم شاذ در قبال خود مخالف ثابت
دارد که آن را محفوظ گویند بخلاف این مفرد که مخالف
ندارد و مفرد باین معنی همان غریب المتن و الاسناده
است که گذشت **دویم** مفرد نسبی است مثل اینکه
اهل بلد معینی مثل اهل مکه یا بصره یا کوفه یا شخص
معینی از بلد معینی منفرد بروایت باشد **هفدهم**
منکر است که از امر دو دیر گویند و آن حدیثی
است که غیر ثقه از او نقل نموده و برای آن سند
دیگر نباشد و مخالف هم باشد با حدیثی که از
جماعتی روایت کرده اند **هیجدهم** معروف است و آن
حدیث جماعتی است که در قبال منکر است

نوزدهم مُدرَج است بفتح راء است وان چهار
قسم است اول مدرج المتن وان اینستکه راوی
وقتی که حدیث را ذکر میکند عقب آن بلا فاصله
کلامی از خود یا غیر ذکر کند برای استدلال بر حدیث
که سامع توهم کند که انکلام جزء حدیث است یا
وقتیکه حدیث را ذکر میکند در ضمن حدیث کلمه
بگوید در تفسیر کلمه یا در ضمن استنباط کند حکمی را
از حدیث پس توهم شود که ان کلمه یا حکم جزء حدیث
است و درج فهمیده میشود یا بتصریح خود راوی
یا به بیان معصوم دیگر بدرج یا از روایت دیگر
یا بمحال بودن ان که از معصوم باشد دوم مدرج سند
مثل انکه راوی اعتقاد کند که فلان شخص که
از روات فلان حدیث است لقب یا کنیه یا
قبیله یا صنعتش فلان است پس هر یک را بعد از

از اسم او ذکر نماید یا نظر کند بروایت و ببیند
که از بعضی از روات ببعض اصحابنا تعبیر شده است
پس بجای بعض اصحابنا بجزئی که بگو میشناسد او را از
اسم و لقب و غیر ذلک ذکر کند قسم سوم انستکه دو
متن مختلف بدو اسناد مختلف نزد راوی باشد
پس درج کند یکی را در دیگری باینکه روایت کند
یکی از دو متن را بدو سند یا هر دو متن را بیک
سند یا یکی را بسند خود روایت کند ولی زیاد
کند در متن دیگری چیزی را که در متن اول نبوده یا
حدیثی را بغیر یک جزء از شیخ خود شنیده و ان
یک جزء را بواسطه از شیخ شنیده پس تمام را بحذف
واسطه از شیخ روایت نماید و غیر ذلک از صور
قسم چهارم انستکه راوی از جماعتی که با اختلاف در
متن یا سند روایتی روایت کرده اند روایت کند و ذکر

تمامدم

اختلاف نکنند بالجمله در مقباس فرموده که تصریح
نموده اند جمعی بحرمت ادراج از روی عمد بهمه
اقسامش بلکه ادعای اجماع کرده اند لانه تحریف للکلم
عن مواضعه کذب و تدلیس بیستم مشهور و آن
حدیثیست که در نزد اهل حدیث دون غیرهم
شایع باشد بلکه بسیاری از او روایت کرده باشند
و در مقباس است که بعضی توهم کرده اند بانکه مشهور
و مستفیض یکی است و این خطاء است چه آنکه
مستفیض خبری است که در هر طبقه رواتش کمتر از سه
نفر نباشد بلکه بیشتر باشد ولکن مشهور بلا در
استفاضه نیست همین قدر که در نزد اهل حدیث
شهرت داشته باشد مشهورش گویند و بعضی
گفته اند اطلاق میشود مشهور بر خبری که در نزد اهل
حدیث و غیرهم شیوع داشته باشد و ایضا اطلاق

میشود

میشود بر خبری که در نزد غیر اهل حدیث مشهور باشد مثل
و هر چند اصلی هم برای آن نباشد و بعضی فرموده اند
چهار حدیث است که در السنه و افواه شهرت دارد
و حال آنکه اصلی معتبر از آنها نیست مؤلف از جمله
آنها این خبر است که یوم نحرکم یوم صومکم ولکن
مرحوم میر در رواشح فرموده برای این خبر در نزد ما
امامیه اصل اصیلی است و در این مقام بیانی دارد
بیست و یکم مؤتلف و مختلف و این هر دو اسم است
برای سندی که در آن دو اسم باشد که از حیث
خط قطع نظر از اعراب و تشدید و نقطه بین آن
دو اتفاق و ایتلاف باشد ولکن در نطق از
جهت اعراب یا تشدید یا نقطه اختلاف باشد
اعم از اینکه در اسم پدر موافق باشند یا نه و معرفت
آن از مهمات فن درایه است زیرا که بتقبل و بعد

و بقیاس درك نمیشود و از برای ان اصلی چند
ذکر شده و ما بیاد از ان اسما و مینمائیم فمنها
جویر و حویز است که اول بجیم معجمه مفتوح است و
اجویر بن عبد الله بجلی صحابی است و دویم بحاء مهمله
مضموم است و احویز بن عبد الله سجستانی است
که از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند و
منها برید و بزید است که اول بباء موحده مضموم
است و ثانی اطلاق بر جمعی میشود که در کتب رجال بسیار
ذکر شده و دویمی بیاء المثناة من تحت المفتوحه و
زاء المعجمه المکسوره است ایضا اطلاق بر جمعی میشود و منها
حنان و حیان است که اول بعد از حاء مهمله نون است
و دویم یاء مثناة من تحت و منها بشار و بسار و بشار
که اولی بباء موحده و شین معجمه مشدده است و
دویمی بیاء مثناة من تحت و سین مهمله مخففه است

و منها

و منها خثیم و خثیم است که اول بفتح خاء معجمه و یاء مثناة
ثم المثلثه میباشد و دویم بخا بضم خاء معجمه و ثاء
مثلثه ثم الیاء میباشد و بدانکه گاهی ابتلاف و
اختلاف در نسب است مثل همدانی و همذانی انکه
اول بعد از هاء مفتوحه میم ساکنه است و ان اسم
قبیله ایست که اکثر رواتی که منسوب بهمدان میباشند
از ان قبیله است و از محبین مولی الموحدین امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام میباشند و از ایشان است حارث همدانی
که مخاطب باین خطاب از حضرت است یا حار همدان
من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا الابیات
و دویم همذان بفتح میم و فتح ذال معجمه است و ان اسم
بلدی است که همذان بن فلوج بن سام بن نوح علیه السلام
از بنا کرده و باسم بانی آن نامیده شده و دیگر خوار
و خراز است که اول بعد از خاء معجمه راء مهمله و بعد

زاء معجمه است و دوم بعد از خاء معجمه باء موحده و زاء معجمه
یعنی خزفروش و دیگر بقول بعضی خیاط و حناط است
وغیر ذلک و بجهت تمیز با کمال دقت بکتب رجال
بایستی مراجعه نمود و بفرض عدم تمیز جای توقف است
بیست و دویم مصحف و تصحیف آنست که بعض کلمه یا
متن تغیر داده شود بچیزی که شبیه یا قریب با اصل
است و آن یا لفظی است یا معنوی و لفظی یا بتوسط
بصر است یا سمع و هر یک از تصحیف بصر یا سمع
یا در سند است یا در متن حدیث پس مصحف بر
پنج قسم است اول مصحف السند بتوسط بصر مثل
تصحیف عوام بعوام بنقل نمودن تشدید دال از
واو بمیم و مثل جریر بحریز **دوم** مصحف السند بتوسط
سمع مثل تصحیف عاصم الاحول بواصل الاحدب
و تصحیف خالد بن علقمه بمالک بن عرفطه جدا این هم

هر یک بتوسط سمع مشتبه شود نه بصر **سوم** مصحف
المتن بتوسط سمع بصر مثل حدیث من صام رمضان
واتبعه ستا من شوال که ابوبکر صولی که یکنفر از علمای عامه
است ستا را تصحیف شیئا نموده و مثل الدنیا راس
کل خطیئه به الدنیا راس کل خطیئه **چهارم** مصحف
المتن بتوسط سمع و مثال مقبول نزد میرداماد برای
این قسم چنانچه در رواشح ذکر نموده این است که تصحیف
تصحیف شده فاستأی لها به فاستألها بر آنکه استاء
مثل استقی از باب افتعال است از مسائه ای
سائته پس تصحیف شده باستالها که لام را جزء فعل
قرار داده و از باب استفعال گرفته من التاویل **پنجم**
تصحیف معنوی معقول مثل اینکه حکایت شده که
ابوموسی محمد بن المثنی العنزی که ملقب بزمن گفته
نحن قوم لنا شرف نحن من عنزه صلی الینا رسول الله

الدنیا راس کل خطیئه ۲

صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یعنی ما جماعتی
هستیم که برای ما شرافتی است که بر دیگران زیرا که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بسوی ما نماز کذارده یعنی
بسوی قبیله عنزه یا قریه عنزه نماز خوانده و ابو موسی
از این سخن این حدیث را اراده نموده که صلی رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم الی العنزه و مراد از عنزه که گفته‌اند
حربة تنصب بین یدیه سترة و او توهم نموده که پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بسوی قبیله یا قریه عنزه
نماز خوانده و هو تصحیف معنوی عجیب بسم الله
الرحمن الرحیم بیست و سیم مسلسل تام و آن حدیثی است
که پی در پی ذکر شود رجال و روات تا آخر سند در
حالتیکه همه ایشان هنگام روایت کردن در امر
خاصی شریک باشند مثل اتفاق ایشان در اسم
یا لقب یا کنیه یا نسب یا بلد یا صنعت یا حرفه تسلسل

در اسم مثل مسلسل از احمدین یا عبادله یا محمدین
مثل اینکه روایت میکند مرحوم شیخ محمد بن الحسن
الطوسی از شیخ محمد بن النعمان عن محمد بن علی بن بابویه
عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار
عن محمد بن الحسین عن محمد بن عبد الجبار عن محمد
بن عمر بن یزید و طرفه‌تر اینکه نقل شده ذکر این
سلسله از مرحوم شیخ بهائی که اسم شریفش محمد
است و تسلسل در بلد مثل خبر مسلسل بقمیین
یا بصریین یا بغدادیین یا کوفیین و هکذا در
لقب و کنیه و غیر ذلک یا شرکت روات در امر خاصی
اتفاق ایشان است در صفتی فعلی مثل اینکه راویان
بشمارند کلمات روایت یا فقرات دعا را یا دست
یکدیگر را بگیرند یا هر یک هنگام روایت کردن دست
بسر گذارند یا محاسنش را بگیرد یا وقت تحدیث

نشسته باشند یا در حال قیام باشند یا تکیه نموده
باشند یا شرکت رواة در امر خاص اتفاق ایشان
است در صفتی قولی مثل اینکه هر یک از ایشان بعد
هنگام روایت نمودن استعاذه نمایند یا بسم الله
بگویند یا ابتدا بحمد الهی و صلوات بر پیغمبر و ائمه هدی
علیهم صلوات الله و سلامه کنند یا هر یک بگوید سمعت
فلانا یقول یا بگویند بالله اخبرنی فلان والله وغیر ذلک
وگاه میشود اشتراک ایشان در صفت قولی و فعلی
هر دو میباشند مثل مشابکه و مصافحه و تلقیم که
مثلا هر راوی بگوید صافحنی فلان و روای قال صافحنی
فلان و روای لی و هکذا الی تا اینکه بگوید صافحنی جعفر
بن محمد علیهما السلام و قال من صافح اخاه المؤمن
کان له من الاجر کذا و کذا یا بگوید لقمنی فلان بیده
لقمة و روی لی قال لقمنی فلان بیده لقمة و روی

لی تا آخر که راوی مسلسل میگوید لقمنی ابو عبد الله علیه
السلام لقمة بیده و قال من لقم مسلما لقمة کان له
له کذا و کذا و گاهی تسلسل در زمان اداء روایت
است مثل اینکه راوی میگوید فلان کس در روز
جمعه یا یوم الخمیس یا روز عید اضحی روایت نمود
گفت فلان کس در همان روز برای من روایت نمود
الی آخر الاسناد و گاهی تسلسل در مکان روایت است
مثل مسجد یا مدینه یا کوفه و گاهی تسلسل در اولیت
است مثل اینکه بگوید اول حدیثی را که من از شیخ خود
شنیدم این است و شیخ من گفت که من اول حدیثی
را که از شیخ خود شنیدم این است تا آخر سند و
گاهی تسلسل در آخریت است مثل اینکه راوی میگوید
که آخر حدیثی را که من از شیخ خود شنیدم این است
و هکذا تا آخر و گاهی تسلسل در روایت نمودن با

ازین است که از روایة الابناء عن الآباء میگویند و
و در ضمن روایت الاکابر عن الاصاغر انشاء الله تعالی
نیز و بی ذکر خواهد شد و بباید دانست که از برای تسلسل
مدخلیتی در قبول حدیث و عدم قبولش نباشد الا
اینکه گفته اند فضیلت تسلسل در این است که مشتمل
است بر زیادتی ضبط و حرص با دا نمودن حدیث بهمان
کیفیت و حالتیکه در معصوم بوده و بهترین صور و
تمی است که دلالت بر اتصال سماع از معصوم علیه السلام
نماید لانه اعلی مراتب الروایة **تذییل لطیف** در
اینمقام از جهة تبرک و تیمن دو حدیث از احادیث
مسلسله ذکر مینمائیم **اول** سید حکیم و فاضل علیم سید
محمد بن محمد معروف بباقر داماد حسینی علیه الرحمة در
رواشح السماویه فی شرح احادیث النبویه علیها آلاف التحیه
فرماید روایت میکنیم ما باسناد خودمان موصولا

عن رزق الله عبد الوهاب بن عبد العزیز ابن عبد
ابن اللیث بن سلیمان ابن الاسود بن سفیان بن
یزید بن اکینة بن الهیثم بن عبد الله التمیمی بن لغطه قال
سمعت ابی یقول سمعت ابی یقول سمعت ابی یقول
سمعت ابی یقول سمعت ابی یقول سمعت ابی یقول
سمعت ابی یقول سمعت ابی یقول سمعت ابی یحیی کنیته
یقول سمعت ابی یحیی الهیثم یقول سمعت ابی یحیی عبد
الله التمیمی یقول سمعت رسول الله صلی الله تعالی
علیه واله وسلم یقول ما اجتمع قوم علی ذکر الله الا حفتهم
الملائکة وغشیتهم الرحمة **دویم** مولانا ثالث مجلسیین
بلا ریب وهو مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس
سره النورانی در باب نهم از کتاب مسلسلات از رحوم
شیخ فقیه ابو محمد جعفر بن احمد قمی نزیل الری که
گفت اشهد بالله واشهد لله لقد املاه علینا

مسلسلا در نفس الرحمن در فضائل سلمان نقل نموده از کتاب [illegible]

در دو حدیث مسلسل

ابو عبد الله محمد بن وهبان دُبَیلی فقال اشهد با
لله واشهد لله لقد املا علینا ابو الحسن ابو القاسم
بن علاء الهمدانی فقال اشهد بالله محمد بن احمد
الصفوانی فقال اشهد بالله واشهد لله لقد املا
علینا ابو الحسن ابو القاسم بن علاء الهمدانی فقال
اشهد بالله واشهد لله لقد حدثنی ابو محمد الحسن
بن علی علیهما السلام فقال اشهد بالله واشهد لله
لقد حدثنی ابی علی بن محمد علیهما السلام فقال
اشهد بالله واشهد لله لقد حدثنی ابی محمد بن
علی علیهما السلام فقال اشهد بالله واشهد لله لقد
حدثنی ابی علی بن موسی الرضا علیهما السلام فقال
اشهد بالله واشهد لله لقد حدثنی ابی موسی بن
جعفر علیهما السلام فقال اشهد بالله واشهد لله
لقد حدثنی ابی جعفر بن محمد علیهما السلام فقال اشهد

بالله

[illegible]

در خبر مرتبه و مقبول

بالله واشهد لله لقد حدثنی ابی محمد بن علی علیهما السلام
فقال اشهد بالله واشهد لله لقد حدثنی ابی علی بن
الحسین علیهما السلام فقال اشهد بالله واشهد لله
لقد حدثنی الحسین بن علی علیهما السلام فقال اشهد با
لله واشهد لله لقد حدثنی ابی علی بن ابی طالب علیهما السلام
فقال اشهد بالله واشهد لله لقد حدثنی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقال اشهد بالله واشهد لله
لقد حدثنی جبرئیل علیه السلام فقال اشهد بالله واشهد
لله لقد حدثنی میکائیل فقال اشهد بالله واشهد لله
لقد سمعت الجلیل جل وعز یقول شارب الخمر کعابد
الوثن پس فرماید محمد بن وهبان ثقه است وجلالت
شان صفوان بیش از آن است که او را کسی توثیق نماید
قاسم بن علاء هم از وکلا است **بیست و چهارم** مسلسل
غیر تام و آن همان حدیثی است که ذکر شد جز اینکه کل

کلا روایت در امر خاص شریک نباشند بلکه جل
ایشان و اکثر و معظم ایشان شریک میباشند
بیست و پنجم مزید المتن و آن حدیثی است که روا
شده باشد در آن کلمه زائده یا کلماتی که متضمن مطلب
معنائی است که مستفاد نمیشود آن معنی از آن حدیثی که
مزید نیست و فرموده اند مزید المتن مقبول است
اگر آن زیادتی از ثقه باشد و منافی نباشد با آنچه که
ثقات آن را نقل کرده اند که اگر منافی باشد داخل در
شاذ خواهد بود بیست و ششم مرتب الاسناد است
و آن حدیثی باشد که بعضی از اسلاف به سند روایت
نموده اند و بعضی بجهاد سند بیست و هفتم مقبول است
و آن حدیثی است که اصحاب حدیث آن را تلقی بقبول
نموده و بمضمونش عمل کرده اند بدون التفات بصحت
پس میشود خبری که باصطلاح ضعیف است مقبول

باشد مثل عمر بن حنظله که اصحاب حدیث متنش را قبول
نموده و بمضمونش عمل کرده اند و شرایط تقلید را از آن ا
استنباط نموده اند یا اینکه در طریق آن محمد بن عیسی و داود
بن الحصین میباشند و هما ضعیفان و در کتب فقهیه ادامی
قبیل بسیار است بیست و هشتم معتبر و آن حدیثی است که
اقامه شده باشد دلیلی بر اعتبارش اعم از اینکه از
صحاح باشد یا حسان یا موثقات و دلیل اعتبار
یا جهت اینست که در اصلی از اصول معتمده بوده که
ادعاء اجماع بر اعتبارش شده مثل کتب زراره و محمد
بن مسلم و فضل بن یسار و امثال ایشان از کسانی که
اجماع شده بر تصدیق ایشان و مثل کتب اصحاب که
اجماع شده بر تصحیح ما یصح عنهم مثل صفوان بن یحیی و
یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر و یا
بجهت آنکه عرضه شده کتاب او بر معصوم و آن

حضرت ثنا نموده به مؤلفش مثل کتاب عبید الله
حلبی که بر حضرت کاشف الحقایق والدقایق عرضه
داشته شده و مثل کتاب یونس بن عبد الرحمن و
فضل بن شاذان که بر حضرت عسکری علیه السلام
عرضه داشت **بیست و نهم** مکاتب وان حدیثی است
که حکایت کند کتابت معصوم را و بعضی فرموده اند
ظاهر در اعتبار کتابت این است که خط شریف خود
معصوم باشد و بعضی تعمیم قائل شده اند باینکه
گفته اند شود چه خط خود معصوم باشد و چه املاء معصوم
و خط دیگری **سی ام** مختلف که ضد ان موافق است
بس مختلف تصور ندارد مگر بین دو حدیث وان در
اصطلاح اهل حدیث همان دو حدیثی است که
باصطلاح اصولیین ان دو را متعارضین گویند و
از اصعب فنون علم حدیث است و اهمیتش در نزد

همه علما خصوص فقهاء زیاد است و هر کس خواهد
مفصلا بصیرت پیدا کند بایستی بکتب اصول مراجعه
نماید **سی و یکم** عالی السند وان حدیثی است که متصل
شود بمعصوم با قلت واسطه و فرموده اند ممدوح
است طلب نمودن حدیث عالی السند چنانکه علو
سند یعنی قلیل الواسطه بودن دور مینماید حدیث
را از خلل محتمل از طرف روایت کننده و نزدیک
مینماید او را بمعصوم بلکه در مقباس است که بودند
کسانیکه از اقصی بلاد میشتافتند بسوی مشایخ از
برای تحصیل حدیث عالی و جمعی فتوی داده اند
باستحباب مسافرت برای این امر انگاه فرمایند بلکه
سنت باین مسافرت زیرا که داخل در استحباب
طلب علم و فقه است انتهی ولکن فی رجحان عالی
بر نازل مطلقا یا رجحان نازل بر عالی مطلقا

یا راجح بودن عالی مگر اینکه در نازل مزیتی باشد مثل
اینکه رواتش اوثق یا احفظ یا اضبط باشند یا اتصال
حدیث بمعصوم در نازل ظاهرتر باشد اقوالی است
وایضا باعتباری برای عالی پنج قسم است که در جای
خود ذکر شده و در این مختصر مقام ذکرش نیست
سی و دویم وان حدیثی است که در مقابل عالی باشد
سیم ناسخ وان حدیثی را گویند که حکم شرعی
سابق بر خود را که از روی حدیث دیگر ثابت
بوده نسخ نماید زیرا چنانچه بعضی آیات قرآنیه
ناسخ بعضی دیگر است بعضی احادیث نیز نسخ بعضی
دیگر می نمایند ولکن نسخ در احادیث اختصاص به
اخبار نبویه دارد چه آنکه بعد از وجود مقدس
حضرت ختمی مرتبت نسخی نیست وطرق شناختن
ناسخ را از منسوخ یا به نص از خود پیغمبر است صلی الله علیه و آله

(مثل)

مثل این حدیث کنت نهیتکم عن زیارة القبور
الا فزوروها ویا بتاریخ است زیرا که حدیث متأخر
نسخ کننده است حدیث متقدم را و یا باجماع است
اگرچه خود اجماع ناسخ نمیشود ولکن دلالت بر نسخ
دارد و منسوخ وان حدیثی است که در مقابل ناسخ است
چنانچه ذکر شد سی و چهارم متشابه السند وان
حدیثی باشد که اسماء رجال سندش متفق باشد
خطا و نطقا ولکن اسماء آباء ایشان مختلف باشد
نطقا و متفق باشد خطا مثل محمد بن عقیل بفتح
عین النیسابوری و محمد بن عقیل بضم عین الفریابی
یا عکس باشد باینکه اسماء رجال سند مختلف
باشد نطقا و متفق باشد خطا ولکن اسماء آباء
ایشان متفق باشد خطا و نطقا مثل شریح بن
النعمان تابعی باعجام اولش که از علی علیه السلم روایت

کرده و شریح بن النعمان با همال او ایکه یکی از رجال
عامه است پس باید بتمیزات رجالیه رجوع شود
سی و پنجم مطروح وانچنانچه در مقباس است حدیثی
باشد که مضمون ان با دلیل قطعی مخالف باشد
و بهیچ وجه قبول تاویل ننماید سی و ششم مشکل
وان حدیثی است که مشتمل بر الفاظ صعبه باشد
که بر نخورد بمعانی ان الفاظ مگر کسیکه مهارت تامه
در معانی ان الفاظ داشته باشد و هم مشکل حدیثی را
گویند که مشتمل بر مطالب غامضه باشد که پی نبرند
بان مطالب مگر عارفان سی و هفتم متفق و متفرق
واین هر دو اسم سند حدیثی است که اسماء روات وقتی
با اسماء پدرانشان پس بالاتر یعنی اجدادشان یکی
و متفق باشد ولکن اشخاص مختلف پس نظر با
سماء روات حدیث را متفق و نظر باشخاص متفرق

(گویند)

گویند و بعضی فرموده اند هرگاه در اسم نقط باشند
کافی است در این مصداق و هر چند که در اسماء اباء
واجدادشان مختلف باشند یا اصلا اسماء ابیشان
مذکور نباشد و باید دانست که در صدق این وصف
شرط نیست همه روات بدین کیفیت باشند بلکه
اکثر یا دو نفر که هم نام باشند مصداق ظاهر است
پس محدث باید تمیز دهد ایشان را تا امکان یکند
که هر دو یکی است انوقت اکتفاء بوثاقت آن یکی
نماید سی و هشتم روایة الاکابر عن الاصاغر و آن نسبت
که شخصی که سنش زیادتر یا نسبش رفیع تر باشد یا
علمش یا روایتش بیشتر یا در اخذ از شیخ مقدم
است از کسی روایت کند که یا بعض این مراتب
مذکوره را دارا نیست و مقامش پست تر است مثل
صحابی از تابعی روایت نماید چنانکه گفته اند عبادله

عبادله از کعب الاحبار روایت کرده و یا اینکه تابعی
از تابع تابعی روایت کند چنانچه گفته اند تابعی از
عمرو بن شعیب که تابع تابعی روایت نموده سی و هفتم
روایة الاباء عن الابناء و آن اینستکه پدر از پسر روایت
نماید مثل اینکه عباس بن عبد المطلب از پسر خود
فضل روایت نموده که ان النبی صلی الله تعالی علیه
و آله و سلم جمع بین الصلوتین بالمزدلفة و لا یخفی
که در حقیقت روایة الاباء خاص که داخل در عنوان
عام روایة الاکابر است تذییل بدانکه چون روایت
اصاغر از اکابر غرابتی نداشت و شیوع بسیار
داشته لذا آن را در اصطلاح ذکر ننموده اند و روایت
پسر از پدر از آن قبیل است و گاه میشود روایت
پسر از پدر و جد منتهی بمعصوم میشود و هر چند این نحو از
روایت قلیل الوجود است و این ناچیز را لطف

الهی

مانند عبادله که عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمرو بن عاص است

الهی شامل و بهره ور دم در این باب بروایتی بنظیر
و دوست داشتم که زینت دهم این رساله را بذکر
آن و اگر نفع و بهره برای احقر در جمع این
اوراق نبود مگر مطلع شدنم باین حدیث
شریف باین سلسله جلیله علویه لکفانی و آن این
است که سید جلیل و ادیب عدیل مولانا
سید علیخان صدر الدین بن احمد نظام الدین
الحسینی الحسنی ره صاحب تصانیف رشیقه که از
جمله سلافة العصر و کلم طیب و شرح صحیفه سجادیه
مسمی بریاض السالکین است فرموده حدیث کرد
مرا والدم سید احمد نظام الدین از والد خود سید محمد
معصوم از شیخ خود ملا محمد امین استرابادی از
شیخ خود ... از المحدث بن مولی المعظم میرزا محمد استرابادی
که صاحب رجال کبیر و وسط از سید ابی محمد حسن

گفت حدیث کرد مرا پدرم علی شرف الاباء از پدر
خود منصور غیاث الدین استاد البشر از پدر خود
محمد صدر الحقیقه از پدر خود منصور غیاث
الدین از پدر خود محمد صدر الدین از پدر خود ابراهیم
شرف الملة از پدر خود محمد صدر الدین از پدر خود علی
از پدر خود اسحق عز الدین
ضیاء الدین از پدر خود عربشاه زین الدین از پدر
ابی الحسن امیر ابشر حبیب الدین از پدر خود امیری
خطیر الدین از پدر علی الحسن جمال الدین از پدر
خود جعفر الحسین الغزنوی از پدر خود ابی عبد
علی از پدر خود ابی ابراهیم زید الاعثم از پدر خود
ابی شجاع علی از پدر خود ابی عبد الله محمد از پدر
خود علی از پدر خود ابی عبد الله جعفر از پدر
خود احمد المسکین از پدر خود جعفر از پدر خود ابی
جعفر محمد از پدر خود زید شهید از پدر خود علی

زین العابدین علیه السلام از پدر خود حسین سید
الشهداء علیه السلام از پدر خود امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیهما السلام قال سمعت رسول
الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یقول وقد
سُئِل بایِّ لغةٍ خاطبک ربک لیلة المعراج
قال خاطبنی بلسان علیٍّ فالهمت ان قلت خاطبتنی
ام علیّ فقال یا احمد انا شیءٌ لیس کالاشیاء
لا اُقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک
من نوری وخلقت علیًّا من نورک اطّلعت
علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احبّ من
علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه کیما
یطمئن قلبک حاصل ترجمه اینست که فرمود
امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدم از رسول خدا صلی
الله تعالی علیه و آله وسلم وقتی که سؤال شد از

انجناب که پروردگار تو بچه لغت خطاب نمود با
حضرت در شب معراج فرمود بلسان علی با
خطاب نمود پس ملهم شدم باینکه گفتم تو با من
خطاب نمائی یا علی است پس ملهم شدم که با من
سخن میگوید فرمود یا علی احد من شئی هستم نه مثل
اشیاء قیاس کرده نمیشوم بمردم و وصف نمیشوم بشبهات
خلق کردم ترا از نور خود و خلق نمودم علی را
از نور تو و مطلع گردیدم بسرائر قلب تو
پس نیافتم در قلب تو دوست تری از علی
بن ابی طالب علیه السلام این بود خطاب بلسان
او نمودم از برای اطمینان قلب چهلم مدبج و آن
حدیثی است که راوی از قرین خود و قرین او
از او روایت نماید مثل روایت هر یک از دو صحابی
از یکدیگر در طبقه اولی و در طبقات بعد مثل

اینکه مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه
نور الله مرقده الشریف و مولانا علامه مجلسی قدس
سره القدوسی از یکدیگر روایت نمایند دیگر آنکه
چنانچه در نهایه است وقتی که وارد اصفهان
شد و با مجلسی ره ملاقات نمود از جناب ایشان
استجازه نمود و اجازه گرفت و مجلسی نیز از جناب او
اجازه گرفت و این نحو روایت را گویا از جهت آن
مدبج گویند که هر یک از دو قرین بدل مینماید دیباجه
وجه خود را برای دیگری و از او روایت مینماید
چهل و یکم روایة الاقران و آن حدیثی است که
راوی از کسی روایت نماید که با خود موافق یا متقارب
در سن یا موافق در اخذ از شیخ یا شیوخ
باشد مثل مرحوم شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله
سره القدوسی روایت نماید از مرحوم سید المرتضی

علم الحدیث ده و حال آنکه هر دو قرین یکدیگرند
در تحصیل علم و قرائت نزد استاد ایشان بوده
تا شیخ مفید رضوان الله علیه نکته معلوم است
که بین مدبّج و روایة الاقران نیز باشد و لاعکس
چهل و دویم محرّف و آن بنا بر آنچه که مرحوم میرداماد
در رواشح فرموده اینست که در سند یا متن زیادتی
یا نقیصه یا تبدیل حرفی بجای حرفی واقع شود تحریف
در سند مثل اینکه ابن ابی مُلَیکه که تصغیر بلکه
است تحریف شود با بن ابی ملیکه که جمع ملک است
و تحریف در متن مثل این حدیث که عامه و خاصه
بطرق کثیره و اسانید صحیحه روایت کرده اند از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود یا علی هلک
فیک اثنان محبّ غالٍ و مبغضٌ قالٍ که بعضی
از سفها جهال تحریف کرده اند بمبغض غالٍ بدل

تذییل بعضی چون مصحّف را ذکر نموده اند بیانی
از محرّف ننموده اند چون مرحوم میرداماد و ما تبعاً
لجنابه ذکر نمودیم و در مقباس فرموده تصحیف
اعم از تحریف است و بعضی فرق گذاشته اند
بین تصحیف و تحریف باینکه گفته اند آنجا که
تغییری از حیث نقطه داده شود مصحّف است
و آنجا که تغییر حرف در شکل داده شود با بقاء حروف
محرّف است انتهی و در توضیح المقال فرموده
قد یطلق المصحّف علی المحرّف **مؤلف گوید** و از
جمله کلمات محرّفه کلمه شکّت به شبکت تحریف
در این عبارت زیارت و شهیدٍ فوق الجنازة
قد شکّت بالسهام اکفانه چنانچه در انوار البهیه
فرموده است **چهل و سیم** سابق و لاحق و آن جماعتی
است که از او دو نفر روایت نموده باشند و یکی

اذان دو مقدم بر دیگری از دنیا رفته باشند
تذنیب بدانکه الفاظی است چند که بحث در
معانی انها در علم اصول بر تفصیل تمام بیان
شده و مطرح نظر اصولیین است و اختصاص بر بعض
الفاظ قران شریف ندارد بلکه در کتاب و سنت
هر دو جاری است لذا سزاوار باشد که ما در
این مقام تتمیما للمرام و تبعا لبعض علماء الکرام
ان الفاظ را ذکر نمائیم و صرف نظر از شرح هر یک
نمائیم زیرا که بحث ان از وظیفه این رساله خارج
و دیگر انکه اختلاف در معانی و اصطلاحات بسیار
و طالب بکتب اصول بایستی رجوع نماید و ان الفاظ
یازده است ۱ نص ۲ ظاهر ۳ محکم ۴ متشابه ۵
مطلق ۶ مقید ۷ مجمل ۸ مبین ۹ مأول ۱۰
عام ۱۱ خاص پس ممکن است حدیثی را مثلا

(خاص)

خاص یا مجمل یا مقید بگویند باعتبار لفظ خاص
یا مجمل یا مقید که در ان حدیث است مقام
دویم در اوصاف مختصه بضعیف است
اول موقوف مطلق و ان خبریستکه روایت شده
باشد از مصاحب معصوم نه از خود معصوم و
بعبارة اخری سند حدیث متصل بمصاحب
معصوم شود اعم از انیکه سند تا بمصاحب متصل
باشد یا منقطع دویم موقوف مقید و ان خبری
است که بمصاحب معصوم نیز متصل نشود بلکه
بغیر مصاحب معصوم برسد و بعضی اطلاق
مقطوع بر این قسم کرده اند و لکن ما مقطوع را
ذکر خواهیم کرد و اکثر بر این اند که خبر موقوف
بهر دو قسمش حجیت ندارد سیم مقطوع که
انرا منقطع نیز گویند و ان خبریستکه متصل

شود بتابع مصاحب و تابع مصاحب اخص
است از غیر مصاحب که در قسم دوم گفتیم و
کیف کان مقطوع حجة نباشد و وجهش ظاهر است
زیرا که متصل بمعصوم نیست و قول تابعی نیز
من حیث هو هو حجت نباشد بلی اگر تابعی امام
باشد قولش حجت است از جهت معصومیت

چهارم مضمر و ان حدیثی است که ذکر معصوم
در ان پنهان باشد یا از جهت تقیه یا از جهت سبق
ذکری در لفظ یا کتابت که بسبب عادض شده قطع
مثل اینکه راوی میگوید سَئَلْتُهُ یا سَمِعْتُهُ یَقُولُ یا
عنه و نحو ذلک و مضمر را ایضا حجت میدانند و
لکن اگر معلوم باشد که مرجع ضمیر معصوم است
از عنوان خارج خواهد بود مثل مضمرات سماعة
و علی بن جعفر و غیرهما و از بعضی از محققین

رضوان الله علیهم نقل شده باینکه هرگاه اضمار
از مثل زراره و محمد بن مسلم و اخوانهما باشد که از
اجلا شد پس اظهر حجیت است و فرموده ملکه ظاهر
اینکه مطلق توثیقین از اصحاب ما حالشان
همین است زیرا که اصحاب ائمه معصومین علیهم سلام الله
کسانی بودند که سئوال میکردند مطلبی را مگر از
موالیشان و نقل نمیمودند حکم شرع مقدس را
که مردم بان عمل کنند مگر از ائمه خودشان و این اضمار
یا از باب تقیه بوده و یا چون ایشان در صدر
سوء الاتیان سئلت فلانا عن فلان کذا و سئلته
عن کذا فقال کذا بوده و پس از اینکه اخبار تقطیع
و در کتب مؤلفه جمع کردید امر مشتبه شد

پنجم معضل بفتح ضاد و ان خبریست که
که حذف شده باشد از سند دو نفر یا

معضل ... ضاد ... صحیح ... اسم ... باشد

پیش از اول یا وسط یا آخر سلسله و بعضی تخصیص
داده اند موضع سقط را بوسط کالذی الوجیزه
و گاهی اطلاق میشود معضل بر حدیثی که
باشد مغنی آن چنانچه در نهایه ذکر نموده و خبر
معضل نیز حجت نباشد مگر اینکه دانسته شود
ساقط شده کیست اسماً و ثاقةً **ششم** مرسل
بمعنی العام است و آن حدیثیست که حذف شده
باشد تمام رواة آن یا بعض رواة از یکنفر یا بیشتر
هر چند که آن محذوف بلفظ مبهم ذکر شده باشد
مثل عن بعض یا عن بعض اصحابنا و بعضی فرموده
که مرسل بمعنی العام حدیثی است که روایت کرده
باشد آنرا کسیکه درک نکرده معصوم و مراد بعدم
ادراک عدم تلاقی او است در آن حدیث معصوم
را نه مطلق عدم تلاقی چون ممکن است که معصوم را

دیده

دیده باشد و لکن این حدیث را از معصوم نشنیده
باشد بلکه از صحابی دیگر شنیده اعم از اینکه
راوی تابعی باشد یا غیر تابعی صغیر باشد
یا کبیر و اعم از اینکه ساقط یکنفر باشد یا بیشتر و
اعم از اینکه بغیر واسطه باشد مثل اینکه تابعی
بگوید قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله کذا
یا بواسطه باشد و فراموش کرده باشد واسطه
را و اظهار نماید که فراموش کرده ام یا عمداً واسطه
ترک کند و یا بابهام واگذارد مثل اینکه بگوید
عن رجل یا بعض اصحابنا و نحو ذلک و فرموده
اینست مرسل که در لسان فقها استعمال میشود
هفتم مرسل بمعنی الخاص است و آن حدیثی است که
اسناد بدهد تابعی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ذکر واسطه ننماید مثل قول سعید بن مسیب قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کند او بعضی
گفته اند شرطست که آن تابعی مرسل کبیر باشد
مثل ابن مسیب و الا منقطع خواهد بود و اختلاف است
در حجیت خبر مرسل بر نحو قائل بحجیت شده اند
و جمعی قائل بعدم و بعضی قائل بتفصیل و هر فرقه
را دلایلی است که درین مختصر جای ذکرش نباشد
تفریع در معارج الاصول مرحوم شیخ ابو القاسم محقق
حلی اعلی الله مقامه الشریف از شیخ نقل فرموده که هرگاه
راوی مرسل از اشخاصیستکه روایت نمیکند مگر
از ثقه پس قول او قبول میشود و هرگاه از آن اشخاص
نیست پس هرگاه معارض باسانید صحیحه نباشد
ایضا قولش مقبول است **هشتم** معلل و آن را
دو اطلاق است **اول** اصطلاح متاخرین از فقها
که معلل را اطلاق مینمایند بر حدیثیکه مشتمل

(بر ذکر)

بر ذکر علة و سبب حکم باشد و علة گاهی تامه است
که از منصوص تعدی بغیر منصوص مینماید مثل
الخمر حرام لانه مسکر که علة حکم اسکار است
و بغیر مورد منصوص که خمر است هرجا اسکار
یافت شود حرمت تعلق میگیرد و گاهی ناقصه که
از وجه و مصلحت میگویند مثل غسل الجمعة
لرفع ارياح الاباط و در حقیقت این نحو از علت
علت نیست بلکه حکمت است **اطلاق دویم** اصطلاح ارباب
علم درایه است و آن حدیثیست که مشتمل بر امر
خفی غامض باشد در متن یا سند که قدح ما باعتبار
بهم رساند با سلامت بودن ظاهر حدیث بلکه
با صحت و لا یخفی که این اطلاق با این معنی ماخوذ
از علة بمعنی مرض است و اول از علة بمعنی سبب است
کما اینکه علة باطلاق ثانی از اوصاف حدیث

ضعیف است و باطلاق اول از اوصاف مشترکه است
و معرفت معلل بمعنی دویم و تمیزش از اغمض و اجل
انواع علم حدیث است و کسیکه دارای این معرفت
نمیشود الا من رزقه الله فهما ثاقبا و حفظا واسعا
و معرفت تام بمراتب الروات **خامس** مُدَلَّس بفتح
دال و تدلیس از دلس بمعنی الظلمة است و آن بر دو
قسم است **اول** در اسناد و تدلیس در اسناد ایضا
بر دو قسم است **قسم اول** آنستکه روایت کند از
کسی که او را ملاقات کرده و یا معاصر بوده چیزی را
که از او نشنیده مثلا بگوید قال فلان یا عن فلان
قسم دویم آنستکه شیخ خود را که خبر را از او شنیده
ذکر کند و در اول سند تدلیس نکند ولکن بعد از
او ساقط کند کسی را که ضعیف بوده یا صغیر السن
بوده از جهة اینکه حدیثش حسن شود و این قسم

از تدلیس جدا مذموم است و از قبیل تدلیس
در اسناد است کسیکه خبری را نسبت بکتابی بد
هد که خودش آنکتاب را ندیده بلکه دیگری
دیده و نقلکرده مثلا در بحار از امالی نقلکرده
پس اگر کسی بگوید صدوق ره در امالی نقل فرموده
تدلیس است بلکه باید بگوید مرحوم علامه مجلسی ره
در بحار از امالی نقلکرده **دویم** تدلیس در شیوخ
مثل اینکه روایت کند از شیخ خود حدیثی را
که شنیده ولکن از جهة غرضی نخواهد که شناخته
شود شیخ او لذا باسمی یا کنیه یا لقبی او را ذکر
کند که معروف بآن هر یک نیست یا نسبت بدهد
ببلدی یا قبیله که شیخ معروف بآن قبیله یا بلد
نیست یا وصفی ذکر کند که معروف بآن وصف
نیست و شهید ثانی رضی الله عنه در بدایه فرموده

که این تدلیس اخف ضرراً از قسم اول است و بعضی
اسماء مدلّسین را بتفصیل ذکر نموده و ما را حاجتی
بذکر نباشد **دهم** مضطرب بکسر راء و
اضطراب در اینمقام بمعنی اختلاف است و اختلاف
گاهی یا از راوی واحد است یا از اکثر از واحد و یا از
مؤلف و یا از کتاب بحیثی که واقع مکشوف نشود
و باعتبار دیگر گاهی اضطراب در سند است مثلا اینکه
راوی یکمرتبه از پدرش بلا از جدش روایت کند و
یکمرتبه از جدش و یکمرتبه از ثالثی یا اینکه مثلا حدیثی
را یکمرتبه از ابن ابی عمیر روایت کند و یکمرتبه از محمد بن
ابراهیم و گاهی اضطراب در متن است مثل اینکه
روایت نماید حدیث را بدو متن مختلف که حقیقت
حکم معلوم نشود و اضطراب حدیث را ضعیف
مینماید ولکن باید دانست که ضعف و اضطراب

(در صورتی)

در صورتیست که از حیث سند صحت و عدم صحت
هر دو مثل هم باشند و اما هرگاه یکی ترجیح داده
شود بر دیگری حکم برای راجح است و از اضطراب
بیرون میرود **یازدهم** مهمل است و آن خبری است
که در کتب رجال بعض روات آن ذاتاً ذکر شده یا
آنکه ذاتاً مذکور است ولکن وصفاً ذکر نشده
دوازدهم مجهول و آن حدیثی است که همه رواتش
در کتب رجالیه ذکر شده اند ذاتاً و وصفاً و
لکن حال بعضی یا همه از حیث عقیده دانسته نشده
سیزدهم مقلوب السند است و آن حدیثی است
که در سندش قلب مکانی شده باشد مثلا اینکه
بگویند محمد بن احمد بن عیسی و حال آنکه در حقیقت
احمد بن محمد بن عیسی است و بعضی تصریح کرده اند
که قلب در سند میشود در همه رجال باشد و میشود

در بعض رواة باشد و مقلوب السند را در مقیاس
متشابه المقلوب نامیده است چهاردهم مقلوب
المتن است وان حدیثی باشد که در بعضی از
متنش قلب مکانی شده باشد مثل اینکه در خبری
که فرموده اند هفت نفرند که در سایه عرش الهی
میباشند از جمله فرموده و رجل تصدق بصدقة
فاخفاها حتی لا یعلم یمینه ما ینفق شماله پس
این عبارت را بعضی رواة منقلب کرده اند حتی
لا یعلم شماله ما ینفق یمینه و قلب گاهی سهواً
میشود و گاهی عمداً و شبهه نیست که در عمد تدلیس
بلکه کذب است و قبیح ولکن بعضی فرموده اند
که گاهی جایز میشود از برای غرض صحیحی مثل
اینکه بخواهند کسی را امتحان نمایند در حفظ حدیث
و ضبطش و این نیز در وقتی جایز است که مقلوب

(اشاعه

امتحان نمودن بخاری در حدیث مقلوب

اشاعه پیدا نکنند و گفته اند که این امتحان برای
بخاری روی داد وقتی که وارد بغداد گردید با
اینکه جماعتی از اصحاب حدیث اسناد و متون
احادیثی چند را قلب عمداً کرده بودند از برای
امتحان باین طرز که سند هر حدیث را عوض کردند
بسند دیگر و ده نفر را مهیا و حاضر کردند و هر یک ده
حدیث مقلوب دادند و گفتند بروید بمحضر
بخاری و این احادیث را برای او القا نمائید پس
ایشان رفتند و نیز حاضر شدند جماعت کثیره
از ارباب احادیث و چون محضرش را آراسته شد
یکنفر از آن اشخاص پیش قدم شد و یکی از آن احادیث
را سؤال کرد بخاری بی تامل گفت لا اعرفه پس حدیث
دیگر را سؤال کرد باز گفت لا اعرفه پس حدیث سیم
را سؤال کرد ایضا لا اعرفه گفت و هکذا یکی یکی

سؤال کرد و میگفت نمیشناسم این حدیث را با این
سند تا همه ده حدیث تمام شد انوقت انکسانیکه
اهل فهم حدیث بودند در انمجلس گفتند این
مرد بسیار با فهم است و اما کسانیکه اهل نبودند
گمان میکردند که چیزی نمیداند و عاجز است از
فهم بالجمله یکنفر دیگر از ان ده نفر پیش رفت و شروع
کرد بسؤال از ان احادیث مقلوبه و بخاری لا اعرفه
میگفت تا ده حدیث تمام شد هر دو سومی پیش رفته
بهمان نحوه سؤال کرد و جواب شنیده تا هر ده نفر
صد حدیث را خواندند و بخاری بغیر از لا اعرفه
چیزی نگفت چون همه فارغ شدند التفات بنخستین
کرد و فرمود اما حدیث پس این بخواستی و اما حدیث
دویم پس این طریق است و هکذا یک یک را ذکر
میکرد و رد میکرد هر متنی را بسوی اسنادش و هر

اسنادی را بسوی متنش تا تمام احادیث را بمتون
و اسنادهای اینها برگردانید انوقت همه مردم اقرار
بفضل و علم او کردند و دانستند که حافظ است
پانزدهم قاصر است و ان حدیثی باشد که دانسته
نشد مدح راویش در علم رجال کلاً یا بعضاً با
معلومیت باقی یا بارسال یا بجهل حال یا بتوقف
هنگام تعارض احوال و لا یخفی که مجهول و مهمل
قاصر را در مقباس از لب اللباب نقل فرموده **شانز**
دهم متروک است و ان حدیثی باشد که روایت
شده باشد از کسیکه متهم بکذب است و طریق
دیگری هم برای ان دانسته نشده است و هم
مخالف است با قواعد معلومه و نیز متروک
گویند حدیثی را که از انکس روایت شود و اگر
چه کذبی در حدیث از او دانسته نشده باشد

رمتروک را در مقباس ذکر فرموده و از اوصاف
مشترکه دانسته ولی مسلم است با این وصف داخل
در ضعاف خواهد بود **هفدهم** موضوع است
و آن حدیثی است که جعل شده باشد و لذا تفسیر
شده بکذوب مختلق مصنوع و معلوم است که
آن بدترین اخبار است و فرموده اند یحرم روایته
مع العلم به یعنی برای کسیکه عالم بوضعش باشد حرام
است روایت کند او نرا از هر قبیل از مطالب که
باشد از احکام و مواعظ و قصص و غیر ذلک
مگر بیان کند کذب و وضعش را و برای محدث
بایستی ملکه قویه باشد تا تمیز دهد موضوع را
از غیرش و این ملکه نباشد مگر برای کسیکه اطلاع
تامی و ذهن ثاقبی و فهم قوی و معرفت کامله
بقراین داله بر وضع داشته باشد و کسیکه دارای

(این)

این ملکه شد بر او سهل خواهد بود و گفته اند للحدیث
ضوء کضوء النهار یعرف و ظلمة کظلمة اللیل تنکر
و این ضوء و ظلمت را کسی تمیز دهد که دارای آن ملکه
مذکوره باشد و مانوس بالفاظ و معانی صادره
از معصومین علیهم السلام باشد و ما برای وضوح
مطلب میگوئیم مثلا کسی فرضا یکسال یا دو سال با
زیدی کمال خلطه و آمیزش را داشته و فهمیده که چه
چیز را دوست دارد و چه چیز را مکروه دارد آنوقت
هر گاه عمروی باو بگوید که زید فلان چیز را دوست
دارد شنونده تمیز میدهد که آن صدق است یا
کذب و میفهمد که موضوع است یا غیر موضوع **با**
لجمله بزرگان از برای شناختن موضوع معرفاتی
ذکر کرده اند که ما ببعضی از آنها اشاره مینمائیم **اول**
اقرار خود واضع بوضع مثل روایت فضائل قرآن

چنانچه مرحوم شهید ره فرموده که از ابو عصمه
نوح بن مریم مروزی روایت نموده پس از او سؤال
شد که تو چگونه این روایت را از عکرمه از ابن
عباس نقل مینمائی وحال انکه در نزد اصحاب عکرمه
این روایت نیست گفت چون من دیدم که مردم
اعراض از قران نموده اند و مشغول بفقه ابی حنیفه
و مغازی محمد بن اسحق شده اند لذا این حدیث
را حسبة وضع کردم بلی وقتیکه خودش اقرار بوضع
نماید بعد از اقرار العقلاء علی انفسهم جائز حکم به
وضعیت میشود **دویم** از معرفات انست که راوی
سخنی را بکوید که بمنزله اقرار بوضع باشد مثل
اینکه بلا واسطه حدیثی از زیدی نقل نماید و
چون از او سؤال شود از ولادت تاریخ زید بکوید
که وقتی که حساب شود معلوم کردد وفات زید

زید قبل از این تاریخ بوده و فرض اینست که
ان حدیث را بغیر او کسی از زید نقل نکرده **سوم**
سخافت معنوی به یعنی از معنی فهمیده شود وضع
و کذب بودنش بر معصوم **چهارم** بعضی گفته
اند و رکاکت الفاظ روایت نیز بر وضع دلالت
دارد چه اگر چه بعضی فرموده اند دلالت ندارد
چه انکه ممکن است که معصوم بلفظ فصیح غیر
رکیک فرموده باشد ولکن راوی نقل بمعنی نموده
و بالفاظ رکیکه ادا نموده پس رکاکت لفظیه دلیل
بر وضع نخواهد بود **پنجم** مخالفت عقلیه که
قابل تاویل نباشد یا مخالفت با دلالت قطعیه
قران یا سنت متواتره یا اجماع قطعی در حالیکه
قابل جمع هم نباشد **وبدانکه** واضعین وکسانیکه
جعل حدیث میکردند اصنافی بودند که بعضی

و اغراض فاسده جعل و وضع مینمودند اول
گروهی برای تقرب بسوی سلاطین و ملوک
و ابناء دنیا بودند دویم جمعی برای کسب معیشت
و ارتزاق وضع مینمودند سویم برخی از نادان
زاهدها بجهة اینکه مردم از خدا بترسند و
میل باخرت کنند و وضع میکردند مثل حدیث
ابو عصمه که ذکر شد چهارم فرقه که مرام مذهبشان
این بوده که جائز است در وضع برای توجه دادن
مردم باخرت مثل فرقه کرامیه و خطابیه
و بعضی از صوفیه و گویا از این قبیل است حدیث
ابی الطویل در فضل سور قرآنیه که مرحوم
میرداماد در رواشح السماویه نقل فرموده
که روایت شده از مؤمل بن اسمعیل که گفت
حدیث کرد مرا ثقه از ثقه که گفت حدیث

کرد مرا شیخی بان پس من باو گفتم من حدثک یعنی
که بتو حدیث کرد گفت مردی در مداین که هنوز
زنده است پس من رفتم بمداین و باو گفتم که
چه کسی ترا باین حدیث حدیث کرده قال
حدثنی شیخ بواسط و هو حی پس من نزد
او رفتم و اظهار کردم که خبر ده مرا باینکه این حدیث
را از که شنیده او نیز گفت شخصی در بصره چنین
بمن حدیث کرد لذا رفتم ببصره و او را ملاقات
کردم او نیز گفت شیخی بعبادان این حدیث را برای
من نقل کرده پس من بعبادان رفتم و مطلب را
باو اظهار نمودم آن مرد دست مرا گرفت و وارد
خانه بحجره نمود دیدم در آنجا جمعی از صوفیه
را که میان ایشان شیخی است پس آن مرد که مرا برده
بود گفت این شیخ بمن حدیث کرده پس من

در بیان وضع حدیث

پس من رو بآن شیخ کردم و گفتم یا شیخ اتق الله ما
حال هذا الحدیث و من حدثک گفت هیچ
کسی مرا حدیث نکرده و لکن ما چون دیدیم مردم
از قرآن اعراض کردهاند این حدیث را برای
ایشان وضع کردیم تا اینکه توجه بقرآن نمایند
پنجم گروهی از زنادقه بودند که وضع حدیث
میکردند از برای اینکه اسلام را فاسد نمایند
و قوت دهند مذاهب فاسده باطله خود را
چنانچه از عقیلی روایت شده که حماد بن زید
گفت وضع کردند زنادقه بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله چهارده هزار حدیث را که از جمله ایشان
بود عبد الکریم بن ابی العوجاء ملحد که در زمان
مهدی بر منصور کشته شد و مصلوب گشت ابن
عدی گفته است که چون او را گرفتند و

در ذکر بعض وضاعین

و خواستند که گردن بزنند گفت من چهار هزار
حدیث میان شما مردم جعل کردهام که حلال
را در آنها حرام و حرام را حلال نمودهام و از ایشان
است بیان بن سمعان که خالد قسری او را
کشت و بعد باتش سوزانید لعنهم الله **تتمیم**
بدانکه وضاعین زیاد بودند که نعوذ بالله
نسبت بمقام منیع رسالت دروغها گفتهاند و همه
یا اغلب ایشان از مخالفین امامیه بودند و
اکثر آنچه وضع در زمان معاویه علیه اللعنة
الهاویه بوده چرا که آن لعین مردود اموال بسیاری
بدین راه بذل نمود تا اینکه در فضایل مشایخ
و غیرهم جعل حدیث نمودند و این نبود مگر بجهة
اینکه روی مردم را از آل الله برگرداند و غافل
از اینکه چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس

بابنا و الهدیا

پف کنند ریش بسوزد و در طرایف فرموده از
اقبح موضوعات عامه این است که محدثین ایشان
روایت نموده‌اند زیارتی را بمثل زیارتی که حضرت
خضر جناب امیر المؤمنین را زیارت کرده هنگامی
که آن حضرت از دنیا رفته بود که ایستاد بر جنازهٔ
ولایت عرض کرد رحمک الله یا ابا الحسن کنت اول
القوم اسلاماً الخ درباره آیا بکر که علی علیه‌السلام
او را بدین زیارت زیارت کرده و دیگر از موضوعات
این است که گمان کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده ان الله یتجلی للخلائق یوم القیمة عامة و
یتجلی لک یا ابا بکر خاصة و هکذا از این معمولات
بسیار است و از جمله وضاعین بابا رتن هندی
است چنانچه در کبریت الاحمر فرموده است که
سنه ششصد در هندوستان ظاهر شد و ادعا

کرد که از اصحاب رسول (ص) است و تا آن زمان زنده
مانده است و چندین هزار حدیث دروغ جعل
و جماعتی تصدیق کردند او را و احادیث او را باجازه
از او روایت میکردند در سنوات کافی از بعض
شیخنا البهائی و کتاب خیرات حسان و غیرهما و
شانه بکسی داد که گمان میکرد شانه حضرت رسول (ص)
است و آن شانه را در ما بعد احترام میکردند
تذییل در ذکر تنبیه بر سه امر مهم است تنبیه اول
آنکه هرگاه معلوم شد موضوع بودن حدیثی پس
حرام است روایت نمودن آن چه آنکه آن اعانت
بر اثم و اشاعه فاحشه و اضلال نمودن مسلمانان
است ولکن هرگاه حدیثی از حیث سند ضعیف
باشد پس باکی نیست بروایت نمودن آن ولی
در اعتقاد بآن و عمل بمضمون آن حتی در مستحبات

و مکروهات بین علما خلاف است بعضی جائز
دانسته و بعضی غیر جائز و این منوط بنظر مجتهد
است تنبیه دوم کسیکه حدیثی را باسناد ضعیف
نقل مینماید نباید بنحو اطلاق بگوید اینحدیث ضعیف
است و ایضا نباید بگوید متن اینحدیث
ضعیف است بلکه بگوید اینحدیث باین سند
ضعیف است زیرا که ممکن است همین حدیث باسناد دیگر
که صحیح است روایت شده باشد مگر اینکه کسیکه ماهر
و بصیر و مطلع باخبار بوده باشد و بگوید که این
حدیث را جز این اسناد اسناد دیگری نیست و اگر هست
اینهم ضعیف است فخذ واغتنم تنبیه سوم بعضی از
بزرگان تصریح نموده اند که کسیکه حدیث صحیح را
روایت مینماید بنحو جزم روایت کند و بگوید
معصوم چه فرموده است و چه کرد و بنحوی اداء
نکند

نکند که دلالت بر ضعف نماید و اما کسیکه حدیث
ضعیف یا مشکوک الصحیح را میخواهد روایت
نماید هرگاه با اسنادش روایت نماید چیزی
بر او نیست و هرگاه بدون اسناد بخواهد روایت
کند پس بایستی بگوید رُوِیَ یا بَلَغَنا یا وَرَدَ
یا جاءَ فی الخبر یا نُقِلَ یا وغیر ذلک از الفاظیکه
دلالت کند نه اینکه بنحو جزم بگوید معصوم چه
کرده و یا چه فرموده موعظهٔ [illegible] انظر
الی ما قال و لا تنظر الی من قال ای محقق [illegible]
سلسله جلیله اهل منبر علی الخصوص [illegible]
مروّج میگویم اینجا است که بایستی حضرات
ذاکرین و ناقلان آثار و اخبار خاندان اطهار سلام
الله علیهم بفهمند که دستور العمل بایشان داده شده
و تکلیف شرعی ایشان اقتضاء مینماید عمل کنند

بر عدم جزم

موعظهٔ مؤلف

علیهم سلام الله
الملک [illegible]

پس آنچه از منابع علوم دریابید از روی ماخذ
صحیحه و کتب معتبره معتمده در نزد علماء امامیه
میباشد نقل نمایید و بباید بپرهیزند از
موضوعات و مجعولات و نقل از کتب ضعیفه و نقل
مسموعات از نا اهل بنحو جزم چه در مواعظ و نصایح
و چه در مناقب و مصائب و چه در حکایات و
منامات زیرا که بر ایشان نه واجب و نه مستحب باشد
جعل دروغ یا ذکر دروغ از جهت جلب قلوب در
باره احدی فضلا از حضرات معصومین علیهم صلوات
الله الملک المبین پس باید ترسید از آنکه فرمود رسول خدا
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم چنانچه در کبریت احمر از
غوالی اللئالی روایت کرده اِتَّقُوا الحَدِیثَ عَنِّی
اِلّا ما عَلِمتُم فَمَن کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّدًا فَلْیَتَبَوَّءْ مَقعَدَهُ
مِنَ النّارِ و هم در کبریت الاحمر گوید و فرموده
(ترک)

ترک کنی روایت چیزی را که خوب بدست نیاورده
بهتر است از برای تو از احادیث بسیار که روایت
کنی و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود
اگر از آسمان بیفتم دوست تر دارم از آنکه بر رسول
خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بربندم دروغ و فرمود در
روایت کافی که بپرهیزید از کذب مفترع عرض کردند
چگونه کذب است فرمود آنستکه نسبت دهی روایت
را بکسی که در بین تو واسطه است و تو واسطه را
ذکر نکنی و بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
که اِذا حَدَّثتُم بِحَدِیثٍ فَاَسنِدُوهُ اِلَی الَّذِی حَدَّثَکُم
فَاِن کانَ حَقًّا فَلَکُم وَ اِن کانَ کَذِبًا فَعَلَیهِ بلی
نسبت دادن بلی هر حدیث یکی از معصومین را بدیگری از
ایشان رخصت داده اند چه علم همه از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم بارث است انتهی و خیلی

سزاوار است که در این باب کتاب شریف لؤلؤ و
مرجان محدث نوری نور الله مضجعه مطالعه شود

فصل پنجم بدانکه روایت نمودن راوی
حدیث را بر دو قسم باشد **اول** آنستکه همین عبارات
و کلمات را بی تغییر و بدون کم و زیاد نقل نماید و
این قسم طریق احتیاط و بی اشکال است و ناظر
باین قسم است فرمایش حضرت ختمی مرتبت صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم در حجة الوداع در منی در مسجد خیف
پس از ادای خطبه چنانچه در بحار الانوار است
نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا اِلَی
مَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَیْرُ فَقِیهٍ وَ
رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ اِلَی مَنْ هُوَ اَفْقَهُ مِنْهُ یعنی حق سبحانه
و تعالی خوشرو و خوشحال کرداند و تر و تازه اش
را عالی کرداند بنده را که بشنود سخن مرا و همان را

حفظ نماید و برساند بکسی که آنرا نشنیده باشد پس
بسا کسی که حامل و بردارنده علم باشد و لکن
عالم نباشد و بسا کسی که حامل علم باشد بسوی
کسیکه باشد پس بنقل حدیث بهمان عباراتی
که از معصوم شنیده و رسیده بهتر است زیراکه
گاه باشد که خود راوی مراد را نفهمیده و چون
عبارت معصوم را عالمی بشنود بفهمد و بسا
باشد راوی یک مطلب از فرمایش معصوم بفهمد
و مراد مطالب بسیار باشد که چون عبارت را
برای اعلم از خود نقل کند آن اعلم معانی دیگر
بفهمد و معلوم است که هر چند شنونده دانا
تر باشد معانی را بهتر در یابد و در شرح فقیه و در بعض
اخبار و بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که
هرگاه هست سخنان ما هفتاد محمل دارد مثل قرآن

وحق تعالی فرموده است وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ
دویم آنست که حاصل مضمون خبر را به عبارتی
و لغتی که بخواهد ادا نماید و این قسم را نقل بمعنی
گویند و آیا جایز باشد نقل بمعنی در احادیث
یا غیر جایز بحسب بین عامه و خاصه خلاف است
در مقباس هشت قول ذکر فرموده است و لکن نزد
علماء امامیه جایز باشد بشرایطی چند که عن قریب
ذکر خواهیم نمود و در قوانین فرموده لا خلاف بین
اصحابنا فی جواز نقل الحدیث بالمعنی ظاهراً مؤلف گوید
دلائلی در اثبات جواز ذکر شده که ما مجملاً اشاره
بآنها مینمائیم اول چون پر واضح است که مقصود
از ذکر الفاظ فهمانیدن مراد است و اصل غرض
متکلم بمعنی تعلق میگردد و لفظ را بخصوصیتی نباشد
منظور هر چند مورد که ذکر خواهد شد پس جایز

باشد

باشد که مقصود و مراد متکلم به لغت و عبارات اداء
شود دویم عادت عامه مردم چنانکه معلوم است
در عرف و عادت از زمان حضرت آدم علی نبینا و آله
و علیه السلام تا زمان پیغمبر خاتم صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم و از آن زمان تا حال نقل بمعنی در محاورات
شایع بوده و میباشد و ابداً منعی از شارع مقدس
در آن نرسیده سوم عادت خاصه و صحابه دینی
که چون تامل شود خواهیم یافت که صحابه احادیث
را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله میشنیدند طریقه تقید و بنای
ایشان بر نوشتن نبوده و حافظه ایشان نیز بحدی
نبوده که الفاظ را بی کم و زیاد حفظ نمایند بلکه
معنی را در سینه نگاه داری میکردند و در مقام
اظهار میداشتند و شارع مقدس هم نهی ننموده
بلکه امضا فرموده چهارم بعضی فرموده اند چنانچه

بلغات دیگر از فارسی ۳

چنانچه جائز است ترجمه حدیث از عربی بفارسی
و ترکی و هندی و غیر ذلک پس بطریق اولی
جائز است نقل بمعنی چرا نکه در اول نقل معانی
الفاظ است بغیر عربی و در دوم نقل بعربی است
پنجم قصص و حکایاتیکه در قرآن شریف است
دلالت بر جواز دارد زیرا که لغات سابقین بر پیغمبر خاتم
صلی الله علیه و آله بعضی عربی و بعضی غیر عربی بوده
است و اینهم که بعربی بوده است مسلم است که غیر
اسلوب فصاحت و بلاغت کلام الهی بوده است
و انکه بعض از قضایا که یک معنی است در قرآن
مجید بعبارات مختلفه نقل فرموده با اینکه فی
الواقع یکی است پس این کشف از جواز مینماید
ششم اخبار دیگر دلالت بر جواز دارد از جمله در
لوامع صاحب قرانی که شرح فقیه است فرموده حدیث

صحیح از محمد بن مسلم که از فضلای اصحاب امام
محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
است منقول است که بحضرت امام جعفر صادق علیه
السلام عرض نمودم که من حدیث از شما میشنوم
و زیاد و کم میکنم آیا جائز است حضرت فرمودند
که اگر همان معنی را بعبارات زیاد و کم نقل کنی
باکی نیست و در اقتباس از داود بن فرقد روایت
نموده قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اسمع
الکلام منک فارید ان ارویه کما سمعته منک
فلا یجیء قال فتعمد ذلک فقلت لا فقال ترید المعانی
قلت نعم قال فلا باس و اخبار دیگر نیز در این خصوص
مرویست که دلالت بر جواز مینماید و بالجمله چون
معلوم شد جواز نقل بمعنی بباید دانست که برای
ان شرایطی است اول ناقل باید عالم بوضع

الفاظ و معانی آنها باشد و قرائن داله بر خلاف
وضع نبوده باشد و هکذا عارف باشد باختلافات
عربیه و بنائیه از نحو و صرف تا از مراد دور نیفتد
و مقصود مراد را اصل یابد دویم نقل او دلالت بر
خلاف مراد نیفتد بنماید مثل اینکه کلام مقید را بدون
ذکر قید یا عام مخصص را بدون بیان خاص نقل نماید
سیم اصل و نقل بمعنی در خفاء و ظهور مساوی باشد
مثلا هرگاه در کلام معصوم لفظ قرء باشد که در
لغت بمعنی طهر و هم بمعنی حیض استعمال میشود پس
بگمان اینکه بمعنی طهر است بقرینه مقام معنی نماید
و حال اینکه در اینجا کلام اصل با نقل بمعنی در خفاء
و ظهور مساوی نباشد پس ناقل را چاره این است
که همان لفظ قرء را ذکر کند و بعد بآنچه فهمیده است
بقرینه مقام تفسیر نماید چهارم خصوص الفاظ و عین

عبارات مقصود نباشد که اگر غرض بعین عبارات الفاظ و
تعلق گرفته باشد نقل بمعنی جائز نباشد مثل
ادعیه و اذکار که از ائمه اطهار معصومین علیهم ثابت
شده چه در نماز و چه در غیر نماز و واضح تر از
ادعیه و اذکار در عدم جواز نقل بمعنی قرآن مجید
است چه آنکه خصوصیتی در ترتیب و اسلوب آن
میباشد که بنقل از بین میرود تنبیهات اول
فرموده اند نقل بمعنی در مصنفات جائز نباشد
هر چند که مقصود مصنف بیان شود چه آنکه جواز
نقل بمعنی برای اینستکه ضبط الفاظ بعینها معسور
بلکه غیر ممکن است و لکن نقل الفاظ مصنف در
اوراق سهل باشد پس نقل بمعنی جائز نیست مگر
تصریح نماید که حاصل مضمون و مفاد قول مصنف
این است دویم سزاوار باشد که ناقل بمعنی

بعضی مطالب را ذکر بنحو جزم اظهار نکند بلکه بگوید
قریب باین یا شبیه باین گفته است سوم متعدد
داشتن متن حدیث را بر سند جائز دانسته اند
مثل اینکه بگوید قال الصادق علیه السلام کذا پس از آن ابتداء
سند را ذکر کند که اخبرنا فلان عن فلان الی آخره
چهارم اختلاف است که آیا جائز باشد نقل
بعضی از حدیث که تام المعنی است یا نه در وصول
الاخیار والد شیخ بهائی ره فرموده بصحت جواز است
هر گاه آنچه را که از حدیث نقل نمینماید متعلق به بعض
نباشد و مجتهد قول بعض و دلالت بعضی مذکور
مختلف نشود و بیان مختل نگردد و فرموده اما اینکه مصنفین
حدیث را در ابواب چند تقطیع مینماید بطریق
اولی جائز است فصل ششم در بیان اینکه
حدیث از که قبول میشود و از که رد میشود و در

ولادت او غره شهر محرم الحرام سنه ۹۱۸ و وفاتش در هشتم ربیع المولود سنه ۹۸۴ در بحرین از هجرت نبوی بوده

این فصل شش مطلب است مطلب اول
مستور نباشد که از امور مهمه علم حدیث شناختن
راویان است زیرا که از هر کسی اخذ حدیث نباید نمود
بلکه بایستی معرفت بحال او بهم رساند تا تمیز بین
حدیث کسیکه صحیح الروایه است و کسیکه ضعیف
الروایه است داده شود و فرق گذاشته شود بین حدیثی
که حجت است و حدیثی که لا حجة است و اخبار در
این معنی بسیار است و این اوراق را بذکر چند خبر از
بحار زینت میدهیم اول از حضرت جواد علیه السلام
منقول است که فرمود من اصغی الی ناطق فقد
عبده هر کس که گوش بدهد و بشنود سخن و نطق
کسی را بتحقیق او را عبادت کرده است پس اگر آن
ناطق هر گاه از طرف خدا نطق کند پس شنونده
عبادت خدا نموده و چنانچه از جانب شیطان سخن

بگوید پس شنونده عبادت شیطان نموده دوّم
از دعوات راوندی از وصیت ذی القرنین نقل
نموده لا تتعلّم العلم ممّن لم ینتفع به فانّ من لم
علمه لا ینفعک حاصلش این است که طلب علم مکن از
کسی که علم او باو نفع نداده زیرا کسیکه خودش
از علمش نفع نبرده بتو هم نفع نخواهد داد سوّم
از مفضّل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام
فرمود کذب من زعم انّه من شیعتنا و هو متمسّک
بعروة غیرنا چهارم حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیهم
السلام ازبرای علی بن سوید سائی مرقوم فرموده
آنجناب که در زندان بود و امّا ما ذکرتَ یا علیّ ممّن تا
خذ معالم دینک لا تأخذنّ معالم دینک عن
غیر شیعتنا فانّک ان تعدّیتهم اخذتَ دینک
عن الخائنین الذین خانوا الله و رسوله و خانوا اما

(ناتمام)

ناتهم انّهم ائتمنوا علی کتاب الله جل و علا فحرّفوه
و بدّلوه فعلیهم لعنة الله و لعنة رسوله و ملائکته و
لعنة آبائی الکرام و لعنتی و لعنة شیعتی الی یوم القیمة
مطلب دوّم بدانکه برای عمل نمودن بخبر واحد علماء اعلام
شش شرط ذکر نموده اند در مقام تحقیقهای طولانی که
است در علم اصول و ما فقط ذکر شروط کافی است
اوّل عقل است پس خبر غیر عاقل قبول نباشد
ولی در جنون ادواری حینی که اثر جنون در او
نیست اگر خبری دهد قولش مقبول است و در فصول
فرماید و کذا الحال فی النائم والمغمی علیه والسکران
دوّم بلوغ است پس خبر غیر بالغ هرچند ممیز
باشد مقبول نباشد و از بعض عامه در صبیّ غیر
ممیز قبول حکایت شده سیّم اسلام است پس
خبر کافر قبول نمیشود چهارم ایمان است و مراد

در عدالت راوی است

بایمان اثنی عشری بودنه است و از کلمات صاحب
قوانین رضوان الله علیه استفاده شود که چنانچه
شیعه غیر اثنی عشری موثق بودنش معلوم شود
قولش قبول باشد پنجم عدالت است و آن عبارت
از ملکه نفسانیه ایست در انسان که منع نماید
او را از سه چیز اوّل مرتکب شدن گناهان کبیره
دویم اصرار داشتن بر معاصی صغیره سوم ارتکاب
منافیات مروّت و در قوانین فرماید و منافی مروّت
آنچیزیست که دلالت نماید بحسب حالش بر پستی نفس
و دنائت همت اعم از اینکه از گناهان صغیره باشد
دزدیدن یک دانه گندم یا از زن یا مباح باشد مثل
اینکه شخص فقیه لباس جندی و لشکری بپوشد یا
در بعض اوقات در بازار چیزی بخورد ششم ضبط
است یعنی باید ضابط باشد آنچه را که روایت مینماید و ضابط

و ضابط کسیست که سهو او بیشتر از غیر سهوش نباشد
نه اینکه اصلا سهو نداشته باشد چرا که کسی
که هیچ سهو نداشته باشد معصوم است و
کافی است در اطلاق ضبط بر راوی زیادی اهتمام
او در نقل حدیث باینکه تا بشنود بنویسد و حفظ
نماید و مراجعه کند و از غلط و تصحیف و تحریف بپر
هیزد و در مقیاس فرموده ضابط بودن راوی
شناخته میشود بتوثیق علماء رجال او را بآنکه بگو
فلان ثقه است زیرا که کسیکه ضابط نباشد
وثوق باو نیست و مخفی نماند که لزوم شرایط
مذکوره برای راوی در وقتیکه ادای روایت مینماید
نه هنگام تحمل چرا که ممکن است حین تحمل
حدیث فاقد شرایط باشد مثل بلوغ و اسلام
و ایمان و عدالت و در وقت ادا جامع شرایط

باشد وگفته اند ذکوریت وحریت وفقاهت وعربیت
وقدرت بر کتابت ومعروفیت بنسب شرط نباشد
ولکن محدث قمی دامت برکاته در شرح وجیزه
فرموده ینبغی بود که اگر عارف بعربیت باشد تا اینکه
بپرهیزد از غلط وتصحیف وآنچه معتبر در عربیت
است همین است **مطلب سوم** در ثبوت عدالت
راوی مخفی نماند که فرموده اند عدالت راوی بچند
چیز ثابت شود **اول** ملازمت ومعاشرت تامه
که بسریره وباطن احوال او انسان مطلع شود
بحدی که علم یا اطمینان عادی بعدالت او پیدا
نماید واین طریق اختصاص براوی معاصر دارد
دوم استفاضه وشهرت داشتن عدالت او بین اهل
حدیث وغیر ایشان بحدیکه در حین ذکر او بر او ثنا
نمایند وبنابر این فرض احتیاجی بمعدل نباشد که

تنصیص

تنصیص بعدالت نماید مثل مشایخ عظام سالفین
از عهد مرحوم ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی
ره تا این زمان چرا که شهرت ایشان در هر عصری
در وثاقت وضبط وتقوی بی نیاز دارد ما را از
اینکه نصی بعدالت ایشان طلب کنیم بلکه تنصیص عدالت
از برای او یا نیست که مشهور نباشند مثل بسیاری
از راویان که در طرق احادیث صحیحه در کتب است
سیم شهادت قرائن چندی که موجب اطمینان
بعدالت شود مثل اینکه معلوم شود کسی که از غیر
عادل روایت نمیکند از او بسیاری روایت نموده **چهارم**
تنصیص دو عادل بر عدالت او ودر نص یکنفر عادل
خلاف است ودر وجیزه فرموده یثبت تعدیل الراوی
وجرحه بقول واحد عدل عند الاکثر **تنبیه لازم**
باید دانست که جرح راوی ایضا مثل عدالت او بهمان

چهار یا پنج نحوی است که ذکر شد حرفا بحرف
مطلب چهارم آیا قبول میشود جرح و تعدیل بطریق
اطلاق باینکه اگر گفته شود فلان عدل یا ضعیف
بدون اینکه سبب عدالت یا جهت ضعف ذکر شود
یا قبول نمیشود بدانکه در این مسئله هفت یا اکثر
قول است از قبول وعدم قبول وتفصیل هر یک
را دلیلی است چون این مختصر را گنجایش ذکر
اقوال ودلائل نباشد مقول مقبول نزد مرحوم شهید
ثانی ره وخلف صالح او صاحب معالم ومرحوم مولانا
آقا میرزا ابو القاسم قمی ره در قوانین قناعت مینمائیم
وآن اینست که معدل وجارح قبول میشود بر فرض
اینکه بدانیم رای او که گفته عادل یا ضعیف با رای
ما در اسباب تعدیل وجرح یکی است وبا نبودن این
علم موقوف است قبولی قول او بذکر سبب عدالت

ووجه جرح مطلب پنجم هرگاه در باره یکنفر اسباب
تعدیل وجرح هر دو فراهم شد باینکه بعضی او را
تعدیل وبعضی جرح نمودند در این فرض آیا قول
معدل مقدم است یا جارح بدانکه در مسئله پنج
قول است لکن مختار شهید بنا بر ما نقل ومختار
محقق قمی رضوان الله علیه اینست که هرگاه جمع
بین قول معدل وجارح ممکن باشد باینکه جمع
نمود وتکذیب قول هیچیک را نکرد مثل قول شیخ
مفید رحمه الله در باره محمد بن سنان بانه من
ثقات الکاظم علیه الصلوة والسلام وقول مرحوم شیخ
بانه ضعیف پس در این فرض جمع ممکن است بجهة
اینکه تعدیل منافات ندارد با مطلع شدن
دیگری بچیزی که سبب فسق باشد لذا قول
هیچیک را تکذیب نمائیم بلکه هر دو را تصدیق

کنیم ولکن در مقام عمل مقدم باید داشت جرح را
اگر مرجحی بهم نخورده‌ایم و هرگاه مرجح یافت شود رجوع
بان خواهد شد واما اگر جمع ممکن نباشد مثل
اینکه جارح بگوید من خود دیدم فلان شخص را در
همان روز وهمان ساعت مشغول نماز دیدم پس
در اینفرض که جمع امکان ندارد باید بمرجحات عمل
رجوع کرد مثل اکثریت واعدلیت واورعیت وا
اضبطیت وغیر ذلک فرمایند از این قبیل است
توثیق مرحوم شیخ ومدح کشی وعلامه داود بن
کثیر رقی را واینکه روایت شده در شان او بسیار
وجلالت قدرش که امام بحق ناطق وکاشف الحقایق
والد قائم علیه السلام فرمود انزلوا داود الرقی منی
بمنزلة المقداد عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومن
سره ان ینظر الی رجل من اصحاب القائم علیه الصلوة

والسلام

والسلام فلینظر الی هذا یعنی داود وگفته شده
خبر مذکور موافق است بانچه که مرحوم صدوق
علیه الرحمه روایت نموده پس در اینصورت باکثر
رجوع میشود وتضعیف نجاشی وقول ابن غضا
یری که گفته کان فاسد العقیدة ضعیف الروایة
اعتنائی نمیشود **مطلب ششم** در قوانین فرموده
چنانچه جائز نیست که بعموم عامی عمل شود تا فحص
از مخصص شود همچنین عمل بقول احدی از
علماء رجال دربارهٔ شخص معینی نمیشود تا اینکه
فحص وجستجو شود که آیا معارض دارد یا نه

فصل هفتم

در الفاظیکه دلالت بر مدح یا
ذم راوی مینماید ودر اینفصل ۳ سه منظور است

منظور اول در الفاظیکه دلالت دارد بر تعدیل یا
مدح دارد بدانکه از برای الفاظ داله بر تعدیل

و مدح مراتبی است عجیب صراحت و ظهور انها را نسبت
و بهترین انها این است که کفته شود فلان عدلٌ
امامیٌ ضابطٌ یا بعد از عدل یکی از این الفاظ ذکر
شود ضابط ثبت حافظ متقن حجة و در لفظ عدل
فقط اختلاف است بعضی کافی دانسته اند
زیرا که عدالت مطلقه فرع بر اسلام و ایمان است
و کافر و مخالف و فرق باطله از شیعه از عدول نباشند
و مرحوم والد شیخ بهائی ره در درایه خود که مسمی
بوصول الاخیار الی اصول الاخبار است فرماید غیر کافی
است و دیگر ثقه است پس هر مقام که در کتب رجال
امامیه این لفظ بنحو اطلاق ذکر شود و بعد از ان
تعقیب بانچه کشف از فساد نماید نشود کافی در
تعدیل خواهد بود بلکه در درایه شیخ شهید ره است
که این لفظ هر چند در ابواب فقه اعم از عدالت

(است)

است ولکن در درایه استعمال نمیشود الا بمعنی العدل
و کافی این لفظ برای تاکید مکرر میشود و دیگر
اسند عنه است و در این لفظ بحث طویلی است
از دو جهه یکی بجهت معلوم و مجهول بودن فعل است اسند
و دیگر بانکه دلالتش بر مدح تا چه حد است باید
بمجلس مراجعه شود و دیگر صحیح الحدیث است در
مقباس فرماید که این قول اگر در کلمات متاخرین
باشد منبهه نیست در دلالتش بر صحت بنابر
اصطلاح ایشان و اگر در عبارات قدماء باشد
افاده میدهد مدح کاملی را درباره خود او
و روایت او ولکن در افاده عدالت او دو وجه است
و دیگر این عبارت است اجمعت العصابة
علی تصحیح ما یصح عنه پس اگر درباره راوی این
عبارت کفته شود قول او مقبول و معتبر خواهد

بود و این مقام بحثی است در معنی این عبارت
که جای ذکرش نیست بالجمله کلمات داله بر
تعدیل و مدح بسیار است و از برای هر یک شرح
و بحثی است که بعضی از آنها دلالت بر مطلق
مدح دارد و بعضی دلالت بر اعتماد و وثاقت
و بعضی در دلالتش بر تعدیل یا وثاقت اختلاف
است و در این مختصر چون گنجایش ذکرش به
تفصیل نیست لذا طالب بمنتهی المقال و توضیح
المقال و غیرهما رجوع نماید و بهتر چیزی که
در این باب نوشته شده فوائد مرحوم علامه
بهبهانی محمد باقر بن محمد اکمل معروف باقا باقر ره
در تعلیقات خود بر منهج المقال ولکن بعضی
از کلمات را بدون شرح و بحث برای زیادتی
بصیرت ذکر مینمائیم و ان اینست عین عین

(من)

[illegible]

من عیون اصحابنا عین من عیون هذه الطائفة
وجه وجیه من وجوه اصحابنا وجه من وجوه هذه
الطائفة من اصحابنا من اولیاء امیر المؤمنین ع
من مشایخ الاجازة من الاولیاء من اولیاء احد الائمة ع
شیخ الاجازة شیخ الطائفة من اجلاء الطائفة
معتمد الطائفة لا بأس به سلیم الجنبة خاصی صدوق
محل الصدق صالح الحدیث نقی الحدیث
یحتج بحدیثه یکتب حدیثه منظور حدیثه بصیر فی
الحدیث کثیر المنزلة جلیل القدر من محدثینا :
مسکون الی روایته مشکور خیر مرضی دین ورع
زاهد صالح وکید معتمد الکتاب کثیر الروایة فقیه
صاحب الامام ممدوح یروی عنه جماعة من الاصحاب
یروی من کتابه جماعة من الاصحاب روایة الجلیل عنه
روایة الاجلاء عنه قریب الامر مضطلع الروایة و

وغیر ذلک از کلمات و عبارات دیگر تبصره در عبارت
است که مقصود از وثاقت بمعنی اعم بودن راوی
است محل وثوق و طمانینه با قطع نظر از مذهب
او و مراد از وثاقت بمعنی اخص بودن او است
عدل امامی ضابط و مراد از عدالت بمعنی اعم
اراده میشود بودن او صاحب ملکه بمعنی عادل
در مذهب خود هر چند امامی نباشد منظور
دویم در الفاظ داله بر مذمت و انها بر دو قسم است
اول کلماتیست که دلالت بر ذم و جرح دارد و عدم تعدیل
مثل فاسق شارب الخمر کذوب کذاب ضعیف
ملعون خبیث رجس غال وضاع لیس
بعادل لیس بصادق مضطرب و غیر ذلک
دویم کلماتیست که دلالتش بر ذم مسلم است
ولکن در دلالت داشتن بر جرح خلاف است
(مثل)

مثل لیس بمشکور لیس بمرضی لیس بنقی الحدیث
داهی الحدیث لین الحدیث متهم مع
متعصب ساقط متروک لا شیء لا یعتد به
لا یعتنی به لا یبالی عمن اخذ یعتمد المراسیل یعرف
حدیثه و ینکر و غیر ذلک تنبیه بدانکه در بعض
سابق ذکر شد که لحاظ شروط لازمه در راوی حین
ادا است نه وقت تحمل پس هر گاه کسی متصف بصلاح
بود و بعد فاسق یا منحرف شد اعتبار دارد عمل
بقول او و نشاید مثل واقفیه که در زمان حضرت
کاظم علیه السلام استقامت داشتند و بعد منحرف
شدند و فطحیه که در زمان حضرت صادق
علیه السلام استقامت داشتند و بعد برگشتند
مانند محمد بن عبد الله شیبانی و محمد بن علی شلمغانی
و امثال ایشان پس روایت ایشان در حال انحراف

انحراف قبول نمیشود مگر دانسته شود که ادا روایت
در حال استقامت نموده و در بدایه فرموده
واگر معلوم نشد که در هنگام استقامت ادا کرده
بلکه مشکوک باشد قول او رد میشود منظوم بسیم
مخفی نماند که کلماتی چند است که در حال ذکر شود
که دلالت بر مدح یا ذم راوی نماید واگر افاده مدح یا
قدح هم نماید معنی بر نمیباشد ازجمله آنها لفظ
کوفی است زیراکه بودن کوفی دال بر ذم او نیست راوی از اهل ۲
و دیگر لفظ غلام است در وقتیکه اضافه بسوی
شخصی شود مثلا گفته شود فلان من غلمان فلان
واین لفظ در حال نسبیا استعمال شود ولکن
معنی لغوی آن مراد نباشد بلکه بمعنی متأدب و تلمیذ
است و شبهه نیست که اگر معلوم باشد استاد
مؤدب او از اهل صلاح وتقوی بوده افاده مدح

مدحی نماید دیگر لفظ شاعر است واینکه در
بعض اخبار مذمت از شاعر شده محمول بر شعر
باطل است نه شعریکه متضمن حکمت یا موعظه
یا حکمی از احکام الهیه یا رثاء سلسله جلیله معصومین
علیهم السلام والصلوه باشد و دیگر لفظ مولی است
و تمام آن در لغت معانی کثیره ایست در المنجد بیست و ۲۱
یک معنی ذکر شده ۱ مالک ۲ سید ۳ عبد ۴ معتِق
۵ معتَق ۶ منعِم ۷ منعَم علیه ۸ محب ۹ صاحب دهم
حلیف ۱۱ جار ۱۲ نزیل ۱۳ شریک ۱۴ عم ۱۵ ابن العم ۱۶ ابن
ابن الاخت ۱۷ صهر ۱۸ مطلق قریب ۱۹ ولی ۲۰ تابع
و بعضی معنی ناصر هم ذکر نموده اند لفظ مولی
در کلمات بشش نحو استعمال میشود ۱ مولی
فلان ۲ مولی بنی فلان ۳ مولی آل فلان ۴ مولاهم
مولی قریش ۵ مولی بنی فلان ۶ ثم مولی بنی فلان

ودر اصطلاح اهل درایه این لفظ در اغلب و
واکثر اطلاق بر غیر عربی خالص میشود در قبال
عربی صریح و دیگر از آن الفاظ لهُ اصلٌ لهُ کتابٌ
لهُ مصنفٌ لهُ نوادرٌ میباشد و ادای این
لفظ بحث طویلی است که جای ذکرش نیست و دیگر
قطعی است و مراد از او کسی است که قطع نموده است
بموت حضرت موسی الکاظم علیه السلام **فصل هشتم**
در کیفیت تحمل حدیث بدانکه کسیکه میخواهد
حدیث نقل نماید باید بیک نحو مخصوصی اخذ
کرده باشد تا بر روایت او اعتبار باشد و آن نحو
مخصوص را که باب علم درایه کیفیت تحمل حدیث
میگویند و برای تحمل حدیث هشت طریق است
و والد علامه مجلسی مرحوم ملا محمد تقی مجلسی اول
در شرح فقیه فرماید که جمعی واجب میدانند

مضبوط ابن الغضائری در قول ... علامه در ایضاح الاشتباه بضم قاف و سکون طاء ... داده اند علامه ... نقل شده است (منه)

در نقل حدیث که راوی اجازه داشته باشد یکی
از طرق بالجمله سزاوار است که ماقبل از شروع در
بیان طرق ثمانیه دو امر را تذکر دهم **اول** آنکه شرط
نیست در تحمل حدیث اسلام و ایمان و عدالت
پس اگر متحمل کافر یا منافق یا فاسق باشد ولکن حین
ادا مؤمن و عادل باشد قبول میشود از او چنانچه
از برای جبیر بن مطعم اتفاق افتاد چه آنکه در حال
کفر شنید که رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
در نماز مغرب سوره طور قرائت نمود و بعد از آنکه
اسلام آورد نقل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را روایت
کرد **دویم** آنکه ایضا شرط نیست که مروی عنه اکبر سناً
یا اکثر علماً یا ارفع قدراً از راوی باشد بلکه میشود مروی
عنه در اوصاف مذکوره یا بعضی از آن از راوی پست تر
باشد چنانچه در روایت الاکابر عن الاصاغر گذشت

اما طرق ثمانیه اول سماع یا استماع از شیخ ست
و این طریق بهترین طرق تحمل حدیث است چنانچه
شاعر گوید ❊ مَن یَأخُذِ العِلمَ عَن شَیخٍ مُشافَهَةً
یَکُن عَنِ الزَّیغِ وَالتَّحریفِ فِی الحَرَمِ ❊ وَمَن یَکُن آخِذاً
لِلعِلمِ مِن صُحُفٍ ❊ فَعِلمُهُ عِندَ اَهلِ العِلمِ کَالعَدَمِ
و وجدان ظاهر است چه آنکه خطا در مجرد الفاظ
و نقوش بسیار است و اخبار صحاح و ضعاف بلکه
موضوعه خلط بهم شده پس نباید قناعت بکتاب
کرد بلکه از استاد ماهر و محدث کامل و خبیر نقاد این
فن باید اخذ حدیث نمود و اینست که روایت شده
از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که خذوا
العلم من افواه الرجال و مرسوم بزرگان ما چنین
بوده که از برای استماع و بر قرائت از شیخ سفرها
دور میمودند و رنجها میکشیدند مالکه یک کتاب

فرق بین سماع و استماع چنانچه نقل فرق اللغة فرموده اینست که استماع و تنبیه است از شنیدن که قصد شنیدن باشد و دانسته باشد از سماع اعم از قصد و علم و قصد و علم منه عفی عنه

داد و نوبت میشنیدند محدث بصیر مولانا حاجی
شیخ محمد باقر نقل فرموده که یکی از اهل علم از
مبقات الانوار بفرمودند خود فرمود که من هرار فرسخ
پیاده در طلب علم و اخذ از اهل فن رفتم و چون
دیدم که حساب آن طول میکشد آنچه بعد از رفتم
از اثر آن در دم بعد همت ها پست شد و بکتب اکتفا
کردند و این همه خرابیها واقع شد بحکم کلام امیر
المؤمنین علیه السلام که شَرُّ اُمُورِ المُحدَثاتُ البَدائِع
و جای دیگر در نحلات فرموده و خَیرُ اُمُورِ النّاسِ
ما کانَ سُنَّةً وَشَرُّ اُمُورِ المُحدَثاتُ البَدائِعُ
انتهی بالجمله سماع یا استماع چند نحو میشود اول
مصنف خود برای خصوص راوی بخواند دویم
بنحو من کو د برای زیاده از یکنفر بخواند سیم از کتاب
تصحیح شده برای یکنفر یا دو نفر یا بیشتر بخوانند

نسخه بدل ...

و بر اوی ابدا توجه نداشته باشد ولکن او فقط
سامع یا مستمع باشد چهارم و پنجم و ششم همان
اقسام ثلثه مذکوره است جز اینکه شیخ از حفظ
میگوید نه از کتاب میخواند و بهترین اینها قسم اول
است ثم الثانی و هکذا بترتیب مذکور و متحمل حدیث
باین طریق باید در وقت روایت نمودن بگوید
سَمِعتُ فلاناً یا حَدَّثَنا فلانٌ یا سَمِعتُهُ یروی یا
بخوان هر یک طریق دوم خواندن نزد شیخ است
و میان بزرگان علماء رسم و عادت بوده است
که حدیث را بر شیخ میخواندند چنانچه در کتب است
احمر فرماید فخر المحققین پسر علامه حلی ره در آخر
ایضاح در تحمل عاقله دیده ام پدرم فرماید که در دفعه حدیث
ثانیه که تهذیب را بر پدر خود میخواندم در طریق
حجاز در سال هفتصد و بیست و سه سؤال کردم

از او از حال ابن فضال و خطوط علما می‌بینیم بر کتب
احادیث که نوشته است که دفعه ثانیه یا ثالثه
بر من قرائت کرد فلان به تحقیق و دقت انتهی و با
الجمله این طریق را در اصطلاح عرض گویند لان
القاری یعرضه علی الشیخ و برای آن اقسام بسیاری
تصور شود ولکن ما هفت قسم از آنها بیان مینمائیم
اول راوی از کتاب بخواند و شیخ از کتاب مصحح
خود تصدیق تصحیح نماید دوم راوی از کتاب
بخواند و شیخ از حفظ تصدیق نماید سیم راوی
از حفظ بخواند و شیخ از روی کتاب مصحح خود او را
تصحیح نماید چهارم راوی از حفظ بخواند و شیخ نیز
از حفظ گوش دهد و اظهار صحت نماید پنجم
راوی از کتاب بخواند و دیگری که ثقه و نزد شیخ
است از کتاب دیگر گوش دهد و شیخ بشنود و

دا اقرار نماید ششم شخصی از کتاب خود نزد شیخ
بخواند و شیخ از کتاب مصحح خود بشنود و راوی
از حفظ داشته باشد هفتم شخصی از کتاب خود
نزد شیخ بخواند و شیخ از حفظ تصدیق کند و راوی
نیز حفظ داشته باشد تنبیهات اول کسیکه تحمل
حدیث باین طریق نماید بنابر چهار قسم اول هنگام
روایت نمودن بگوید قرأت علیه فاقرّ به و بنابر اقسام
بعد بگوید قرئ علیه فلان و انا اسمع فاقرّ به
دویم برای کسیکه بطریق اول و دوم متحمل حدیث
است شرط است که حین تحمل عاقل و ممیز باشد
که اگر عاقل و ممیز نبود روایت از او پذیرفته نباشد
هرچند که در حال ادا عاقل و ممیز باشد بخلاف
طرق دیگر که این شرط در حین ادا است نه هنگام
تحمل سیم شرط نیست در صحت روایت بسماع

قرائت دیدن سامع و قاری شیخ را بلکه جائز
است روایت کردن اعمی و هم روایت نمودن از
زن که در پس پرده است به فرض شناختن او و
صورت او طریق سیم اجازه است و در جواز اجازه تحمل حدیث
و جواز روایت و عمل بان اختلاف است و لکن مشهور
بین محدثین و اصولیین جواز است در صور اجازه
کثیره که بیشتر از هزار است فرض نمود چه آنکه اجازه
شیخ یا بقول صریح است مثل اجزت لک یا بقول
ظاهر است مثلا لا امنع من روایتک یا بقول مقدر
است مثل اینکه راوی از شیخ سؤال کند که آیا
اجازه میدهی مرا که روایت کنم پس شیخ بگوید نعم
و یا اشاره است مثل فرض مذکور و لکن شیخ بجای
نعم اشاره کند باجازه و یا باجازه بکتابت است مثل
اینکه شیخ بنویسد اجزت لک و در هر یک از این

پنج فرض یا مجاز حاضر است مثل امثله مذکوره یا
غائب است مثل اینکه شیخ بگوید اجزتُ لفلانٍ
یا له یا الا امنع من روایته و هکذا و دیگر آنکه مجاز
یا شخص معین است چنانچه ذکر شد یا معین نیست
و غیر معین یا عام است مثل اجزتُ لجمیع المؤمنین
یا لکل من اراد ان یروی عنی یا داخل تحت عنوان
خاص است صنفاً مثل اجزت لعلماء العرب یا قیداً
مثل اجزت لعلماء الفقه یا مکاناً مثل اجزت لعلماء
بلدة کذا و دیگر یا اجازه معلق بشرطی نیست مثل
امثله مذکوره یا معلق بشرطست مثل اجزت لفلان ان شئت
و دیگر آنکه مجاز یا موجود است یا هنوز بدنیا نیامده
مثل اجزت لمن یولد لفلان و بعضی این قسم و بعضی
اقسام دیگر را باطل دانسته اند و دیگر مجاز یا بالغ
است یا غیر بالغ و غیر بالغ یا ممیز است یا غیر ممیز چنانچه

در بدایه فرموده است خطوط بعض از بزرگان را
دیدم باجازه برای پسران خود عند ولادتهم که از
جمله ایشان مرحوم سید جمال الدین بن طاوس
است برای پسر خود غیاث الدین و شیخ شهید قدس سره
استجازه نموده از اکثر مشایخ خود که در عراق بودند
برای اولاد خود که در شام متولد شده بودند قریباً
من ولادتهم و نیز فرموده است که صحیح است اجازه
برای کافر کما یصح سماعه للاصل و فائده این اجازه
در فرضی است که اسلام آورد چنانچه واقع شده و
برای فاسق و مبتدع بطریق اولی جائز است انتهی
و در مقباس فرموده اجازه برای کافر و فاسق و مبتدع
در نظر من مشکل است و وجه اشکال را ذکر فرموده
و دیگر مجاز فیها یا روایت واحده است یا دو
روایت یا روایات معینه یا کتاب معین یا کتب

معینه یا مسموعات خود وغیر ذلک **تذکرات اول**
کسیکه باجازه روایت مینماید باید نظر داشته
باشد بکیفیت اجازه خود پس اگر مجاز فیها معین
باشد مثل روایات معلومه یا کتاب معینی باید اقتصار
بان نماید واگر مجمل باشد مثل اینکه شیخ مسموعات
خود را اجازه دهد یا فرموده اجزت لک ما صحت
لی روایته عندی پس مجاز باشد مطلع شود بر مسموعات
شیخ و باخبر صحیح است روایتش نزد شیخ و تجاوز
از آن نکند **دویم** باید کسیکه باجازه روایت
مینماید هنگام تحدیث بگوید اجازنی روایته کذا
یا اخبرنی اجازة یا حدثنی اجازة **سیم** سزاوار است
که آنکسی که شیخ باو اجازه میدهد از اهل صلاح
وورع وفقه وعلم باشد و بذل ننماید این سرمایه
گران بها را بکسی که اعتنائی باو نمیشود حتی بعضی

شرط دانسته اند که مجاز از اهل علم باشد **چهارم** بهتر
آنست که مجیز گاه بکتابت اجازه میدهد تلفظ
باجزت نیز نماید **طریق چهارم** مناوله است و آن
یا باجازه است یا مجرد از اجازه اما با اجازه پس آن
چند قسم است بتصور دارد **اول** شیخ بعنوان تملیک
یا عاریه کتاب خود را براوی بدهد و بگوید فاروه
عنی واین قسم را عرض مناوله گویند **دویم** شیخ نسخه
مسموعات خود را بطالب بدهد بالجازه ولکن آن
نسخه را نزد طالب نگذارد بلکه استرداد نماید بعد از طلب
هر گاه وقتی ظفر یابد بان نسخه میتواند روایت نماید
سیم طالب کتابی بشیخ بدهد و بگوید هذا روایتک
فناولنیه واجز لی روایته و شیخ بگیرد و در آن تامل
نکرده اجازه دهد و بعضی این قسم را باطل دانسته اند
بفرض اینکه طالب محل وثوق باشد صحیح است

اعتماد بر او و مناوله و اما مناوله بدون اجازه پس
آن مناوله مختل است باینکه شیخ کتاب را براوی
بدهد و بگوید هذا سماعی یا هذا روایتی یا هذا
حدثنی بدون اجزت و در جواز روایت بآن خلاف
است و لکن مرحوم مجلسی اول در شرح من لا یحضره
که مسمی بلوامع صاحبقرانی است فرماید ملکه اگر
نگوید که از من روایت کن هرگاه دانیم که کتاب از
روایت او است جایز است از او روایت نمودن
چنانکه منقول است از احمد بن عمر ثقه که من بحضرت
امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و
سلامه علیهما عرض نمودم که اگر شخصی از استادان
من کتابی بمن دهد و نگوید که این کتاب را از من
روایت کن جایز است مرا که از او روایت کنم حضرت
فرمود که اگر دانی که کتاب از او است فعلی روایات

او است روایت کن انتهی بالجمله کسیکه بمناوله روایت
نماید باید بگوید حدثنا یا اخبرنا مناولة و
نحو ذلك طریق پنجم کتابت است باینکه شیخ برای
شخص حاضر یا غائب بنویسد مسموع خود را یا
بثقه که خطش را میشناسد امر بکتابت کند یا بمجهول
الخط امر کند و لکن خود بنویسد چیزی که روایت
کند که امر بکتابت نموده و کتابت اگر مقرون باجازه
باشد مثل اجزت لك ما کتبته لك یا نحو این
پس اشکالی در صحت آن نیست و اگر بلا اجازه
باشد در کفایه فرموده است که مشهور جواز آن
است و متحمل حدیث بمکاتبت باید بگوید حدثنا
فلان کتابة و نحو ذلك طریق ششم اعلام است و آن
آنست که شیخ بدون اینکه اذن و اجازه دهد
اعلام نماید که فلان حدیث روایت یا سماع من است

من است از فلان و در جواز روایت نمودن باین جناب
طریق اختلاف است ولکن علامه مجلسی رحمه الله
در مرات العقول فرماید اظهر جواز است و در وقت
تحدیث باید بگوید اعلمنا فلان و نحو ذلک **طریق**
هفتم وصیت کردن است آنستکه شیخ در هنگام مسافرت
یا زمان وفات خود وصیت نماید که فلان کس فلان
کتاب را بعد از من روایت کند و در این طریق
مثل سابقش دو قول است ولکن در شرح فقیه
فرماید منقول است از مفضل بن عمر که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام وصیت بمن فرمود
که هر چه از ما میشنوی بنویس و علم خود را به برادران
خود منتشر ساز و در وقت مردن وصیت کن
که کتابهای تو را بمیراث بر پسران تو دهند که عن
قریب چنین خواهد شد که از تقیه نتوانند جز اهل

خواندن با استاد و اینها نخواهند گرفت مگر بکتب
خودشان انتهی پس این روایت شعر بعدم جواز
است **طریق هشتم** وجاده بکسر واو باشد و این لفظ
از لغات مولده اهل درایه است از جهة تمیز از سایر
مصادر وجد یجد و آن آنستکه طالب حدیث
بیابد کتابی یا حدیثی را بخط شیخ اعم از آنکه
شیخ معاصر باشد یا غیر معاصر و اعم از آنکه ملاقات
کرده باشد او را یا نه ولکن علم حاصل نماید بخط
او یا اینکه کتاب از او است مثل کتب اربعه
که مسلم است که از کتب مصنفات و مرویات محمدین
ثلثه رضوان الله علیهم است و هکذا بنیای از
مشهوره معتبره مثل وسائل الشیعه و وافی و بحار
وغیرها که در دست است و نسبت آن بصاحبانش
محقق است پس کسیکه باین طریق حدیث با و

رسیده هنگام اداء بگوید وجدت بخط فلان
یا فی کتاب فلان بخطه حدثنا ونحو ذلک وخبر
منقول باین طریق فهرده اند منقطع و مرسل است
ولکن بوی اتصالی از او استشمام میشود واگر علم بخط
شیخ یا نسبت کتاب باو حاصل نشود وقت تحدیث
بگوید وجدت فی کتاب اخبرنی فلان انه بخط فلان
یا بلغنی عن فلان یا قیل انه خط فلان یا مثل این عبارات
و در بدایه فرموده هرگاه نسخه که وثوق بصحت آن دارد
نقل نماید بگوید قال فلان و چنانچه وثوق
بصحت و اعتماد بان نسخه ندارد بگوید بلغنی عن فلان
یا وجدت فی نسخة من الکتاب الفلانی وانچه
شبیه باین عبارات است نه اینکه بمجرد مطالعه
کردن کتابی که منسوب بشخص معینی است وثوق
بصحت ان ندارد بنحو جزم بگوید قال فلان

سؤال

سؤال آیا کسیکه هیچ یکی از هفت طریق سابق
اخذ حدیث نکرده است میتواند بوجاده حدیث
نقل کند یا نه جواب در بدایه وغیرها است
که هرگاه وجاده مقرونه باجازه نباشد خلافی در عدم
جواز نقل ان نیست و هرگاه باجازه باشد اشکالی
در جواز ان نیست ولکن علامه مجلسی ره در مرآت
العقول فرموده و یجوز العمل بروایته عند اکثر المحققین
عند حصول الثقة بانه خط المذکور او روایته و در شرح
فقیه فرموده در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه منقول است که راوی بانحضرت عرض نمود
که فدای تو گردم بدرستیکه مشایخ ما از حضرت امام
محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
روایت نموده اند و چون تقیه شدید بود وکتب خود را
پنهان ساختند کتابها را از ایشان روایت

نمود الله چون ایشان مردند کتابها بما رسیده
حضرت و نمود نقل کنید ان کتابها را که همه حق است
مولف کوید پس ممکن است از این خبر استفاده جواز
روایت نمودن بوجاده بود ولکن احوط انستکه یکی
از طرق سابقه باشد **سؤال** آیا جائز است عمل
نمودن بحدیثیکه از طرق وجاده تحصیل شده است یا
نه **جواب** هرچند که از بسیاری از علماء عدم جواز
عمل بان نقل شده است و لکن در نهایه فرمایند اکثر
محققین قائل بجواز عمل بان شده‌اند و از عبارت
مرحوم مجلسی ره نیز که انفا کذشت همین معنی استفاده میشود

فصل نهم در آداب کتابت حدیث و انچه تعلق بان دارد

و دران چند مقصد است **مقصد اول** در صلاح
خط و اختلاف در واضع ان بدانکه علم خط که
عبارت است از معرفت تصویر الفاظ بحروف هجا و کیفیت

(ترکیب)

ترکیب و احوالی که باعتبار کتابت طاری بر حروف
میشود صناعتیست که معتبر و فضیلتیست جان پرور
و کافی است در شرافت این علم اینکه خدای تعالی
در کتاب مجید خود فرماید ن والقلم و ما یسطرون
و در سوره علق فرماید اقرء و ربک الاکرم الذی
علم بالقلم علم الانسان ما لا یعلم و در نفایس الفنون
است که فرموده الله علیکم بحسن الخط فانه مفاتیح
الرزق و قال بعض الحکماء الخط هندسة روحانیة
ظهرت بآلة جسمانیة و قیل الکلام الفائق الروحانی
بالخط الرائق نزهة العین و فاکهة القلب و ریحانة
الروح و بعضی فرموده خط را بلفظ نسبتی است
که خط قریب و بعید را فائده میدهد بخلاف لفظ
بالجمله در واضع خط اختلاف است بعضی فرموده اند
بمفاد و علم آدم الاسماء کلها خط از ان جمله است

الحسن
[illegible]
العجب [illegible]

در ذکر واضع خط است

که پروردگار عالم جل شانه حضرت آدم علی نبینا و آله
علیه السلام تعلیم فرمود و آن حضرت شیث را بان تفهیم
نمود و بعضی گفته اند که اول من خط و خاط ادریس
یعنی اول کسیکه خط نوشت و خیاطت نمود حضرت
ادریس علی نبینا و آله علیه و علیه السلام بود و بعضی نقل
کرده که حضرت آدم علیه السلام سیصد سال قبل
قبل از وفات خود برای گروههای فرزندان خود لغتی
وضع کرد و صفحات چندی از گل ساخت و مناسب
هر لغتی خطی نوشت ولی در طوفان غرق شد
تا زمان حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام
که آن جناب در مکه وطن ساخت و بکرامت دولت
مشرف گشت شبی در خواب دید که در کوه ابو قبیس
قبیس گنجی مدفون است چون روز شد بر اطراف
کوه گردش کرد و تفتیش نمود آن صفحات را بیافت

(در آداب خط و واضع آن)

و چون نقشهای عجیبه در آن مشاهده کرد بحیرت افتاد
و عرض کرد خدایا مرا از سر این آگاه ساز پس حقتعالی
جبرئیل را نزد او فرستاد تا او را خبر داد و از لغت
و خط او را واقف کردانید و در نفایس الفنون آمده است
از حضرت ابن عباس روایت شده که اول کسیکه وضع لغت
و خط عربی کرد حضرت اسماعیل بوده مؤلف
گوید واقوال دیگر نیز هست که در ذکر آن فائده
زیادی نباشد و آنچه معلوم است که از زمان
وضع خط خطوط بسیاری میان مردم از عربی و یونانی
و هندی و خطائی و غیر ذلک بوده است و گفته اند
که در سابق خط مشهور میان عرب خط معقلی بود
بعد از آن خط کوفی پیدا شد و خطی که اکنون زمان متعا
رف است استخراج محمد بن علی بن الحسین بن مقله
کاتب مشهور است که برادرش حسن خط را از کوفی

نقل نموده‌اند و علی بن هلال تهذیب آن نموده و بر
ابن مقله در وقایعی روی داد از تکرار عزل و نصب او از
وزارت در ایام خلفا و آخر الامر راضی بالله دست او
را قطع کرد و در پایان کار زبانش را برید و مدتی در حبس
بود تا از دنیا رفت و این ناچیز وفات او را در احسن
الشهور که در وقایع سیصد و شصت و دو بود سال
در دهم شوال سنه ۳۲۸ ذکر کرده‌ام بالجمله بعد از او
ارباب صنعت این خط را بانواع چند تنویع نموده‌اند که
مقام ذکرش نیست مقصد دویم در آداب مطلق
کتابت و آن چند امر است اول نیکو بودن قلم و مرکب
و کاغذ و نازک بریدن و مناسب است که در این مقام
ذکر شود دستور العمل مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه
الصلوة والسلام بعبدالله ابن ابی رافع چنانچه سپهر در
ناسخ التواریخ احوال آن حضرت در ذکر نامه‌ها گوید

بدین کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام او را به نگاشتن خط
خوش تعلیم فرمود قال علیه السلام اَلِقْ دَوَاتَکَ وَ
اَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِکَ وَفَرِّجْ بَیْنَ سُطُورِکَ وَقَرْمِطْ
بَیْنَ الحُرُوفِ فَاِنَّ ذٰلِکَ اَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الخَطِّ یعنی
اصلاح کن دوات خود را و دراز کن زبانه قلم خود را
و گشاده کن میان سطور را و پیوسته کن میان حروف
را که بدین نگاشتن از برای زیبائی خط سزاوار
تر است این ناچیز گوید و شاعر گوید شعر چند در
داری خط میکنی ایدل تلف بیهده ز بشنو این نکته ز من
تا نشوی فارغ بال ز پنج چیز است که تا جمع نگردد با هم
هست خطاط شدن نزد خردمند محال ز قوت دست
و وقوفی در خط و دقت طبع ز طاقت محنت و اسباب
کتابت بکمال ز و هم در خصوص قلم گفته شده شعر
نکته کومیت مهیا کن ز قلم سخت و خوب پیدا کن

نکنی سیاه و سست و سبک سرخ و سنگین و سخت [illegible]
دویم افتتاح بنام نامی خالق فتاح چه آنکه مرحوم فیض در
تفسیر صافی فرموده سزاوار باشد از جهت ترک ابتدا
نماید به بسم الله در هر امر بزرگ و کوچکی باشد و از
حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرمود
حدیث کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از
ذات مقدس الهی عز و جل که فرمود کل امر ذی بال
لم یذکر فیه بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر و در کتب
اخبار کتاب شریف کافی نقل نموده که هر چیز
را که میخواهی بنویسی اول بسم الله را بنویس اگر چه
بعد از آن یک شعری بخواهی بنویسی سیم پس از
بسمله نوشتن حمد خدا را چه آنکه در مجموعه
ورام که مسمی به تنبیه الخواطر است روایت شده
از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله که فرمود کل

[illegible]

کلام لا یبدء فیه بالحمد فهو اقطع و در مجمع البحرین فرموده
و فی الحدیث کل امر ذی بال لم یبدء فیه بحمد الله فهو
ابتر ای کل امر ذی شأن و خطر چهارم آشکار
و واضح نمودن خط بانکه داخل ننماید بعضی از
خطوط و کلمات را در بعضی دیگر پنجم اجتناب از ریز
نوشتن زیرا که هر گاه ریز نویسد کسی که ضعف بصر
دارد و نیز خود کاتب هر گاه ضعیف البصر شود منتفع
نگردد و لذا بعضی فرموده اکتب ما ینفعک وقت
احتیاجک الیه و لا یخفی که امر چهارم و پنجم بر فرضی است
که کاتب را عذری نباشد از کمی کاغذ یا ضیق بودن
ورقه یا اراده سبک بودن کتاب برای حمل و نقل
در سفر و حضر یا مشغول بودن فکر او بتصنیف که مانع است
از توجه به نیکوئی خط ششم اهتمام بصحت و بر شکل
و نقطه هر جا که اشتباه شود کلمه بکلمه که تغیر

معنی است اما در شکل مثل اینکه جائی که لازم باشد
تشدید یا اعراب ظاهر سازد چنانکه گفته شده است
بسبب یک تشدید طائفه نصاری کافر شدند چه
انجه انکه در انجیل خدای تعالی فرموده بعیسی علی نبینا
وآله علیه السلام اَنتَ نبیّی ولّدتُکَ من البتول پس ایشان
تصحیف کردند بولدتک بالتخفیف لذا قائل شدند
باینکه آنحضرت پسر خدا است اما در نقطه مثل
اینکه نقل شده که عثمان بن عفان در باره کسیکه
او را الی مصر نموده بود نوشت اذا جاءکم فاقبلوه
پس تصحیف شد بفاقتلوه و شد آنچه شد پس
کاتب باید ظاهر سازد حروف معجمه را یعنی نقطه دار
را از مهمله که بی نقطه است و آنکه یکنقطه دارد
از دو نقطه دار مثل باء و یاء و آنکه نقطه بالا
دارد از آنکه نقطه زیر دارد مثل تاء و یاء هفتم

نوشتن کاف کوچک یا همزه در شکم کاف تا مشتبه بلام
نشود هشتم گذاردن قلم را بر بالای گوش چپ در
وقت تامل و فکر کردن چه آنکه در حقیقت الهیه در
ضمن خبری از پیغمبر اکرم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
وارد فانه اذکر لک حاصل فرمایش این است که
این عمل در وقتی بیاد تو میآورد مرادت را نهم نیکو
نوشتن بسمله از جهت تعظیم اسم پروردگار عز اسمه
و نیز نقل شده که این عمل سبب آمرزش است دهم
در هر کلمه که اضافه بسوی اسم خدا شده مثل عبدالله
و عبدالرحمن و رسول الله و کتاب الله و سبحان الله
الله بپرهیزد از نوشتن مضاف را در آخر سطر و مضاف
الیه را در اول سطر خصوصا اگر بعد از اسم مضاف
ابن فلان باشد چه آنکه کسیکه ابتداء سطر را بخواند
میخواند الله ابن فلان و این قبیح است بلکه این لحاظ را

را در هر جا که موهم است بنماید چنانچه گفته اند تأمل
ابن صفیة فی النار را چون بنویسد فأمل را در آخر سطر
و ابن صفیة فی النار را در اول سطر بعد بنویسد
را قبیح از آنچه ذکر شد که هیچ صاحب ذوقی مرتکب نمیشود
تفریق کلمه واحده را یازدهم تجدید نظر بعد از کتابت
که اگر خطائی شده اصلاح نماید دوازدهم اسمهائیکه
احتمال اشتباه در ضبط آنها میرود ضبط آن اسماء را
در متن و کرتی در حاشیه ذکر نماید چه آنکه ضبط
اسماء مقصود بالسماع است سیزدهم توجه باینکه
در کتاب چیزی سقط نشود بر فرض سقوط ادابی
مرحوم شهیدین ذکر نموده و ما را دانستن این از آنها
بس است که کاتب باید از روی ذوق و سلیقه
سقط شده را در حاشیه بنویسد با لفظ صح در آخر
آن و در اینجا هم در متن در محل سقوط علامت

قرار

قرار دهد تا خواننده بمحل سقط رسد ملتفت شود
بحاشیه رجوع نماید چهاردهم نوشتن ابواب و
فصول و آنچه از این قبیل است و هکذا متن هر کتاب
متن و شرح باشد بقرمزی یا رنگ دیگر سوای
آنچیزیکه بآن کتابت مینماید تا تمیز حاصل گردد
پانزدهم چنانچه زیادتی نوشته شود پس علاج یا
بمحو که پاک نمودن است یا بحک که تراشیدن است یا
بضرب که خط کشیدن است میباشد و شهید
ره در منیة المرید فرماید بهتر ضرب است و در کیفیت
ضرب نیز اقوالی است و اجود آن که اکثر قائلند آنستکه
بر روی زیادتی خطی مستقیم بکشند تا دلالت بر زیادتی
بودن نماید و چون چنانچه یک کلمه مکرر شود
پس چون اولی بموقع است روی دومی خط بکشد مگر
آنکه دومی از حیث خط بهتر و واضحتر باشد از اول

سطر بعد واقع باشد که در آیند و قوس دوی دو
دویی خط میزنند و چنانچه مضاف و مضاف الیه
یا معطوف و معطوف علیه یا موصوف و صفت
تکرار شد پس فرموده اند اولی مراعات اتصال
و عدم تفریق بین دو کلمه است که مثل کلمه واحده
است و هرگاه بگمان زیادتی خط و بعد معلوم شد که
زیاد نبوده است پس اگر یک کلمه باشد یک لفظ صح
در اول و یکی در آخر بخط ریز فوق آن نویسد و اگر
بیشتر است یک لفظ صح در اول و یکی در آخر بنویسند
فائده بدانکه در نفایس الفنون در آداب نامه
نوشتن ۳۰ امر و در خزائن مولی حاج ملا احمد
نراقی پانزده ۱۵ امر ذکر نموده و هر چند بیان آن از
وضع این رساله خارج است و لکن ما طرداً للباب
و تتمیماً للفائده ناظرین این کتاب ده ۱۰ امر از

آن

از آن تذکر میدهیم اول آخر هر سطری را مثل بر
بالا ندهد نزدیر و لا اقل مساوی باشد چه خط
یهود و نصاری مثل به نشیب دادند دوم بپرهیزد
از تکرار لفظ الفاظ سیم لفظ مشترک بین مدح و ذم را ننویسد
چهارم نقطه بسیار نگذارد چه ابو جهل اشاره بجهل
طرف است پنجم نامه را که بمکان بعید روانه میکنند
تاریخ معین کند ششم در نامه دشنام ننویسد هفتم
بپرهیزد از کتابت چیزی که احتمال میرود میدهد زمانی
انکار آن ضرور شود هشتم بعد از کتابت اندکی
خاک تراب بر آن افشانند که سبب نائل شدن بمراد است
چنانچه در منیه و خزائن از رسول خدا صلی الله منقول
است که اذا کتب احدکم کتابا فلیتربه فانه انجح للحاجة
نهم نامه را مربع نکند و دیگر گفته اند تربیع نظر عدا
وت است دهم چون خواهد نامه را بقاصد دهد

نزد او ببیند از دو چه انکه نقل است رسول خدا صلی الله
الله تعالی علیه واله وسلم نامه که بنجاشی نوشته بر زمین
انداخت تا قاصد بهواشت لاجرم نجاشی آن نامه
را با نواع اعزاز تلقی نمود ولکن نامه پرویز را بدست
قاصد داده بود **مقصد سیم** در رجحان خط
وحسن کتابت حدیث بدانکه در زمان صحابه و
تابعین خلاف بوده در کتابت حدیث جمعی مثل
زید بن ثابت وابو موسی اشعری وابو سعید خدری
وغیرهم کراهت داشتند ولکن اکثر ایشان مانند
مولی امیر المومنین وحضرت امام حسن علیهما السلام
وانس وجابر وسعید بن جبیر جائز میدانستند من
دون کراهة واول کسیکه از صحابه جمع حدیث
نمود ومرتب بابواب ساخت ابورافع مولی رسول
الله صلی الله علیه واله بود چنانچه در کتاب الشیعه

وفنون

وفنون الاسلام است واز نجاشی نقل نماید که
او است که در مکه معظمه اسلام آورد و مهاجرت
بمدینه نمود وملازمت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و
آله واختیار کرد وپس از انتخاب حضرت امیر المومنین
علیه السلام را در جنگها درک نمود ودر کوفه بیت المال
از طرف آنحضرت با او واگذار بود بالجمله بعد از زمان
صحابه شبهه نماند در رجحان این امر وعقل باو
حاکم وسیره قطعیه خلفا عن سلف از زمان اهل
بیت عصمت وطهارت علیهم السلام بر ان جاری گردیده
واین امر را از اجل مطالب دینیه واز اعظم مهمات
است خصوص از زمان غیبت الی زماننا چه انکه
اگر امر کتابت نبودی هر اینه دین حنفا وملت
حنفیه واثار اهل البیت مندرس شده بودی
بلکه اکثر معالم دین وعلوم دینیه از بین رفته بود

بود و اخبار کثیره از معادن نبوت و ولایت بر
این امر خطیر روایت شده و ما چند حدیث قناعت
نمائیم اوّل در کتاب شریف کافی مرویست که
از مفضل بن عمر از حضرت کاشف الحقایق امام
جعفر صادق علیه السلام که فرمود اُکتُب وَ بُثَّ عِلمَکَ
فی اِخوانِکَ فَاِن مُتَّ فَاَوْرِث کُتُبَکَ فَاِنَّهُ یَاْتی
عَلَی النّاسِ زَمانُ هَرَجٍ لا یَأنَسُونَ فیهِ اِلّا بِکُتُبِهِم ۲
دویم و نیز در آنکتاب از عبید بن زراره
منقول است که گفت قال ابو عبد الله علیه السلام
احفظوا بکتبکم فانکم سوف تحتاجون الیها
و در مرآت العقول مرحوم مجلسی ره در شرح
اینحدیث میفرماید اینکه فرمود زود باشد
که محتاج بکتب خواهید شد یا مراد زمان غیبت
است یا اعم از زمان غیبت یا زمان امامی از ائمه

[illegible]

۷ تصحیح کلا از امور تو محتاج میباشید

معصومین علیهم السلام که از خوف مخالفین از انظار
شیعیان مستور بوده اند سیم در مقباس
از ابن عمر روایت شده که گفت خدمت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و آله عرض کردم انی اسمع منک
الشیئ فاکتبه قال نعم یعنی من از شما چیزی میشنوم پس
آنرا بنویسم فرمود بلی گفت در حال غضب و رضا هر دو فرمود
بلی زیرا که من بغیر حق چیزی نمیگویم چهارم در کافی
از ابی بصیر روایت است که گفت شنیدم حضرت
صادق علیه السلام میفرمود اُکتُبوا فَاِنَّکُم لا تَحفَظُونَ
حَتّی تَکتُبُوا پنجم در منیة المرید از صدوق ره نقل نموده
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اِنَّ المُؤمِنَ
اِذا ماتَ وَ تَرَکَ وَرَقَةً واحِدَةً عَلَیها عِلمٌ کانَت
الوَرَقَةُ سِتراً فیما بَینَهُ وَ بَینَ النّارِ وَ اَعطاهُ اللهُ تَعالی
بِکُلِّ حَرفٍ عَلَیها مَدینَةً اَوسَعَ مِنَ الدُّنیا وَما فیها

نیهما و من جلس عند العالم ساعة ناداه الملک جلست
الی عبدی و عزتی و جلالی لاسکننک الجنة معه و لا
ابالی ششم در بحار از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت است که قیدوا العلم قیل و ما تقییده
قال کتابته مقصد چهارم در آداب کتابت حدیث
است پس از رعایت مطلق آداب کتابت و آن امور است
اول خلوص نیت که از اهم آداب است چه آنکه کتابت
حدیث یکی از عبادات باشد و هیچ عبادتی بدون
نیت صحیحه و خلوص از برای خدای تعالی ثمره بار
و نتیجه ندارد چنانچه طلب علم و حدیث نیز چنین
است بلکه امر کتابت حدیث مهم تر از طلب علم است
زیرا که در طلب علم نفع و فائده راجع بخود طالب
علم است و نفع کتابت علم و حدیث عام است یعنی راجع بخود
کاتب و هر کسیکه از کتابت او بهره میبرد و بسا

اثر کتابت زیاده از هزار سال بماند کما اینکه مشاهده
میشود شعر ما تنسخ الایدی تبید و انما یبقی لنا
ما تنسخ الاقلام و احقر در جلد اول از کتاب نفایس
اللباب المأخوذه من الفنی کتاب نقل کرده‌ام از امام
جعفر صادق علیه السلام الله و صلواته که فرمود اذا جاء
یوم القیمة جمع الله عز و جل الناس فی صعید واحد
و وضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد
العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء و سبب
رجحان و فضیلت مداد علما بر دماء شهدا گویا
همین است که مداد علماء بعد فوتشان نفع میدهد
مردم را و خون شهیدان چنین نباشد پس خوشا
بحال کسانیکه زحمت کشیده و رنج برده تا اخبار
اهل بیت عصمت و طهارت را تدوین نموده و
میان اهل ایمان گذاشتند و چون از این عالم گذشتند

آثار خیر ایشان ماند و مردم منتفع میشوند
دگو یا ایشان همیشه زنده اند و مرده اند چنانچه امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام علی ما نسب الیه فرموده
نعم بعلمه لا یبغی له بدلا فالناس موتی و اهل العلم احیاء
دوم با طهارت بودن از حدث و خبث در حال
کتابت سیم طهارت بدن چهارم طهارت
لباس پنجم طاهر بودن کاغذ و قلم و مرکب
ششم رو بقبله بودن هفتم بعد از بسمله و
تحمید نوشتن صلوة و سلام بر رسول خدا
و آل طاهر بیتش صلوات الله علیهم اجمعین و هر
چند اقتصار بصلوة بدون سلام کافی است و لکن
بهتر نوشتن هر دو است چنانچه در آیه کریمه
فرموده ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا
ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما

[illegible]

هشتم

هشتم ختم نمودن کتاب بصلوة و سلام بر ایشان
و چنانچه کاتب کتاب غیر را مینویسد که در اول
یا آخر یا هر دو تحمید یا صلوة و سلام را نداده مرحوم
شهید ثانی رحمه الله فرموده خود بنویسد بنحویکه
معلوم باشد که انشاء خود او است نه مصنف
نهم چون باسم خدای تعالی برسد کلمه که دلالت
بر تعظیم نماید مثل سبحانه عز و جل و تعالی تقدس
و نحو ذلک و هر چند در روایت و کلام مصنف
نباشد و بهتر آنست که بلفظ زبان نیز بنماید
دهم باسم مبارک پیغمبر خاتم یا آل طاهر بیتش
علیهم السلام که برسد صلوة و سلام بنویسد
و اگر چه در روایت و کتاب نباشد و اگر
اکتفا بصلوة نماید کافی است و لکن بهتر با سلام
است بدلیل آیه مبارکه که گذشت و بهتر آن

است که تلفظ بآن نیز نماید یازدهم آل را از
پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نسازد چنانچه مخالفین
میگویند و مینویسند صلی الله علیه و سلم بلکه بگویند
و بنویسند صلی الله علیه و آله و سلم دوازدهم
چون مکرر باسم شریف هر یک از معصومین علیهم السلام
رسد صلوات و سلام را مکرر بنویسد و ملول
نشود که اجر عظیمی از او فوت میشود چه آنکه در
منیة المرید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که مَنْ صَلّی عَلَیَّ فی کِتابٍ لَم تَزَل
الملائکةُ تَستَغفِرُ لَهُ ما دامَ اِسمی فی ذلِکَ الکتاب
سیزدهم تنها برمز در کتابت صلوة و سلام
بر معصومین را برمز مثل عم و صع و ع ننویسد
که گفته‌اند خلاف آداب است و مرحوم شهید
ره از بعض علما نقل فرموده که اول کسیکه

صلعم نوشت دستش قطع شد چهاردهم هرگاه
باسم پیغمبری از پیغمبران سلف رسد بنویسد
علی نبینا و آله و علیه السلام پانزدهم باسم هر یک
از اصحاب جلیل القدر معصومین یا یکنفر از
بزرگان علماء امامیه رسد بنویسد رحمة الله
علیه یا رضوان الله علیه یا مثل این هر یک را
شانزدهم چنانچه برای حدیثی دو سند یا بیشتر
چون خواهد از سندی بسند دیگر منتقل شود
لفظ حائی باین نحو ح بنویسد تا علامت تحول بین محول
و محوَّل عَلَیه و این حاء را حاء حیلوله گویند هفد
هم ضمیر مستتر در قال یا یقول اگر راجع بمعصوم باشد
لام را باین شکل کشیده نویسد قال هجدهم
فاصله قرار دهد بین دو حدیث را بدائره گو
چک از غیر رنگی که حدیث را بان نوشته است او

اگر حدیث و دائره بیک رنگ باشد پس دائره را
بزرگ نویسد با فاصله سفیدی قرار دهد تا علامت
باشد و فرموده اند که هرگاه دائره نویسد وسط او را
خالی گذارد تا در هر مرتبه که نسخه مقابله شود
نقطه در وسط دائره گذاشته شود یا خطی بر
ان کشیده شود برای علامت مقابله شدن و
نیز فرموده اند برای خلط نشدن حدیث بغیر
حدیث دائره یا هاء مشقوقی باین نحو نویسند ه
نوزدهم مقابله نماید نوشته خود را با اصل صحیح
که وثوق بان داشته باشد چه انکه مقابله
سبب اطمینان بصحت گردد و بسا ترک مقابله
منجر بکم و زیاد شود و بهتر ان است که اصل مصحح
بخط مصنف و شیخ باشد و پس از مقابله اعلام
بان نماید باینکه بنویسد بلغ یا بلغت یا

یا بلغ العرض و غیر ذلک تا اعتماد و وثوق بر
نسخه او حاصل گردد و بهتر انست که اعلام بخط
شیخ باشد بیستم چنانچه برای کلماتیکه مکرر
در کتاب ذکر میشود رموزی از جهة اختصار
نویسد باید در اول کتاب خود برای اطلاع
خوانندگان بیان ان رموز را بنماید کما اینکه
در بحار الانوار رموزی ذکر نموده که اشاره بکتبی
است که از انها نقل مینماید و خود بیان
ان رموز را فرموده فرع فیها نفع در کتب احادیث
رموزی چند شایع است و ما هم اینجا برای
استبصار بر بعضی از ان اشاره مینمائیم نا و ثنا
برای حدثنا ثنی و نی برای حدثنی انا
عوض اخبرنا ق برای قال قثنا بجای قال
حدثنا کا برای کتاب کافی یه برای من

ذکر بعض رموز و اصطلاح کتاب

لاعجز العقیده یب برای کتاب تهذیب صبا
برای استبصار وغیر ذلک من الرموز مقصد
پنجم در اصطلاح کتاب و خطاطین است بر
اهل بصیرت پوشیده نیست که کاتبین
وصاحبان خط را اصطلاحات چندیست که
اطلاع بر آنها لازم باشد ولذا ما بعضی از آنها
را ذکر مینمائیم اول مرسوم است نزد ایشان حذف
همزه در کتابت نه در قرائت در مثل یا زید
یا ابا بکر یا ابا سعید از روی جواز وهکذا حذف
مینمایند الف وسط الله و رحمن و ابرهیم و
اسحق و اسمعیل و هرون و قاسم ونحو آن
هر یک را جوازا و در الف هذا و هولاء و واو
داود و امثالها واجب میدانند دویم حذف
کنند در کتابت و قرائت همزه اسم را در بسمله

ذکر اصطلاحات کتاب

و در غیر آن مثل باسم ربک و باسم فلان کتابت میشود
نه قرائت سیم در مانند فعل جمع مذکر ماضی
الف نویسند مگر بعد از آن ضمیر باشد مانند
ضربوه وهکذا در مانند جمع مذکر از مضارع
مجزوم و منصوب و از فعل امر مانند لم یضربوا
لن ینظروا وانصروا و جمع اسم فاعل اگر اضافه شود
مانند محبوا علی وقاتلوا عمر و الف نویسند چهارم
تاء مثل رحمت و نعمت را در کلمات عرب بهاء
نویسند زیرا که در وقف بهاء میشود ولکن فارسی
زبانان بتاء کشیده نویسند پنجم در حال رفع
و جر در مانند عمرو واو نویسند تا فرق بین آن
و بین عمر که غیر منصرف است باشد و ایضا در آخر
اسم منصوب منصرف الف نویسند مثل رایت
زیدا بخلاف غیر منصرف مثل ضربت عمر و لکن

لکن مرحوم شیخ محمد حسین رحمه الله والد شیخ بهائی
رحمه الله در وصول الاخیار فرماید الف انس و محمد
را در حالت نصبی حذف کنند و نویسند سمعت
محمدا و انسا ششم تثنیه الذی و التی را بدو لام
نویسند تا فرق بین تثنیه و جمع باشد هفتم حذف
مینمایند همزه ابن را در قرائت و کتابت بچهار
شرط اول آنکه بین دو علم باشد دویم در اول سطر
نباشد سیم وصف باشد مثل روی جابر
بن عبد الله انه خبر مثل زید بن حسن چهارم
تثنیه نباشد مثل رایت الزیدین ابنی عمرو هشتم
اذن ناصبه را بنون نویسند و غیر ناصبه را
بالف نهم در انما و اینما و مانند این دو اگر
ما حرفی باشد ما را با کلمه قبل متصل نویسند
مثل انما ولیکم الله و اینما تکونوا و کلما دخل علیها

(وحیث)

وحیث وجهتی دهم هرگاه ما اسمی بود منفصل
نوشته شود مثل ما عندی حسن و این ما وعدنی
و کل ما قلت لکم دهم هرگاه آخر فعل الف منقلبه
از واو باشد بالف نوشته شود مثل دعا و جا
و اگر منقلبه از یا است بیاء نوشته شود مثل رمی
و رای یازدهم در مائه و تثنیه آن الفی زیاد نمایند
دوازدهم در هؤلاء و اولئک واو نویسند و در شرح
نظام گفته در مائه برای این است که فرق گذاشته
شود از منه و در اولئک برای این است که فرق
این نسبت بالیک شود سیزدهم در مثل عن ما و من ما
ما الف در قرائت و کتابت حذف شود و عم و مم
شود چهاردهم ان ناصبه که بر لا داخل شود متصل
نویسند مثل لئلا یعلم و اگر ان مخففه از مثقله
باشد جدا نویسند مثل علمت ان لا یقوم و غیره

ذلک از اصطلاحات که این رساله گنجایش ذکرش
نیست **فصل دهم در آداب محدث و طالب حدیث**
و در آن سه مبحث است **مبحث اول** در آداب مشترکه
بین محدث و طالب حدیث و آن امور بیست
اول خلوص نیت چه آن که مدار همه اعمال بر نیت است
و بسبب نیت گاهی عمل گران بها تر از جواهر
نفیسی شود و آن وقتی است که غرض خدا
و منظور رضای الهی جل و علا و امتثال امر پرور
دگاری و معرفت بار و اولیای او و دوستی
اوامر و نواهی او و پیروی دوستان او و ترویج
شریعت و اصلاح حال خود و ارشاد جاهلان
باشد و گاهی عمل بجهت نیت پست تر از سفال
شود و آن وقتی است که مقصود غیر خدا باشد
از تحصیل مال یا جاه یا شهرت یا تفوق

بر اقران و غیر ذلک روایات و اخبار در این خصوص
بسیار و تحصیل خلوص هم بسی دشوار اعطانا
الله بفضله و منه و در منیة المرید از رسول خدا
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نقل فرموده که آنحضرت
از جبرئیل امین خبر داد و او از ذات مقدس ربوبی
جل و علا که فرموده الاخلاص سر من اسراری استودعته
قلب من احببت من عبادی و از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده که فرموده من اراد الحدیث
لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب و من
به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا و الآخرة
دوم عمل نمودن بعلم خود است چه آنکه مثل علم
مثل درخت و مثل عمل مثل میوه درخت بی شک
پس هر گاه عالم چه محدث و چه غیر او بعلم خود
عمل نکند مانند درختی است بی ثمر و اگر ظاهرا

علم نماید و خود بان عمل نکند بمثل شمع و چراغی
است که مردم بنور و روشنائی آن بهره مند
کردند و خود بدبختانه بسوزد و نابود شود و در آیات
و اخبار در مذم عالم بی عمل بسیار و بنای ما اختصار
ولکن خوش داشتم ابیاتی را از مرحوم ملا فتح الله
شرحی ذکر نمایم ❁ از علم عمل بود وفای منظور ❁
کو بی عمل است جمله کبر است و غرور ❁ علمی که
در پیش عالم بی عمل است ❁ مانند چراغ باشد
اندر کف کور ❁ سیم متخلق شدن باخلاق الله
حسنه و متصف گشتن بصفات حمیده و مبرا کردن
از اوصاف ردیه است که از جمله صفات نیک
تواضع و فروتنی و عدم تکبر است و این صفت
برای هر کس ممدوح و شایسته خصوص برای
محدث و طالب حدیث ولنعم ما قیل شعر ان التواضع

التواضع من خصال المتقی ❁ وبه التقی الی المعالی
یرتقی ❁ ومن العجائب عجب من هو جاهل ❁
فی حاله اهو السعید ام الشقی ❁ پس هرگاه متعلم متوا
ضع باشد سهل خواهد بود برای او تعلیم دادن
بکسی که از هر جهت پست باشد بالنسبة باو و هکذا
طالب و متعلم اگر این صفت شریفه تواضع را داشته
باشد بالبنا و در مقام تحصیل کوچکی کند نزد
معلم هر چند از بعض جهات رتبه معلم پستتر
باشد چه آنکه در منیة المرید از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم روایت شده که الحکمة ضالة المؤمن
فحیث وجدها فهو احق بها چهارم سعی و کوشش
در تحدیث و اخذ حدیث چه آنکه وقت و امکان
را باید مغتنم دانست و از کسالت و سستی اجتناب
نمود و پیوسته اشتغال داشته باشند که گفته‌اند

بقدر الکدّ تکتسب المعالی ٭٭ ومن طلب العلی
سهر اللیالی پنجم ترک مراء وجدال کردن
هرچند که حق با او باشد چه آنکه در جدال
معاصی چند ی گفته است که از جمله ایذاء طرف
و نسبت دادن او بجهل و پست نمودن او و تزکیه خود
است و در منیة المرید از رسول خدا صلی الله تعالی
علیه واله وسلم منقول است که من ترک المراء وهو
محق بنی له بیت فی اعلی الجنة ومن ترک المراء و
هو مبطل بنی له بیت فی ربض الجنة ششم هرگاه
معلوم شود که در مطلبی سهو و اشتباهی نموده
رجوع از آن نماید بسوی حق هرچند که خود
معلم و استاد باشد هفتم چون خواهد که برای
حدیث گفتن یا شنیدن حاضر شود سزاوار است
مراعات چند امر اول طهارت از حدث و خبث

ربعه [illegible]

وبعض بالتحریک / برج بوی آن جای گیرد و بدان سایتی یابد از اهل و مال و خانه و غیر آن از بعضی صح منتهی الارب

دوم مسواک نمودن پوشیدن نیکوترین و نظیف ترین
لباسهای خود او بهتر اختیار جامه سفید است
سیم مسواک نمودن چهارم شانه زدن محاسن
پنجم استعمال بوی خوش بجامه و بدن ششم
بخور دادن خود بچیز خوشبوی و ثانی شهیدین
رحمه الله فرموده که در همه امور مذکوره قصدش
تعظیم علم و خوش آمدن حاضرین و ملائکه باشد
خصوص اگر محض مسجد است هشتم مرحوم شهید
ره فرموده مستحب است عاریه دادن کتاب جهت
آنکه آن اعانت بر علم و مساعدت بر بر و تقوی است
و بعضی فرموده برکة العلم اعارة الکتاب و چون
کتاب بعاریه گیرد لازم است حفظ آن از عیب و
تلف و پس از دفع حاجت رد نمودن بمالک تا
کتاب معطل نماند و سبب نشود از عاریه دادن

مالک بد بکری و جایز نباشد تصرف در کتاب
غیر با صلاح و حاشیه نوشتن بر آن و غیر ذلک مگر باذن
یا علم برضایت مالک مبحث دویم در آداب مختصه
بمحدث است و آن نیز اموریست اول تا خود
دارای قوه شایسته برای تحدیث نباید حدیث
ننماید چنانچه در امور دیگر نیز این قاعده جاری است
و نعم ما قال الشاعر * لا تطمحن الی المراتب قبل
ان * تتکامل الادوات والاسباب * ان الثمار
تمر قبل بلوغها * طعما وهن اذا بلغن عذاب
دویم هر کس باندازه ظرفیت و قابلیت و استعدا
دش حدیث نماید که گفته اند * طفل را گر نان
در جای شیر * طفل مسکین را از آن نان مرده
گیر * در کتاب شریف کافی از حضرت صادق
علیه الصلوة والسلام روایت شده که ان حدیثنا

صعب مستصعب لا یحتمله الا قلوب سلیمة
او اخلاق حسنة الخبر پس هر کس هر حدیثی را
نباید اظهار نمود چه آنکه مراتب ادراکات و فهم در
مردم مختلف است و ناظر باین است فرمایش
حضرت سیدنا زین العابدین علیه السلام چنانچه در
کافی است لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لقتله
ولقد آخا رسول الله علیه و آله بینهما فما ظنکم بسا
بسائر الخلق الخبر و محدث طهرانی در جنة النعیم
از حضرت عبد العظیم حسنی رضوان الله علیه از امام
جواد علیه السلام از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
روایت نموده که فرموده ما معاشر انبیا مامور شده ایم
با مردم بقدر عقلهای ایشان تکلم نمائیم فقیه
گوید اخبار در کتمان علم از غیر اهلش و مذمت

اذاعه وافشاء اسرار اهل البیت بیا است محدث
بیرجندی از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل نموده
این ابیات را ﴿ یا رب جوهر علم لو ابوح به ﴿ لقیل
لی انت ممن یعبد الوثنا ﴿ ولاستحل رجال صالحون
دمی ﴿ یرون اقبح ما یاتونه حسنا ﴿ وقد تقدم
فی هذا ابو الحسن ﴿ الی الحسین و وصی قبله الحسنا
و شیخ رجب برسی حافظ در مشارق الانوار دو بیت
باین نحو ذکر نموده ﴿ انی لاکتم من علمی جواهره ﴿
کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا ﴿ وقد تقدم فی هذا
ابو حسین الخ ﴿ و در کبریت احمر است که از جمله اسرار
علوم ائمه اطهار علیهم سلام الله جابر جعفی عرض کرد
بامام محمد باقر علیه السلام که مرا بار عظیمی بار کردی
چون نمیتوانم از ابر دم اظهار کنم شبهه جنون مرا
میگیرد آنحضرت فرمود هرگاه چنین واقع شود

بیرون بصحرا و حفیره حفر کن و سر خود را بان فرو برو
بگو حدثنی محمد بن علی بکذا و کذا پس معلوم شد که
هر حدیثی را بهر کسی نباید گفت ملکه ملاحظه
مخاطب را باید نمود در قابلیت و عدم قابلیت و این
امر در همه علوم جاری است که بایستی معلم علم را باهلش
بذل و از غیر اهل منع نماید ولقد احسن القائل
فمن منع الجهال علما اضاعه ﴿ ومن منع المستوجبین فقد ظلم
سیم سزاوار است که هنگام تحدیث در صدر مجلس
بنشیند با کمال وقار و هیبت و تواضع و خشوع
روی بقبله باشد زیرا که از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت شده که خیر المجالس ما استقبل بها
و شهید ثانی فرموده و ممکن است گفته شود مستحب نباشد
استقبال برای معلم با طلاب که عدد ایشان زیاد است
همه روی بقبله واقع شوند چهارم قبل از شروع

خود یا دیگری که قران را نیکو می خواند چند آیه تلاوت
نماید پنجم افتتاح نماید مجلس خود را بنام خدا تعالی
و حمد و ثنای پروردگار و صلوة و سلام بر رسول خدا
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و آل طاهرینش علیهم السلام
و دعائی که مناسب مقام است ششم چنانچه کسی در
بین حدیث وارد شود برخیزد هفتم هر گاه کسی   برای او ح
صدای خود را بلند کند او را نهی کند چه آنکه خدای
عز و جل فرموده لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
و کسی که صدای خود را نزد حدیث او و یا یکی
از الطیبین الجناب بلند کند گویا فوق صدای آن
حضرت بلند کرده و نیز خود محدث زیاده از
قدر احتیاج صدا را بلند نماید چنانکه در حدیث
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که
ان الله یحب الصوت الخفیف و یبغض الصوت

الرفیع هشتم بهتر آنستکه حدیث نماید در مجلسی
که اعلم از او باشد و اگر در آن محضر سؤالی از او شود
با وجود علم بجواب ارشاد بسوی اعلم نماید نهم
حریص باشد در نشر احادیث برای دولت اجر زیرا
که در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت
شده ما تصدق الناس بصدقة مثل علم ینشر
دهم در بین حدیث چون باسم حق سبحانه برسد
ترک تعظیم ننماید و هر گاه باسم یکی از معصومین
برسد ترک صلوة و سلام ننماید یازدهم چنانچه
اسم شیخ خود را ذکر نماید او را مدح و دعا کند و
بهتر آنستکه اسم و کنیه او را باهم ذکر نماید لانه ابلغ
فی اعظامه و باکی نیست اگر وصف یا حرفه او را ذکر
نماید اگر مقصود شناسایندن نه عیب جوئی باشد
دوازدهم ختم نماید مجلس حدیث را بدعا چنانچه

بان انشاح بان نموده در آنکه در منیة المرید فرماید
وقد ورد ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یختم
مجلسه بالدعا، وغیر ذلک از آداب مبحث سیم
در آداب مختصه بطالب حدیث وان نیز امور است
اول مسئلت نماید از ذات مقدس الهی که او را توفیق
دهد و یاری فرماید و امر او در اخذ حدیث سهل
فرماید دوم میان شیوخ بلد خود آنکس را که
از حیث علم و عمل و زهد و تقوی مقدم است
اختیار کند و از او حدیث بشنود و بر او قرائت
نماید و پس از آن در بلد دیگر چنانچه مثل او یا اعلم از
او باشد سوی او بشتابد و از شیخ اول هر چه اخذ
نموده بنویسد که گفته اند ما کتب قر و ما حفظ فر
سیم از سئوال نمودن حیاء نکند چنانکه حاصل
خبر صادق است چنانچه در روضة الواعظین نقل

نموده که فرمود علوم بمثابه خزانه هائی است که بقفلها
بسته شده و کلید آن اقفال است چهارم تعظیم نماید
حدیث و اهل آن خصوص شیخ و استاد خود را که
از تعظیم علم تعظیم معلم است و در منیه چهل امر
ذکر نموده طالب بدان کتاب مراجعه نماید و فرموده
اند که از لوازم تعظیم شیخ این است که در راه رفتن
سبقت بر او نجوید و در جای او ننشیند و چون بر او
وارد شود و کسی نزد او باشد و سلام کند شیخ را
به تحیت تخصیص دهد و ابتداء بکلام نکند مگر
باذن شیخ و از غضب او بپرهیزد و سخن با او را
طول ندهد مگر با میل او و هنگام ملالت از
او سئوال ننماید و بعضی فرموده از توقیر استاد
توقیر اولاد او است بلکه توقیر بستگان او و حکایت
شد، که عالمی را در بین درس گفتن دیدند که

که از جای برخواست و باز نشست چون سؤال شد
فرمود از دور فرزند استاد خود را دیدم که با اطفال
بازی میکند برای تعظیم استاد او را تعظیم کردم
بالجمله هرگاه شیخ از دنیا رحلت نماید زیارت او را
ترك نکند و استغفار و طلب رحمت از برای او نماید
و از جانب او صدقه دهد عن بعض الفضلاء شعر
مَنْ عَلَّمَ العلم کانَ خَیْرَ اَبٍ ذاكَ اَبو الرُّوحِ لا اَبو
النُّطَفِ پنجم در امور خود خصوص در امر اشتغال
بر تحصیل از استاد مشورت نماید چه انکه او بصیرت
و تلمیذ را هدایت مینماید ششم اقتصار ننماید بشنیدن
و حفظ و کتابت حدیث بلکه اهتمام نماید در جهت
صحت و سقم و لغت و اعراب و رجال حدیث و مراد
ان چه انکه مقصود روایت نباشد بلکه غرض
درایت ان است هفتم پس از اخذ و حفظ بلا

فاصله

فاصله یا باندك فاصله با اهلش مذاکره و بحث
نماید فَاِنَّ المُذاکَرَةَ تُعِیْنُ عَلیٰ دَوامِ الحفظ و گفته اند
العِلْمُ کَالغِراسِ وَالمُذاکَرَةُ کَالماءِ اِذا انْقَطَعَ الماءُ
جَفَّ الغِراسُ هشتم چون بمرتبه کمال رسد مبادرت
نماید به تصنیف و تالیف در اخباری که احتیاج بان زیاد
و عام المنفعه است تا بدین سبب ذکر جمیل دائمی را
برای خود کسب نماید قال الشاعر یَمُوتُ قَومٌ فَیُحْیِی العِلْمُ
ذِکْرَهُمْ وَالجَهْلُ یُلْحِقُ اَمْواتاً بِاَمْواتٍ نهم در مقام
تصنیف و تالیف عبارات واضحه و اصطلاحات مستعمله
را ذکر نماید و مبالغه در اعجاز ننماید بحدی که مطلب
فهمیده نشود و در ایضاح نیز نکوشد بقدری که منجر
بملالت یا رکاکت شود دهم مؤلف و مصنف خود را
بکسی استنساخ ندهد مگر بعد از تهذیب و تنقیح
و تکرار نظر که اگر سهوی و اشتباهی شده اصلاح نمود

خاتمه در مدح کتب اربعه بدانکه چهار کتاب است که
خلاصهٔ اصول اربعمائة است و طرق روایات و اسانید
علماء حاضرین و متقدمین منتهی بآن چهار کتاب شود
و اغلب احکام از مسائل حلال و حرام با لوازمات این دین
مبین احمدی و مکملات و متممات مذهب جعفری در
این چهار مندرج است بعضی فرموده است شعر دین را   وسندیع
کتب اربعه چون جان باشد ٭ این چار چهار رکن ایمان
باشد ٭ هنگام جهاد نفس این چار کتاب ٭
چار آینهٔ صاحب عرفان باشد ٭ و نیز گفته شد ٭ ای
آنکه غلط دوری تو را عادت خواست ٭ رو کن بره
که منزل رحمت او است ٭ میخوان کتب اربعه کز وی هر سطر
راهی است که راست میرود تا در دوست ٭ اما اول کتاب   بیان مؤلف کافی (۵)
شریف کافی است که مؤلف آن مرحوم ثقة الاسلام ابو
جعفر محمد بن یعقوب کلینی اعلی الله رضوان الله علیه است که

شیخ عصر خود و وجه علماء و اوثق مردم بوده است   در حدیث
و جلالت قدرش زیاده از آنستکه در این مختصر
بگنجد و این کتاب در زمان غیبت صغری و زمان
نواب اربعه که سفراء و وکلاء امام عصر عجل الله تعالی
فرجه الشریف نوشته شده است پس زمان او متصل
و قریب بزمان ائمه طاهرین علیهم السلام بوده و هر
راوی که اقدم حوم مانند ابن محبوب و محمد بن اسمعیل
توثیق نماید موثق است بلکه یکی از اسباب وثاقت راوی
زیاد روایت نمودن کلینی است از او و دیگر بودن روایت
است در کافی چنانچه در قوانین و غیره بیان شده
و آنجناب عطر الله مرقده الشریف آن کتاب را در مدت
بیست سال بزحمت تمام نوشته و مبوب ساخته در
جمع آن مسافرتها در بلاد نموده مولانا شیخ حسین والد
بهائی رحمه الله فرموده فیه ما یزید علی ما فی الصحاح الستة

للعلامه و صاحب حدائق شیخ یوسف بحرانی در
لؤلؤة البحرین از بعض مشایخ متأخرین از شیعه نقل نماید
که احادیث کافی شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث
است انتهی و بس است در شأن مؤلف آن جمعی از
علما علامه آنجناب مجدد در رأس مائه سیم دانسته
اند چنانچه در رأس مائه دویم حضرت ثامن الائمه
علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء مجدد مذهب
دانسته اند چه آنکه مذهب مشهور نزد ایشان این است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خدای تعالی
برای این امت در سر هر صد سالی بر می انگیزاند یکنفر را
که تجدید این دین نماید بالجمله آن مرحوم در سنه ۲۸
و گویند سنه ۲۹ بعد از سیصد هجری از این عالم گذشت
و سال وفاتش سال تناثر نجوم بود و در همان
سال بود که آخرین نواب اربعه علی بن محمد سمری

[illegible]

(وفات)

وفات نمود و غیبت کبری روی داد و نیز در این سال
علی بن بابویه قمی رحلت نمود امّا دویم من لا یحضره
الفقیه است که مؤلف آن رئیس المحدثین شیخ ابو
جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی
ملقب بصدوق است که گفته شده در میان
قمیین مانند این شیخ جلیل در حفظ و کثرت علم
دیده نشده و بس است در جلالت قدرش که بدعای
ولی الله المنتظر متولد گردیده و بهائی فرموده که
قریب سیصد کتاب آنجناب تألیف نموده حقیر
گوید و لکن در فضل این کتاب او بس است که خود
در اوائل این کتاب فرماید من مانند مؤلفان دیگر
نکردم که هرچه بایشان برسد از روایات در تصانیف
خود ذکر کنند خواه صحیح و خواه غیر صحیح خواه
عمل بآن نمایند یا نه بلکه قصد دارم که در این

من لا یحضره الفقیه

ذکر کنم آنچه را که بآن فتوی میدهم و حکم آلهی میدانم
و جزم بصحت آن دارم که معصوم فرموده و اعتقاد
دارم که حجت است بین من و بین پروردگار بالجمله
فوت آن مرحوم در ری در سنه ۳۸۱ بوده و بعضی فرموده
کلمه عجب که ۵ تا است عمر آن جناب بوده و قبرش در ری
نزدیکی قبر شریف حضرت عبدالعظیم حسنی است که
این زمان ما قبه عالیه دارد در وسط باغچه با صفا
خلق بسیار بفیض زیارتش فائز میکردند و احقر کرارا
خدمت قبرش مشرف شدم و حکایت مشاهده شدن
جسد شریفش و حالیکه اثر خضاب انگشتانش ظاهر
بود در زمان مرحوم فتحعلی شاه در حدود سنه ۱۲۳۸ مشهور
است اما سیم و چهارم تهذیب و استبصار
که هر دو از تالیفات شیخ مطلق مرحوم شیخ طوسی
است و هو ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی نور الله

عدد اخبار الکافی بنا بر آنچه از خود آن جناب بخط شریف دیده شد شانزده هزار و نهصد و چهل و چهار حدیث است منه عفی عنه

ضریحه و آن بزرگوار کسی است که گفته‌اند همه فضائل را نسبت باو
نسبت داده شود و در هر فنی از فنون اسلام تصنیف
فرموده الا اینکه این دو کتاب از مزیتی است زیرا
که استقصا فرموده است در این دو آنچه تعلق بفروع
دارد و آنجناب در زمان خود مرجع فضلاء و مربی
ایشان بود حتی گفته شده فضلاء تلامذه آنجناب
از خاصه سیصد نفر و از عامه ما لا یحصی بوده و در
بغداد صاحب کرسی بود چه اینکه در زمان خلفاء
کسیکه وحید عصر و فرید دهر بودی باو کرسی عطاء
میکردند و آن مرحوم در بغداد مشغول ترویج بود تا
اینکه امواج فتن در بغداد متلاطم گردید و لذا آن
بزرگوار به نجف اشرف مشرف گردید و ببود تا
از دنیا رحلت نمود و ولادت آن شیخ جلیل در ماه رمضان
المبارک سنه ۳۸۵ بوده و وفاتش در لیله دوشنبه ۲۲

حال شیخ طوسی رحمه الله علیه

۲۲ محرم سنه ۴۶۰ اتفاق افتاد و در خانه خود مدفون
گردید که فعلا مسجد و معروف به مسجد طوسی است
و قبر شریفش استاد و فرار احیا در اطراف آن قبر
محل تدریس علماء ابرار و تدریس طلاب ذوی الافکار است
و این مسجد در سنه ۱۲۹۸ بترغیب مرحوم سید محمد بحر العلوم
رضوان الله تعالی علیه تجدید شد فقیر گوید
این بود مختصری از ذکر کتب اربعه محمدین ثلثه اوائل
و مناسب بینیم که در این مقام ذکر شود سه کتاب محمدین
ثلثه اواخر رضوان الله تعالی علیهم که قاطبه سلسله
جلیله علماء اعلام امامیه بلکه تمامی اهل ایمان
از این سه کتاب بلکه از همه طبقات مصنفات و مؤلفات
دانشمندان ایشان بهره‌مند میشوند اما اول کتاب شریف
وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه است
تالیف عالم جلیل و مولی النبیل شیخ اعظم و فاضل

ذکر کتاب وسائل الشیعه

احوال شیخ حر عاملی ره

مفخم مولانا شیخ محمد بن حسن بن علی عاملی معروف به
شیخ حر رحمه الله علیه و آن مرحوم در آن کتاب جمع نموده
احادیث احکام شرعیه را از کتب اربعه و زیاده از
هفتاد کتاب دیگر و برای هر مسئله بابی علیحده قرار
داده شکر الله سعیه و از برای آن جناب است کتب
کتب دیگر که از جمله جواهر السنیه است که اول تالیف
او است و صحیفه سجادیه ثانویه و بدایة الهدایه و
فصول المهمه و امل الآمل و غیر ذلک و هر کس خواهد
باحوال و کتب جناب او مطلع شود بکتاب روضات
الجنات فی احوال العلماء و السادات رجوع نماید
دویم کتاب مستطاب وافی است تالیف محدث
حکیم و متتبع علیم جامع فروع و اصول و حاوی مراتب
معقول و منقول محمد بن مرتضی بن شاه محمود
کاشانی مدعو بمحسن و ملقب بفیض رحمه الله تعالی

ذکر مؤلف کتاب وافی و صافی

علیه و آن کتاب جامع است احادیث کتب اربعه را
با بیان خود مؤلف در موقع لزوم بیان و آن جناب
صاحب تألیفات و تصنیفات کثیره است حتی
بعضی نوشته که مرحوم فیض را قریب به دویست تألیفات
و از جمله تفسیر صافی و علم الیقین و محجة البیضاء فی احیاء
احیاء العلوم است و وفاتش در سنه ۱۰۹۱ در سن هشتاد و
و چهار و قبرش در دار المؤمنین کاشان سیم
کتاب شریف بحار الانوار است که مشتمل بر بیست و
پنج مجلد است تألیف غواص بحار اخبار بحر محیط
و حبر محیط و عقل بسیط مولانا شیخ محمد باقر بن
شیخ محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشهور به
مجلسی ره و الحق بحار بحاریست پر از جواهر و لآلی
ابدار از هر گونه اخبار آل اطهار علیهم صلوات الله
الملک الغفار در قصص العلما فرماید مانند آن کتاب

در عامه و خاصه نوشته نشده و این بزرگوار در
دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه سبقت بر
من نگرفته و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را
جمع کرده بلکه معروف است که آن جناب بر دویست اصل
از اصول روات را پیدا کرده و اخبار معتبره آنها را ذکر
کرده بلکه بیانات تفصیلیه نیز فرموده بلکه در اکثر
مواضع اخبار عامه را نیز ذکر فرموده و در هر باب
از آیات قرآنیه آنچه که دلالت بر عنوان آن داشته
جمع کرده و تفسیر نموده و مذاهب حکما را نیز در
هر باب بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح
و تعدیل کرده انتهی حقیر گوید که جلالت قدر
و بزرگواری و حالات شریفه و درجات علمیه و مقامات
معنویه و هم مؤلفات رشیقه عربیه و فارسیه آن
بزرگوار بسیار است که اگر بخواهیم شرح آن بدهیم

در شرح تالیف خود مرقوم

خود کتابی شود ولکن هر کس خواهد مراجعه بکتاب
فیض القدسی فی احوال المجلسی لمولانا المحدث النوری
نور الله قبرهما نماید و ماده انجا ختم مینمایم این رساله
را حامداً لله تعالی مصلیاً و مسلماً علی خاتم النبوة و
الرسالة و آله اهل العصمة والعدالة مستغفراً من ذنوبی
صغیرة و کبیرة انه غفور رحیم وکان الفراغ من تسوید هذه
الاوراق بید مؤلفه الجانی علی اکبر بن محمد علی المدعوه
بمروج الاسلام و متخلص بشفیق فی لیلة الاحد نود و هم شهر ربیع
المولود سنه هزار و سیصد و چهل و هشت قمری هجری ١٣٤٨ منشأ
چه مرحمت بمروج دخی داد و شد ** پس از فراغ عروجی
ز لطف با من گفت ** جزای تو عذابی علی اکبر شده
بگو شفیق تو تاریخ سال تالیفش ** بجواب ما
پر عقل رهبر شد ** سر حیا و ادب پیش بردم و گفتم
هذه بعد اساتید اهل منبر شده تقریظی است که

تاریخ تالیف کتاب بشفیق

تقریظ شیخ علی اکبر نهاوندی

که حضرت مستطاب عالم خبیر و محدث بصیر علم الاعلام و ملاذ
الانام ظهیر الملة والدین و حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج علی
اکبر نهاوندی ادام الله بقائه کتاب جنة العالیه و نبذه
وفیع و شرح سمات و کتب بکرم مرقوم فرموده اند این
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی رفع منازل الرجال
علی قدر روایتهم و درایتهم احادیث الائمة الهداة و الصلوة
والسلام علی خیر من بعث لهدایة الانام الی طریق النجاة
محمد و آله الذین اوتوا العلم درجات و بعد از
انجائیکه علم حدیث از علوم شریفه و از مهام امور شرعیه
است و سلف صالحین از علماء امامیه رضی الله عنهم بکمال
اکید و تعب سند بیدا اصول اربعمائه اصحاب عصمت را
منقح و مرتب و از برای کافه اهل ایمان نظم و تلفیق کردند
و ان جمع آوری و مبوب فرموده اند جزاهم الله عن الاسلام
و اهله خیر الجزاء و تتبع احوال رجال موجب بصیرت و

وانتقاد احادیث شریفه و دانستن علم درایه از مقدمات
لازمه آن وکتابی در این باب که سهل التناول و از
برای غیر متمهرین نافع و ممتع و مترجم بلسان فارسی
باشد غیر موجود لذا در صدد بر آمده موفق بوضع
مسند جناب مستطاب عمدة الافاضل الکرام و نخبة
الفضلاء العظام آقای حاج علی اکبر النهاوندی مروج الاحکام
جعله الله من برکات الایام مرجع این مجموعه شریفه
در علم درایه از مدارک معتبره و معظم انها اسطر این خادم
شریعت دسانیه شکر الله مساعیه الجمیله و البته اهل
علم و حدیث قدردان این نعمت بوده و از فوائد ان
مستفید و ذخائر مؤلف را بذکر جمیل جبران نموده
و خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی حرره محمد شریف
تقریظی است که حضرت مستطاب علامة الاعلام و ثقة الاسلام
عالم عامل و محدث کامل محیی السنة و مروج الشریعه صاحب

مؤلفات

مؤلفات کثیره شیخنا و مولانا الحاج شیخ عباس القمی
متع الله المسلمین بطول بقائه مرقوم فرموده اند هذه
بسم الله الرحمن الرحیم قل الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی این کتاب مستطاب که مسمی بهدیة
المحدثین است کتابی است شریف مستغنی از توصیف
و بیان و سیر در ان و دانستن مطالب ان مهم است خصوص
در این جزو زمان برای اهل علم و احادیث و طالبین علم
حدیث و درایت و قدر این نعمت را دانسته و زحمات
مؤلف انرا منظور داشته در ترویج ان بکوشند و از
عذب فرات ان بنوشند حرره بیمناه الداثره عباس بن
محمدرضا القمی عفی عنه تقریظی است که صاحب تصنیفات
کثیره و تالیفات مفیده حضرت مستطاب شیخ المحدثین و نخبة
سنن خاتم النبیین حاوی الاصول و الفروع و جامع المعقول
والمنقول کهف الانام و مستند الحلال و الحرام و حجة الاسلام

حمله ۴

تقریظات علما بر هدیه مروج الاسلام

آقای حاج شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی مد ظله العالی و هو دابه
هذه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله رافع
درجات العلماء و مفضل مداد هم علی دماء الشهداء و الصلوة
والسلام علی خاتم الانبیاء نبی الرحمة و عترته المطهرة شفعاء
الامة و بعد لا یخفی علی اولی النهی و البصیرة انکه رسالهٔ
شریفه هدیة المحدثین از تألیفات حضرت مستطاب
اجل اوثق العالم الکامل البارع العامل ذی المناقب و
المفاخر المحدث المحقق الثاقب لنقد النقد الاذهر جناب
الحاج شیخ علی اکبر الملقب بمروج لا زال راقیاً الی اعلی المعارج
اصل صحیح ملیح معتبریست از اصول هذه فن درایة
الحدیث و معین مرغوب مطلوبیست در وصول الاخبار
الی اصول الاخبار فحق للمحصّلین الموفقین ان یعرفوا قدره و
لا یرخصوا مهره فسلمه الله تعالی و کثر الله امثاله و بلغه
آماله فقد سلک فیه المسلک السدید و قرب البعید و بحره

تقریظ حاج شیخ محمد باقر بر ملیح مروج سلمه الله

ونحن بیده الداثرة الاحقر الجانی محمد باقر بن محمد حسن فی المولی
المشهد المقدس الرضوی بعد ما اجاز قد دام علاه و زید فی
تقویته فی روایة اخبار الکتب الاربعة و غیرها من مصنفات
اصحابنا رضی الله عنهم بحق اجازتی عن مشایخی اساطین
الاسلام بجمیع طرقی المودعة فی رسالة الاجازات و هی
کثیرة فانه سلمه الله تعالی اهل لذلک و المنبئ لکماله
و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین حرره الاقل محمد
مخفی نماند که چون جناب مؤلف دام عزه از تألیف این رساله
فارغ گردید رساله دیگر موسوم بتاریخ المعصومین تألیف
فرموده و در آن همه اختلافات ولادات و وفیات
چهارده معصوم علیهم السلام را از حیث شهور و ایام
از کتب عامه و خاصه جمع آورده و برای سال ولادت و
شهادت هر یک ماده تاریخی تعبیه یا غیر تعبیه در ضمن
یک فرد شعر ذکر نموده و بسا در بعض موارد بلحاظ اختلا

در موالید و وفیات ائمه علیهم السلام

در سال دویاسه ماده تاریخ بد ویا سه بیت انشا کرده
ولی افسوس که بجهت اعوجاج طبع ان تعویق افتاد ولکن بعضی
از اشعار برای زیادتی نفع در اخر این رساله ذکر میشود تا
هر کس ان اشعار را حفظ نماید سال ولادت و شهادت را
بسهولت دریابد جناب مولف را بدعای خیر یاد نماید خذها
فاغتنم فانها غنیمة جدا در وفات حضرت ختمی مرتبت
صلی الله علیه و آله وسلم شعر کر کنی ذکری که کم از اصحاب
فوت احمد شود زدهر خراب در ولادت امیر المومنین علیه السلام
جان فدای علی ولی الله ؛ مولد انشا است حب الله
کشته تاریخ بعد عام الفیل ؛ اول لا اله الا الله
در سال شهادت انحضرت علیه السلام است ؛ شکافت
فرق علی مرتضی در بسال ان ملجم ؛ بماه روزه دید سال ان بماتم
در وفات حضرت صدیقه علیها السلام ؛ سنه فوت
حضرت زهرا ؛ کو بمیت جان برفت از دنیا در سال

میلاد

میلاد سبط اول امام حسن علیه السلام ؛ سال میلاد مجتبی
جان ؛ یا که عوض نخست فی میلادان در سال رحلت ان
انوروامت ؛ سال فوت حسن امام انام ؛ شد افول خالی
از اسلام ؛ قول دیگر که قول اهل فن است ؛ سنه
فوت اخو حسن است در سال ولادت حضرت حسین علیه السلام گو
سال میلاد شاه تشنه جگر ؛ سر دین است نور داهل خبر
در سال شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام
سال قتل حسین نجی ناصر ؛ لفظ انده وه بوده بی آخر
قول دیگر بگفت غمگینی ؛ سر دین دار هید بی دینی
در سال میلاد حضرت زین العابدین علیه السلام ؛ اهل طاعت
بود چون زین العباد ؛ اهل دان میلادش ای اهل شام
در سال شهادت انجناب علیه السلام است ؛ نیمه لام از علی
نمای کم ؛ فوت زین العابدین نمارقم در سال ولادت
حضرت باقر العلوم علیه السلام ؛ سال میلاد حضرت باقر

چون لفظ مجيد شو شاكر در سال شهادت آنحضرت است
سال فوت محمد بن علي يك محمد بود دو عشر علي
در سال ولادت ابي عبد الله الصادق عليه السلام چونكه وجه
خدا بود صادق سال ميلاد جود و جد الله
قول ديگر بود اهل خير سال ميلاد او است حزب الله
در شهادت آن امام همام عليه السلام است
ضبط كرده فوت صادق قال على آل ... اهل كتاب
در سال ولادت حضرت كاظم اهل البيت عليهم السلام
سال ميلاد موسى صالح واجب الطاعة است يا صالح
در شهادت آنحضرت است عليه السلام
موسى كاظم عمدهٔ دين است فوت آن شاه عمدهٔ دين است
در سال ميلاد حضرت ثامن الائمه عليه السلام است
چون بود امام هشتمين حجة الحق تاريخ ولادتش بود حجة الحق
قول ديگر مولد آن شاه لله الحمد گشته شو آگاه

در سال رحلت سلطان الاولياء است عليه السلام
از على بن محمد ... تا بيابى سال قتل شد على موسى رضا
در سال ولادت حضرت جواد الائمه عليه السلام است
الله لطيف سال ميلاد تقى است هم فرود سين ... صادق ... مكى است
در سال وفات آنحضرت است عليه السلام
چون بود تقى مظهر الله الصمد شد سال وفات قل هو الله احد
تاريخ ممات تقى بن رضا باشد و على بن ... رضا
در سال ولادت حضرت هادى عليه السلام است
از على بن محمد هادى غم ... تا بيابى سال ميلادش تو بچون و چرا
در سال رحلت آن امام عالى مقدار عليه السلام است
تاريخ شهادت على هادى بى شبهه على بن محمد باشد
در سال ولادت امام حسن عسكرى عليه السلام است
گر تو خواهى شوى خبير و بصير سال ميلاد عسكرى است كبير
در سال شهادت آن ولى الهى است عليه الصلوة والسلام

در تتمه موالید و وفیات ائمه

حسن عسکری که سر خداست سنه سر وفات اعلی است
۲۶

در میلاد حضرت بقیة الله المنتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف

مولد نور حق امام زمان نور جانم نسال ان میدان
۲۵۵ ۲۵۶

قول دیگر بمولدش انوار ضبط کردیده است در اعداد
۲۵۸

اللهم کن لولیک وابن اولیائک مولانا وسیدنا
الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی
هذه الساعة وفی کل ساعة من ساعات اللیل
والنهار ولیا وناصرا وقائدا وحافظا ودلیلا
وقائدا وعینا حتی تسکنه ارضک طوعا وتمتعه
فیها طویلا وقد فرغت من تسوید هذه الا
الادعیة مع تشتت البال وکثرة العیال وتوارد الحدثان
فی اشد الاحوال فی یوم الجمعة المبارکة من ثانی
عشر شهر جماد الاولی من سنة الثامن والخمسین
والثلثمائة بعد الالف وکان تسویده بید الاقل

الاحقر الجانی العبد العاصی تراب اقدام العلماء المجتهدین و (۱۳۴۱)
خدام الشرع والدین اذل الطلاب المحصلین لا شیء فی
الحقیقة من المشتغلین الموسوم بمحمد والمدعو بشیر نجفی
عفی الله عن خطیئاته وسیئاته ابن المرحوم المبرور المغفور عمدة
العلماء الراشدین آخوند ملا محمد حسین طاب الله ثراه
حسب الخواهش جناب مستطاب محب مکرم واخ معظم
زبدة الفضلاء العظام الشیخ المتقی الشیخ محمد علی ادام
الله توفیقاته العالی التماس دعا از اخوان دینی و عفو تقصیر
از مکاتیب خود دارم زیرا که بسیار پریشان حال و در کمال
استعجال اجابت فرمایش شیخ محترم را نموده ام ولذا تمنای
عفو دارم مطابق فارسی یوم جمعه بود دهم شهر جماد
۱۳۵۸
الاولی هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری علی صاحبها الف السلام
والتحیة سنه ۱۳۲۱ شنبه ۸ ۱۳۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم چون این رسالهٔ شریفه در شهر
جمادی الاولی بر کپ چاپ نوشته شده بود مناسب آمد که
قصیدهٔ فاطمیه که جناب مؤلف در توسل بآن مخدره
انشاء نموده در حاشیه این کتاب نسخه نگاشته شده بعد
ولی حقیر را با تقصیر در آخر کتاب نگاشتم که از قلم شکسته
مؤلف [illegible] بیت
ماه به تاریخ [illegible] بیست سیم شهر جمادی الثانیه
۱۳۵۸

ای دُرِ دُرجِ حیاء و آیت عظمی — حمیدهٔ انبیاء و مریم کبری
فاطمه امّ الائمه دخت محمد — مهر تو ایجاد گشته سبعهٔ آباء
ام کتاب ام فضل ام علومی — ام ابیهات خوانده خواجهٔ اسراء
طاهره منصوره و تقیه نقیه — همسر حیدر علیّ عالی اعلا
حانیه صدیقه و بتول و زکیه — راضیه مرضیه و سیاره که عذراء
عالم امکان ز نور روی تو روشن — خوانده شدی زین سبب به اسم زهرا
نور خدائی و عصمة الله مطلق — مادر دو ریحی ام دو عیسی
احمد ثانی توئی اخت نبوت — معدن عفت توئی و کوثر ثانی
اصل کرامت توئی و عنصر توحید — فرع ولایت توئی مظهر اسماء
مادر گیتی نزاده هم چه تو دختر — خادمهٔ فضه تو هاجر و حواء

حضرت روح الامین خاک درت را — بهر تبرک برد بعالم بالا
نطق مرا تم بکلی به بسته و گرنه — خوانده میت دخت ذات خالق یکتا
من ز کجا صفات ذات تو گفتن — پشه چه نسبت ورا بساحت عنقا
لیک همین نکته در جلالت و قدرت — بس بود از بهر شخص عاقل و دانا
اینکه نبوت بیابت حضرت خاتم — ختم شد از حکمت خدای تعالی
لیک تو داری کتاب وحی الهی — گشته در آن درج علم جمله اشیاء
چون سخن اینجا رسید حقّ قلم شد — بگذرم گویم ای حبیبهٔ طه
لیلهٔ قدری لیک قدر تو مجهول — قدر تو نشناخته مردم دنیا
آه که در مدت قلیله چه آمد — بر سرت از مردمان بی سر و پا
حق تو مغصوب گشت وارث تو ممنوع — ضلع تو مکسور از تعدی اعداء
اهرمنان آمدند سوی سلیمان — تا بربایند خاتم از ید والا
بر در جنت زدند آتش سوزان — شد ستم از تو رخی بیانوی حوراء
آتش آن حقد و کینه که نهان بود — گشت عیان از جفای عابد عزی
شعلهٔ آتش کجا و مهبط جبرئیل — حبل غلامان کجا و گردن مولا
محسن ششماهه‌ات شهید و تبه شد — ثلث ز سادات کم ز تو ده جبرا
اینهمه ظلم و ستم که با تو نمودند — من نتوانم که جمله را کنم احصاء

لیک بیدانمی که مردم ناکس   هتک نمودند احترام تو یکجا

جوانکه جهان تنگ بود بهر تو خواتون   نزد پیمبر شدی به دیدهٔ عبراه

با تن آزرده و سیاهی بازو   با دل پرغصه‌ای شفیعهٔ عقبی

چشم شفیق است سوی لطف تو امروز   تا که شفاعت نمائیش تو فردا

تمت

بابا